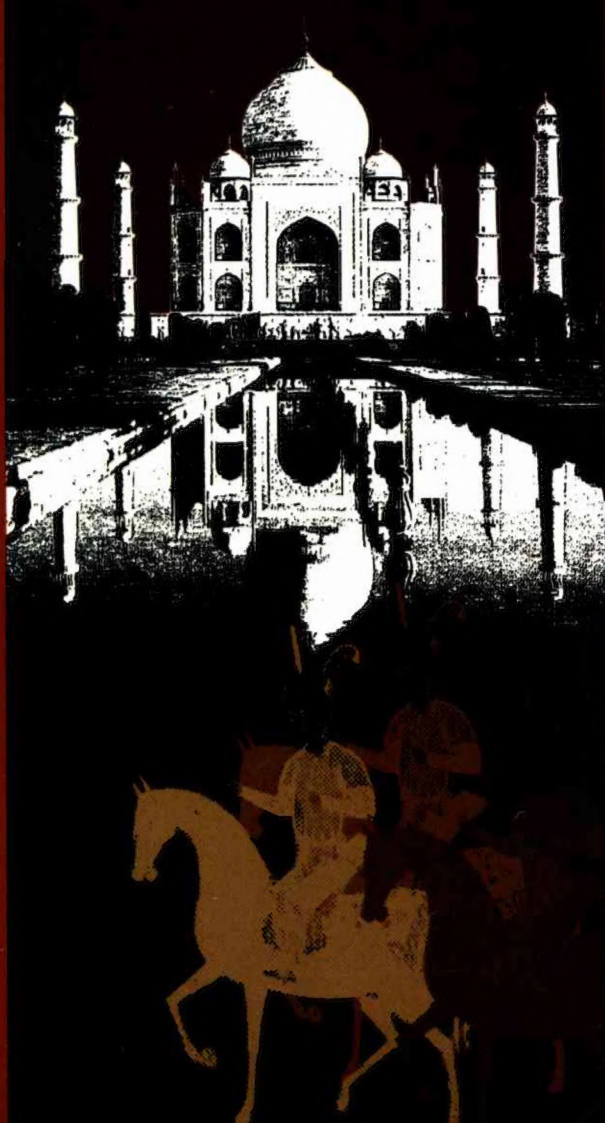


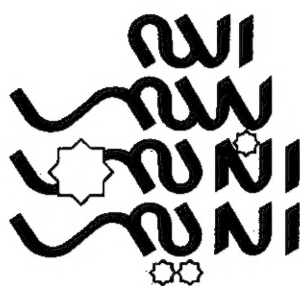
تاریخ سفارت حاجی خلیل خان و محمد نبی خان به هندوستان

به اهتمام غلامحسین میرزا صالح



منتدى اقرأ الثقافي

www.iqra.ahlamontada.com



تاریخ سفارت حاجی خلیل خان و محمد نبی خان به هندوستان

به اهتمام: غلامحسین میرزا صالح

تهران: ۱۳۷۹



تاریخ سفارت حاجی خلیل خان

و

محمد نبی خان به هندوستان

○ به اهتمام: غلامحسین میرزاصالح

- طراح جلد: حمیدرضا رحمانی
- حروفچینی و صفحه‌آرایی: حروفچینی هما
- لیتوگرافی: غزال
- چاپ و صحافی: سبحان
- تیراژ: ۲۰۰۰
- چاپ اول: ۱۳۷۹

● نشانی: تهران، صندوق پستی: ۶۳۹۴-۱۵۸۷۵

● تلفن: ۸۳۰۱۹۹۲ فاکس: ۸۸۳۲۲۱۷

● شابک: ۵-۵۲-۶۱۳۳-۹۶۳-۵ ISBN 964-6144-53-5

○ کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است.

میرزاصالح، غلامحسین، ۱۳۲۳ - گردآورنده.

تاریخ سفارت حاجی خلیل خان و محمد نبی خان به هندوستان / به اهتمام

غلامحسین میرزاصالح. - تهران: کویر، ۱۳۷۹.

ISBN 964-6144-52-5

۱۶۷ ص.

فهرستتویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

۱. ایران - روابط خارجی - هند. ۲. هند - روابط خارجی - ایران. ۳. ایران - تاریخ - قاجاریان. ۱۱۹۳ - ۱۳۳۳ ق. - اسناد و مدارک. ۴. ایران - روابط خارجی - انگلستان. ۵. انگلستان - روابط خارجی - ایران. ۶. سفیران ایرانی - هند.

الف. عنوان.

۳۲۷/۵۵۰۵۳

DSR ۱۳۴۶/۵/م ۹۲

م ۷۹-۱۳۵۸۲

کتابخانه ملی ایران

پیشگفتار

شروع دوران نخست روابط سیاسی-بازرگانی انگلیس و ایران به عصر تسلط مغولان بر ایران زمین برمی‌گردد، بنابراین می‌توان گفت مغولها و انگلیسیها در یک زمان قدم به خاک ایران نهادند. دلیل اصلی گرایش بریتانیا به برقراری ارتباط با ایران در هر دو دوره در موضوع واحدی نهفته بود و آن هراس از قدرتی دوردست بود که می‌توانست منافع آن کشور را به مخاطره افکند.

آنگاه که طرابلس به تصرف مسلمانان درآمد و عکا مقر جنگجویان فرانک در فلسطین در آستانه سقوط قرار گرفت، ادوارد اول پادشاه بریتانیا به منظور پشتیبانی از سپاهیان صلیبی گروهی هفده نفره به سرپرستی جفری آف لنگلی^۱ به ایران گسیل داشت تا با ارغون‌خان گفتگو کنند و چاره‌ای بیندیشند (۱۲۸۹). آگاهی ما از پیامد این مأموریت چندان نیست، جز آنکه می‌دانیم لنگلی و همراهان در پاییز ۱۲۹۲ نه با ارغون‌خان که از دنیا رخت برچیده بود (۱۲۹۱) بلکه با گیخاتو دیداری داشته‌اند. در همین سفر است که یکی از اعضای هیئت چتری را که در ایران خریده بود به عنوان شیئی بدیع با خود به انگلستان می‌برد.

از هنگام بازگشت لنگلی (۱۳۰۳) تا آمدن آنتونی جنکینسون^۲ به ایران (۱۵۶۲) و دیدار او با شاه طهماسب اول، دو دولت به مدت ۲۵۹ سال رابطه‌ای با هم نداشتند. این دیدار هم که در قزوین صورت گرفت در واقع به منظور رفع خطر حمله عثمانیها به خاک اروپا و پیشروی ترکان در آن قاره بود.

در طول دوران نخست روابط سیاسی-بازرگانی انگلیس و ایران مأموریت برادران

1. Geoffrey of Langhley

1. Antony Jenkinson

شرلی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. آنتونی و رابرت در رأس گروهی متشکل از بیست و سه نفر در روزهای اول ماه دسامبر ۱۵۹۸ به قزوین، که از دو ماه قبل مقام پایتختی را از دست داده بود، رسیدند و موفق به ملاقات با شاه‌عباس بیست و یک‌ساله شدند. رابرت شرلی که سی سال بعد، یعنی در سیزدهم ژوئیه ۱۶۲۸ در همین شهر قزوین با زندگی وداع گفت در شکل‌گیری اساس سیاست خارجی دولت بریتانیا در شرق میانه در آن روزگار نقش مهمی داشت و آثار بعضی از جنبه‌های آن‌را حتی می‌توان در دوران دوم روابط سیاسی-بازرگانی انگلیس با ایران در ۲۰۱ سال بعد به روشنی ملاحظه کرد.



تصرف قسطنطنیه در سال ۱۴۵۳ به وسیله سلطان محمد و مسدود شدن راه کشتیرانی در دریای سیاه که باعث قطع راه اصلی مبادلات بازرگانی اروپا با شرق گردید اثرات شگرفی در مناسبات جهانی از خود به جای گذاشت. کوشش قدرتهای بزرگ دریایی در کشف راه تازه‌ای برای برقراری مجدد روابط بازرگانی با شرق سی سال بعد به ثمر نشست. با حمایت مستمر پرنس هنری پادشاه پرتغال دریانوردی کارآزموده به نام بارتولومئو دیاس^۱ در سال ۱۴۸۸ تا سواحل هورن^۲ در امریکای جنوبی پیش رفت و مدعی شد که دریانوردی به سوی جنوب برای یافتن راهی به هندوستان ناممکن نیست. چهار سال بعد کریستف کلمب قدم به قاره امریکا نهاد و دریانوردی دیگر باز از اهالی پرتغال به نام واسکو دا گاما^۳ در سال ۱۴۹۷ از لیسبون خود را به سواحل دماغه امید نیک رسانید و سرانجام در ساحل کالیکوت قدم به خاک هندوستان نهاد.

دریانوردان پرتغالی و اسپانیایی به علت بیشگام بودن در کشف راه جدید، ارتباط با مشرق زمین و کار دادوستد با این نواحی را از طریق دماغه امید نیک متعلق به خود می‌دانستند و به هیچ شرطی حاضر به مشارکت با تازه‌واردان و مدعیان از راه‌رسیده نبودند.

بازرگانان اروپای شمالی و تاجران نوکیسه انگلیسی که پس از تعطیل شدن راه

1. Bartolomeu Dias de Novais
3. Vasco da Gama

2. Horn

قدیمی چشم امید به مسیر نویافته دوخته بودند از این انحصارطلبی مردمان شبه جزیره ایبری در خشم بودند. آنها ضمن مدارا کردن با کاشفان تازه به دوران رسیده در اندیشه کشف مسیر دیگری بودند. انگلیسیها نخست به فکر پیدا کردن راهی از طرف شمال شرقی اروپا افتادند. این چنین بود که ریچارد چانسلور^۱ یکصد سال پس از فرو بسته شدن راه دریای سیاه، از طریق دریای سفید خود را به آرخانگلسک رسانید و برای کسب امتیازات بازرگانی دست به دامن تزار شد و نظر موافق او را برای تأسیس شرکت مسکوی^۲ به دست آورد. آنتونی جنکینسون کار این دریانورد را پی گرفت که بیشتر از آن یاد کردیم.

پرتغالیها از سال ۱۵۰۷ که آلفونسو دوالبوکرک^۳ هرمز را تصرف کرد بخش مهمی از دادوستد شرق را در اختیار داشتند و با تجار انگلیسی و هلندی ناسازگاری نشان نمی دادند. دیری نباید که بازرگانان انگلیسی و هلندی دشمنی دیرینه خویش را به کناری نهادند و برای مقابله با رقبای پرتغالی با یکدیگر از در دوستی درآمدند، اما هر قدر از افتدار پرتغالیها کاسته می شد، خصومت کهنه بین هلندیها و انگلیسیها آشکارتر می گردید.

شرکت هند شرقی هلند که در سال ۱۶۰۲ تأسیس شد، در آغاز معتبرترین تشکیلات بازرگانی در سطح جهان به حساب می آمد و خصم بی چون و چرای شرکت هند شرقی انگلیس محسوب می شد. شرکت هند شرقی هلند نخست دست بازرگانان انگلیسی را از بازارهای روسیه کوتاه نمود و آنگاه در شرق دور عرصه را بر شرکت رقیب تنگ کرد. هلندیها در دشمنی با انگلیسیها تا آنجا پیش رفتند که در سال ۱۶۲۳ تمام سوداگران انگلیسی مقیم آمبوینا^۴ واقع در مجمع الجزایر ادویه را در یک درگیری تمام عیار قتل عام کردند. با این حال دیری نباید که اوضاع دگرگون شد و شرکت هند شرقی انگلیس نه تنها از رقیب قدرتمند خود پیشی گرفت، بلکه به یک نظام رسمی مبدل گردید و با تصاحب سه عنصر از چهار عنصر تشکیل دهنده دولت، شبه جزیره بهناور هند و سرزمینهای اطراف آن را تحت سلطه خویش گرفت.



«شرکت هند شرقی» عنوان عمومی چند تشکیلات بازرگانی بود که در قرن

1. Richard Chancellor
3. Alfonso d'Albuquerque

2. Muscovy Company
4. Amboina

هفدهم و هیجدهم با هدف تجارت با هندوستان و دیگر سرزمینهای شرقی در کشورهای هلند، انگلستان، فرانسه، دانمارک، اتریش، اسپانیا، اسکاتلند و سوئد تأسیس گردید. با اینکه شرکت هند شرقی هلند و شرکت هند شرقی فرانسه در مقایسه با دیگران از اعتبار و قدرت چشمگیری برخوردار بودند، اما هیچ یک نتوانستند در برابر شرکت هند شرقی انگلیس ایستادگی کنند که از مزایای دولت باثبات و دوراندیش خویش سود می جست.

شرکت هند شرقی انگلیس در سپتامبر ۱۵۹۹ تأسیس شد. در آن هنگام جمعی از بازرگانان نه چندان معتبر انگلیسی به قصد مقابله با تجار پرنفوذ هلندی و پایان بخشیدن به حقوق انحصاری آنان در معاملات سودآور ادویه با سرزمینهای دوردست شرق گرد آمدند و شرکت هند شرقی انگلیس را بنیان نهادند. این بازرگانان پس از فراهم آوردن سرمایه ای بالغ بر ۳۰۱۳۳ پوند موفق به کسب نخستین منشور از ملکه الیزابت اول شدند که به آنان حق می داد به مدت پانزده سال انحصار تجارت با هند شرقی را از آن خود بدانند و اقدامات لازم در جهت وضع مقررات و از میدان به در کردن رقبای خویش معمول دارند.

شرکت هند شرقی انگلیس در دوازده سال اول فعالیت تفاوت چندانی با شرکت های مشابه نداشت و همانند آنها به دادوستد می پرداخت، اما از سال ۱۶۱۲ رو به رشد و توسعه گذاشت. کشتیهای بازرگانی شرکت نخست به صورت مستقل و بدون وابستگی به یکدیگر به کار تجارت سرگرم بودند که در اسناد تاریخی شرکت هند شرقی انگلیس از آن تحت عنوان «سفرهای جداگانه» یاد شده است. سود حاصل از این سفرهای جداگانه نصیب سرمایه گذار و صاحب کالایی می شد که سفر دریایی را تدارک دیده بود. از سال ۱۶۱۲ اعضای شرکت بر اساس نظام سرمایه گذاری مشترک توافق کردند که تابع دستورالعملهای شرکت خود باشند و سود حاصل از مبادلات بازرگانی را به حساب آن واریز کنند.

کشتیهای شرکت هند شرقی انگلیس از همان سالهای اولیه به اقصی نقاط شرق سفر می کردند و بعضی از آنها از سال ۱۶۰۲ تا سواحل ژاپن پیش می رفتند. در همین سفرها بود که نخستین دفتر نمایندگی و انبار شرکت هند شرقی انگلیس در جاوه تأسیس شد، کشتی هکتور^۱ به فرماندهی ویلیام هاکنس^۲ به سورات رسید و او

1. Hector

2. William Hawkins

نامهٔ جیمز اول را تقدیم جهانگیر پادشاه گورکانی کرد. جهانگیر که قبلاً از طرف رابرت شرلی به حمایت از انگلیسیها تشویق شده بود از افراد تازه‌وارد استقبال گرمی به عمل آورد. جهانگیر که خود را «ابوالمظفر نورالدین محمد جهانگیر غازی» می‌خواند در واقع یکی از نخستین معماران بنای امپراتوری بریتانیای کبیر در شبه‌قارهٔ هند محسوب می‌شود.

همزمان با تردد کشتیهای بازرگانی و از جمله ناوگان سر هنری میدلتون^۱ در سال ۱۶۱۱ کارگزاران شرکت هند شرقی اقدام به تأسیس دفاتر نمایندگی و انبارهای کالا در نواحی دور از ساحل کردند و با پیش گرفتن رفتاری دوستانه با حکام و مقامات مناطق مختلف به استحکام موقعیت خویش پرداختند.

کوشش انگلیسیها در مقابله با حق انحصاری بازرگانان هلندی در جزایر ادویه با شکست مواجه شد. هر چند هلندیها در سال ۱۶۱۳ با حفظ حق پیشکسوتی و تقدّم خویش به انگلیسیها پیشنهاد همکاری دادند، اما شرکت هند شرقی انگلیس که در پی کسب برتری مطلق بود روی خوش نشان نداد. نتیجهٔ این عدم سازش درگیری افراد مسلح طرفین در طی سالهای بعدی بود و به‌رغم انعقاد «عهدنامهٔ دفاعی» در سال ۱۶۱۹ هر یک در فرصت مناسب از حمله به دیگری خودداری نمی‌کرد، هر چند شرکت هند شرقی هند با داشتن پایگاههای بیشتر همیشه دست بالا را داشت.

پس از قتل عام گروهی از تجار انگلیسی مقیم مالاکا به دست هلندیها، شرکت هند شرقی انگلیس در برابر رقیب سرسخت سر تسلیم فرود آورد و فعالیتهای بازرگانی خود را در سورات متمرکز کرد و با کسب منشور سال ۱۶۱۳ از پادشاه انگلستان به این اقدام رسمیت بخشید. تأسیس دفاتر نمایندگی در نقاط مناسب و برقراری روابط بسیار دوستانه با امپراتور مغول هند باعث رونق بیش از پیش شرکت هند شرقی انگلیس در هند گردید. کشتی هوپ^۲ در مارس ۱۶۱۵ حامل کالاهای هند از سورات عازم انگلستان شد و متعاقب آن رفت‌وآمد کشتیهای مملو از محصولات چون نیل، شوره، پنبه، چیت و انواع ادویه جات امری روزمره گردید. شرکت هند شرقی انگلیس در سال ۱۶۱۴ صاحب بیست و چهار کشتی بود.

شرکت هند شرقی در سال ۱۶۰۹ موفق به دریافت «منشور دائمی» از جیمز اول

1. Sir Henry Middleton

2. Hope

گردید و مورد حمایت دربار انگلستان بود. سر تامس رو^۱ اولین سفیر بریتانیا در سپتامبر ۱۶۱۵ روانه دربار مغول هند شد و در سال ۱۶۱۹ دفاتر بازرگانی شرکت هند شرقی انگلیس در آگرا، احمدآباد و سورات تأسیس گردید و مرکز اخیر بر سایر دفاتر شرکت نظارت داشت.

روابط شرکت هند شرقی که با دربار چارلز اول شکرآب بود در دوران حکومت اولیور کرامول^۲ (۱۶۵۳-۵۸) بهبودی یافت و با بازگشت سلطنت بیش از پیش حسنه گردید.

جزیره بمبئی (و طنجه) جزئی از جهیزه کاترین براگانزایی^۳ دختر زان چهارم پادشاه پرتغال بود که چارلز دوم او را در سال ۱۶۶۱ به زنی گرفت. چارلز که مناسبات بسیار خوبی با شرکت هند شرقی داشت هفت سال بعد بمبئی را به آن واگذاشت و برای حفظ مالکیت صوری خود بر بمبئی اجازه مقطوعی به میزان ناچیز ده پوند در سال برای این جزیره تعیین کرد. صدور پنج منشور از طرف چارلز خطاب به شرکت هند شرقی انگلیس که نخستین آن در سال ۱۶۶۱ صادر شد نشان‌دهنده رابطه بسیار نزدیک دربار بریتانیای کبیر و مدیران شرکت بود.

جرالد اونجیر^۴ حاکم بمبئی (۱۶۷۰-۷۷) بدرستی پی برده بود که برای فعالیتهای مرکزی شرکت هند شرقی ناحیه تحت فرمان او مناسب‌تر از سورات است. اونجیر اولین ضرابخانه و نخستین هنگ تفنگداران با نفرت اروپایی را در بمبئی تأسیس کرد و تا سال ۱۶۸۶ بمبئی به عنوان مقر اصلی فعالیتهای هند شرقی انگلیس جانشین سورات شد.

موضوع مهمی که کارگزاران شرکت در این زمان با آن روبه‌رو بودند مسئله کاهش روزافزون قدرت حاکمیت امپراتوری مغول هند بود. آنها درمی‌یافتند که امپراتوری قادر به حراست از منافع شرکت و مراکز بازرگانی آن نیست و لزوماً خود می‌بایست در فکر چاره باشند. در سال ۱۶۸۰ سه ولایت مدرس، بنگال و بمبئی را که چارلز دوم در سال ۱۶۶۸ به شرکت هند شرقی واگذار کرده بود تحت حاکمیت آن درآمد و قلعه نظامی بمبئی در سال ۱۶۸۴ آماده انجام وظیفه گردید. همزمان با

1. Sir Thomas Roe

3. Catherine of Braganza

2. Oliver Cromwell

4. Gerald Aungier

اقدامات یادشده به نظام اداری و مالی شرکت نیز سروسامان داده شد و در مجموع شرکت هند شرقی انگلیس در هیئت یک تشکیلات منظم و قدرتمند سر برافراشت. شرکت هند شرقی انگلیس از همان سالهای اولیه تا ۱۷۵۰ چه در هند و چه در انگلستان با موانع و مشکلات روزافزونی دست و پنجه نرم کرد. رقبای اروپایی و حتی شرکتهای مالی و سرمایه‌گذاری انگلیسی از هر فرصت برای ضربه زدن به موقعیت آن کوتاهی نمی‌کردند.

سر جوسیا چایلد^۱ که از سال ۱۶۷۴ تا ۱۶۹۵ زمام امور شرکت هند شرقی به‌دست او سپرده شده بود علاقه‌ای به افزایش اراضی تحت سلطه شرکت نداشت و بیشتر در اندیشه برقراری امنیت برای امور بازرگانی و حمل و نقل بود. چایلد با تقدیم هدایای گرانبها به چارلز و درباریان بانفوذ روابط بسیار دوستانه‌ای با دستگاه سلطنت برقرار کرد و با کمک آن مانع نفوذ و کارشکنی سرمایه‌داران و شرکتهای انگلیسی کوچک و بزرگ در امور مربوط به شرکت هند شرقی شد، اما رودررویی با عواقب انقلاب ۱۶۸۸ و فزونی گرفتن قدرت ویگها و کرسی‌نشینان مرکز مالی لندن در پارلمان خارج از عهده چایلد بود.

در سال ۱۶۹۱ رقبای شرکت هند شرقی انگلیس تشکیلات جدیدی برپا کردند و از شاه تقاضا کردند منشوری برای فعالیتهای بازرگانی آنها صادر کند. جدال دو نهاد تا سال ۱۶۹۸ در داخل و خارج پارلمان ادامه یافت. در سال ۱۷۰۲ با پادرمیانی دربار و اعضای برجسته شرکت هند شرقی و مدعیان تازه‌نفس، همگی با یک ائتلاف هفت‌ساله موافقت کردند. بر آن اساس شرکت جدیدی تحت عنوان «شرکت متحده بازرگانان انگلیسی برای دادوستد با هند شرقی» از سال ۱۷۰۹ کار خویش را آغاز کرد و تا ۱۸۵۸ که امپراتوری بریتانیای کبیر آن را تحت حاکمیت خویش گرفت به مدت ۱۴۹ سال سرزمین پهناور شبه‌جزیره هند را در قیمومت داشت. اساسنامه شرکت جدید با اساسنامه شرکت هند شرقی انگلیس که در طول دهها سال تدوین و تکمیل شده بود شباهت زیادی داشت. «شرکت متحده» به‌وسیله هیئتی متشکل از بیست و چهار مدیر اداره می‌شد که هریک صاحب سهمی

1. Sir Josiah Child

به ارزش دوهزار پوند بودند. رئیس و معاون شرکت از طریق کمیته‌های مختلف امور را کنترل می‌کردند.

سیاست شرکت متحده برخلاف شرکت هند شرقی و سر جوسیا جایلد مبتنی بر توسعه و گسترش بیش از پیش مناطق تحت سلطه و مناسبات بازرگانی بود. لشکرکشی رابرت کلایو^۱ معروف به کلایو بلاسی^۲ به قلمرو نواب سراج‌الدوله در سال ۱۷۵۷ و به تبعیت درآوردن حکومت بنگال (۱۷۵۷-۶۰) حاکی از سیاست جدید شرکت متحده در شبه جزیره هندوستان بود. کلایو که از هیجده سالگی به عنوان منشی به خدمت شرکت هند شرقی انگلیس درآمده بود در سال ۱۷۶۵ مجدداً حکومت بنگال را به دست گرفت و ظرف دو سال شرکت متحده را فرمانروای سرزمینهای گسترده و حاصلخیزی کرد.

رفتار کلایو در بنگال و قساوت او در کشتار مردمان آن سامان باعث بدنامی شرکت متحده و شخص کلایو در دستگاه حاکمه بریتانیا شد که انتظار چنین بی‌پروایی را از سوی شرکت متحده نداشت. دولتمردان انگلیسی که مایل نبودند خودسری و سودجویی یک شرکت خصوصی به پای دولت بریتانیا نوشته شود، نظارت بر امور شرکت متحده را امری ضروری می‌دانستند. از سوی دیگر چون مدیران شرکت متحده دخالت دولت در فعالیتهای بازرگانی و مناطق تحت سلطه خویش را به صلاح خود نمی‌دانستند با تقدیم چهارهزار پوند دل کرسی‌نشینان لندن را به دست آوردند و مانع هر گونه دست‌اندازی آنان در امور شرکت و تصمیمات آن شدند. ژنرال کلایو هم خودکشی کرد. اما این توافق دیری نپایید و افزایش قدرت مالی و توان نظامی شرکت متحده در سالهای بعد باعث گفتگوهای بسیار و گاه درگیری جدی دستگاه حاکمه بریتانیا و سردمداران شرکت شد.

بر اساس قانون منسوب به لرد نورس در سال ۱۷۷۳ به حاکم بنگال عنوان فرمانفرما داده شد و انتصاب او موکول به تصویب حکومت انگلستان گردید. به موجب همین قانون به شورای زیر نظر فرمانفرما حق وضع قانون اعطا شد و قضات دادگاه عالی بنگال نیز از سوی حکومت انگلستان تعیین می‌گردید. در اجرای قانون یادشده وارن هیستینگر^۳ به سمت فرمانفرما منصوب شد.

1. Robert Baron Clive
3. Warren Hastings

2. Clive of Plassey

نظام اداری جدید به رغم پیش بینیهای لازم بزودی با مشکلات عمده‌ای روبه‌رو شد. حدود اختیارات فرمانفرما معلوم نبود و از طرف دیگر اختیارات قانونی ناکافی به نظر می‌رسید. در انگلستان هم تشکیلاتی برای نظارت رسمی در امور شرکت متحده وجود نداشت. بنابراین بار دیگر پارلمان به کنکاش نشست و راه حل را در قانون منسوب به ویلیام بیت^۱ مصوب ۱۷۸۴ یافت. به موجب «قانون هند» منصوب به «ویلیام بیت» اداره مسئول امور «هند بریتانیا» تشکیل گردید و پس از بحثهای بی‌انتهای اداری دست آخر کارگزاران اداره یادشده بر هیئت مدیره شرکت متحده تفویض یافتند، هر چند در عمل زمام امور هند همچنان در دست اعضای هیئت مدیره شرکت باقی ماند. طبق قانون ۱۷۸۴ لرد چارلز کورنوالیس^۲ به سمت فرمانفرمای هند تعیین گردید.

طبق موازین و ضوابط مقرر از سوی کورنوالیس (۱۷۹۳) کارگزاران دستگاه اداری با دریافت حقوق کافی از پرداختن به امور بازرگانی منع شدند و نظام جدید به طور کلی حق مداخله در امور داخلی ولایات هند و تشکیلات حکام محلی را نداشت. سر جان شور^۳ جانشین کورنوالیس نیز خود را ملزم به رعایت موازین یادشده می‌دانست.

هر چند لرد کورنوالیس و سر جان شور هر دو در رعایت اصول یادشده اهتمام ورزیدند، ولی دو حادثه باعث بازگشت به سیاست سابق شرکت متحده در هند گردید. واقعه اول موضوع شورش تیپوسلطان موسوم به بیر میسور بود که انگلیسیها معتقد بودند پیمان صلح سال ۱۷۸۴ با آنها را نادیده گرفته است. تیپوسلطان که با فرانسویان رابطه دوستانه‌ای داشت و خود فنون نظامی را از افسران فرانسوی که در خدمت پدرش بودند آموخته بود در سال ۱۷۹۰ به قلمرو مهاراجه تراوانکور تجاوز کرد و نیمی از اراضی تحت سلطه او را ضبط کرد. واقعه دوم مخالف خوانیها و گاه سرکشیهای وزیر علی بود که منجر به برکناری او شد.

از جمله پیامدهای سیاست بیطرفی و معتدل دولت بریتانیا نسبت به امور داخلی حکام هند افزایش نفوذ عناصر فرانسوی در دربارهای محلی بود. زمانی که لرد ریچارد

1. William Pitt
3. Sir John Shore

2. Lord Charles Cornwallis

ولزلی^۱ در ماه مه ۱۷۹۸ در مقام فرماندار مدرس و فرمانفرمای بنگال قدم به خاک هند گذاشت دریافت مردم محلی چندان دل بستگی به انگلیسیها ندارند و بعضی از حکام محلی فرماندهی و آموزش بهترین گردانهای خویش را به دست فرانسویان سپرده اند؛ وضعیت نیروهای نظامی و امور مالی شرکت متحده اسفبار است و یک واحد فرانسوی که به درخواست تیپوسلطان از موریس به میسور آمده آشکارا مردم را علیه انگلیسیها تحریک می کند؛ ژاکوبنها به کاشتن «درخت آزادی» مشغولند و تیپوسلطان از سوی آنان به لقب «همشهری» مفتخر شده است.

ریچارد ولزلی نخستین فرمانفرمای هند بود که اعتقاد داشت بریتانیا می بایست به عنوان یک قدرت جهانی در منطقه قد برافرازد و برای نیل به این هدف یا باید قدرت حکام محلی به وسیله عهدنامه های دوجانبه و چندجانبه تحت کنترل درآمد یا توان نظامی و مالی آنها درهم شکسته شود. او در اجرای اندیشه های سیاسی و نظامی خویش از کمک برادرش ژنرال آرتور ولزلی برخوردار بود.

چند سال بعد از عزیمت ولزلی دولت انگلستان بار دیگر سیاست عدم مداخله در امور هند را پیش گرفت که نتیجه آن کاهش قدرت و اعتبار انگلیس بود، اما تحریکات دولت فرانسه در منطقه سبب شد تا گیلبرت الیوت مینتو^۲ فرمانفرمای بعدی هندوستان (۱۸۰۷-۱۳) تغییر رویه دهد. او که در پاریس تحصیل کرده بود پیروی از «عقل سلیم» را از استادش دیوید هیوم و احترام به «حقوق طبیعی» انسانها را از دوست و تحت الحمايه استادش روسو آموخت. بنابراین ضمن پیش گرفتن سیاست عدم مداخله در امور داخلی حکام محلی می کوشید تا با قدرت نمایی سلطه خویش بر آنها را تداوم بخشد و شورشیان را با گفت و شنود بر سر جایشان بنشانند. سیاست خارجی او در مقایسه با تدابیر فیلسوفانه داخلی او موفق تر بود.

مینتو در سال ۱۸۱۰ با توسل به روشهای مسالمت آمیز، به تهدیدهای مشترک فرانسه و روسیه خاتمه بخشید و در همین سال جزایر بوربون و موریس را تصرف کرد و مستملکات ناپلئون در هند شرقی هلند و همچنین جزایر ادویه را متصرف شد و آرزوی دیرینه شرکت سابق هند شرقی انگلیس و شرکت متحده جدید را برآورده

1. Lord Richard Colley Wellesley

2. Gilbert Elliot Minto

ساخت. او در سال بعد جزیرهٔ جاوه را هم اشغال کرد و آن را به قلمرو شرکت متحده افزود.

میتو پس از انعقاد عهدنامهٔ فینکن‌شتاین و افزایش نفوذ فرانسه در ایران جان ملکم را به ایران، مونت‌استوارت الفینستون^۱ را به نزد شاه‌شجاع در پشاور و چارلز متکالف^۲ را نزد فرمانروای لاهور گسیل داشت.

از ۱۸۱۳ تا ۱۸۲۳ امور مناطق تحت سلطهٔ شرکت متحده در دست فرانسیس رادون هیستینگر^۳ فرمانفرمای هند بود. او نیز مانند ولزلی معتقد بود که سیاست عدم مداخله در امور داخلی حکام، یعنی سیاست مورد علاقه حکومت بریتانیا با شکست مواجه شده و هند به وسیلهٔ گروه‌های راهزن و شورشی در حال فروپاشی است. هیستینگر که در هفده سالگی به ارتش پیوسته بود و در جنگ‌های استقلال آمریکا با شورشیان امریکایی جنگیده بود اینک تصور می‌کرد با اعمال خشونت قادر به برقراری نظم و آرامش در شبه جزیرهٔ هند است. به درخواست او برای مقابله با مهاجمان که به مراکز مالی و اداری شرکت متحده حمله می‌کردند، اجازهٔ استفاده از نیرویی شامل یکصد و بیست هزار نفر به همراه سیصد توپ از سوی حکومت بریتانیا صادر شد. اما شورش و ناآرامی فروکش نکرد و در زمان دالهوری^۴ (۱۸۴۷-۵۶)، کانینگ (نخستین نایب‌السلطنه هند) به اوج خود رسید تا جایی که کارکنان و سپاهیان شرکت متحده نیز به گروه‌های شورشی پیوستند و بلوای عظیم ۱۷۵۷-۵۸ را سازمان دادند که در تاریخ هند به «شورش سپاهیان» معروف است. مدیران و کارگزاران «شرکت متحده بازرگانان انگلیسی» که دیگر توان مقابله با ناآرامیها را نداشتند سر تسلیم فرود آوردند و به موجب قانون ۱۸۶۱ مَهر پایان بر تاریخ دوپست‌سالهٔ تشکیلات استعماری خویش زدند.



شرکت هند شرقی انگلیس که از آغاز فعالیت خویش به اهمیت سواحل و جزایر خلیج فارس پی برده بود و برای سواحل و جزایر ایرانی، به علت تعلق آن به حکومتی واحد ارزش زیادی قایل بود، در هر فرصت مناسب کارگزاران خود را

1. Mountstuart Elphinstone
3. Francis Rawdon-Hastings

2. Charles Metcalf
4. James Ramsay Dalhousie

به ایران گسیل می داشت. شاه عباس با واگذاری دو بندر در خلیج فارس به بازرگانان شرکت هند شرقی مخالفتی نداشت، حتی حاضر بود اجازه تأسیس مراکز بازرگانی به آنان بدهد تا در سراسر ایران آزادانه به دادوستد بپردازند. اما در مقابل انتظار داشت شرکت هند شرقی انگلیس روابط خود را با دولت عثمانی پایان بخشد. مالکان و بازرگانان انگلیسی که اکثریت نمایندگان پارلمان را تشکیل می دادند و قطع رابطه با عثمانی را به ضرر خویش می دانستند با این پیشنهاد شرکت هند شرقی که از طریق جیمز اول مطرح شد مخالفت کردند.

پس از تأسیس مرکز ثابتی در سورات از طرف شرکت هند شرقی انگلیس برای دادوستد در هندوستان منسوجات انگلیسی در بازارهای هند رواج یافت، ولی بزودی میزان عرضه از تقاضا پیشی گرفت و انبارهای شرکت انباشته از پارچه های انگلیسی شد. در همین زمان یکی از بازرگانان انگلیسی به نام ریچارد استیل^۱ که برای وصول طلب خویش در جستجوی یده کار بود و از حلب تا ایران همه جا را زیر پا نهاده بود طی نامه ای به اداره مرکزی شرکت هند شرقی در لندن نوشت که منسوجات انگلیسی، بخصوص پشمی، در ایران مشتری بسیاری دارد و ایرانیان به علت سردی هوا در نیمی از سال مجبور به استفاده از البسه پشمی هستند. ریچارد استیل در دنباله نامه خویش افزود که قیمت ایریشم خام در ایران پنجاه درصد ارزان تر از بازار حلب است. مدیران شرکت در لندن پس از آگاهی از این مطالب خود او را به همراه جان کروسر^۲ کارگزار معروف شرکت هند شرقی به دربار شاه عباس گسیل داشتند (مارس ۱۶۱۴). اقدامات فرستادگان شرکت به دربار ایران در اکتبر ۱۶۱۶ به ثمر نشست و شاه با صدور فرامینی فعالیت شرکت هند شرقی انگلیس را در سراسر ایران مجاز دانست.

سر تامس رو سفیر بریتانیا در دربار جهانگیر فرمان شاه عباس در مورد آزادی عمل بازرگانان شرکت هند شرقی در ایران را برای مقابله با نفوذ اسپانیاییها و پرتغالیها در خلیج فارس کافی ندانست. مخالفت تامس رو در حقیقت از اختلافات بنیادی موجود بین دولتمردان عضو وزارت امور خارجه بریتانیا و مدیران و کارگزاران شرکت

1. Richard Steele

2. John Crowther

هند شرقی انگلیس سرچشمه می‌گرفت که از آغاز تا انجام فعالیت شرکت هر از چندی علنی می‌گردید، اما در هر مورد مسئولان شرکت با استفاده از عناصر پرنفوذ خود در لندن و تقدیم هدایای بسیار با ارزش به پادشاه و اطرافیان او به مقاصد خویش دست می‌یافتند. در این مورد نیز بالاخره در نوامبر ۱۶۱۶ بازرگانان مقیم سورات به رغم مخالفت سر تامس رو با کرسی نشینان لندن کنار آمدند و اجازه دادوستد با ایران را به دست آوردند. این چنین بود که نخستین کشتی بازرگانی شرکت هند شرقی به نام جیمز از سورات وارد جاسک گردید و ادوارد کاناک^۱ در رأس هیئت قدم به خشکی نهاد.

جاسک با توجه به امکانات آن زمان بر سایر کناره‌ها برتری‌هایی داشت. نخست آنکه کشتی یا کشتیهای بازرگانی در صورت حمله ناوگان دشمن می‌توانستند در بناگاه‌های آن خود را از تیررس توبه‌های پر قدرت کشتیهای پرتغالی در امان نگه دارند. دیگر آنکه ژرفای آب در اطراف جاسک از نقاط دیگر بیشتر بود و کشتیهای بزرگ انگلیسی می‌توانستند تا حد لازم خود را به کرانه نزدیک کنند و لنگر اندازند.

ادوارد کاناک موفق به دیدار شاه عباس شد و نظر مساعد او را که از نتیجه مأموریت رابرت شرلی به دربار فیلیپ سوم ناامید شده بود، برای خرید ابریشم ایران جلب کرد و در شیراز و اصفهان دفاتر نمایندگی تأسیس نمود (۱۶۱۷).

پس از درگذشت کاناک ریاست هیئت بازرگانی شرکت هند شرقی به عهده تامس بارکر^۲ محول گردید و بعد از او هم ادوارد موناکس^۳ سرپرستی هیئت را به عهده گرفت. موناکس پس از گفتگوهای مقدماتی بالاخره در ۲۶ دسامبر ۱۶۲۱ با امام‌قلی خان پسر الله‌وردیخان که پس از مرگ پدرش به فرمان شاه عباس حکومت فارس و سپهسالاری ایران به او محول شده بود به توافق نهایی رسیدند و در سوم ژانویه ۱۶۲۲ به استحضامات پرتغالیان در جزیره قشم یورش بردند. مقاومت پرتغالیان دیری نپایید و ظرف شش روز سر تسلیم فرود آوردند. در این جنگ دو دریانورد انگلیسی نیز جان باختند که یکی از آن دو ویلیام بافین^۴ ریاضی‌دان و کاشف دریای منجمد جنوب بود. جزیره هرمز نیز در ۲۱ آوریل ۱۶۲۲ به تصرف نیروهای مشترک انگلیسی و ایرانی درآمد.

1. Edward Connock

3. Edward Monox

2. Thomas Barker

4. William Baffin

شاه عباس پس از تصرف جزیره هرمز که حتی به فکر شاه اسماعیل اول خطور نکرده بود سر از پا نمی شناخت، بنابراین به موجب فرمانی همه امتیازات اعطایی به شرکت هند شرقی انگلیس را تأیید کرد و به کارگزاران آن اجازه داد هر مقدار ابریشم که مایل هستند بخرند، آزادانه به هر کجای ایران که می خواهند بروند، نفرات خویش را مسلح سازند و دو عمارت در بندر گمبرون برای فعالیتهای بازرگانی خویش بنا کنند. مدیران شرکت نیز سخاوت به خرج دادند و هدایایی همراه با کالسکه‌ای که چارلز پادشاه انگلستان فرستاده بود تقدیم شاه عباس کردند. این کالسکه شاهانه با کالسکه دیگری که حدود ۱۹۰ سال بعد به فتحعلی شاه تقدیم شد سرنوشت مشترکی پیدا کرد. هر دو کالسکه به علت فقدان راه مناسب و بی اطلاعی ایرانیان از نحوه تربیت اسب برای بستن به کالسکه متروک ماند و پوسید.

ببروزی شرکت هند شرقی انگلیس شکستی برای رابرت شرلی محسوب شد که نتوانسته بود نظر مساعد دستگاه حاکمه بریتانیا را برای اتحاد با شاه ایران علیه عثمانی جلب کند. شرلی پس از مرگ جیمز اول (مارس ۱۶۲۵) در ماه نوامبر همان سال از چارلز اول خواست تا دستور دهد او و همسرش را با یکی از کشتیهای شرکت هند شرقی به ایران بازگردانند و از سرگردانی نجاتش دهند.

در همین زمان در لندن گفته شد که پادشاه ایران سفیری به نام نقدعلی بیگ را مأمور بریتانیا کرده است و به دستور شرکت هند شرقی خانه مجللی برای اقامت او مهیا شده است. در محافل بازرگانی لندن شایع بود که تمام مخارج سفیر جدید از طرف شرکت هند شرقی پرداخت می شود و حتی قرار است به حضور چارلز اول بار یابد. دیری نپایید که شایعات به حقیقت پیوست و نقدعلی بیگ در مقام فرستاده شاه عباس وارد لندن شد.

رابرت شرلی از همه جایی خبر به منظور نشان دادن حسن نیت خود و آگاهی از علت اعزام سفیر جدید به ملاقات نقدعلی بیگ شتافت. اما به گواهی یکی از درباریان به نام سر جان فینت^۱ سفیر جدید با تندخویی تمام رابرت شرلی را شماتت کرد، سیلی به گوشش نواخت و اسناد مأموریت او را از هم درید و او را سفیری دروغین خواند که آبروی پادشاه ایران را بر باد داده است.

چارلز اول که با مشکل دیپلماتیک لاینحلی روبه‌رو شده بود بناچار در ۶ ماه مارس ۱۶۲۶ نقدعلی بیگ را به حضور پذیرفت، اما توجه چندانی به او نکرد. شاه اندکی بعد از شرکت هند شرقی انگلیس خواست که هر چه زودتر وسایل سفر رابرت شرلی و همسرش را فراهم کند و یکی از معتمدان دربار به نام سر دادمور کاتون^۱ را به عنوان سفیر خویش به منظور آگاهی از صحت و سقم سخنان دو سفیر مأمور دربار پادشاه ایران کرد. در ضمن قرار شد نقدعلی بیگ هم که دیگر کاری در لندن نداشت به ایران بازگردد.

سفر سفیران سه‌گانه با کارشکنی مدیران شرکت هند شرقی مدتها به تعویق افتاد ولی بالاخره یازده ماه بعد، یعنی در ۲۳ مارس ۱۶۲۷ آنان عازم ایران گردیدند. نقدعلی بیگ که آینده سیاهی در پیش روی داشت در میانه راه، در سواحل شرقی افریقا با خوردن تریاک دست به خودکشی زد.

ماجرای بدفروجام سفارت سر رابرت شرلی و نقدعلی بیگ بیات و ادعای آنان در باب برحق بودن خود و نفی دیگری و دست پنهان عناصر شرکت هند شرقی در این جریان ۱۹۰ سال بعد در آغاز دوران دوم روابط ایران با انگلیس تکرار گردید. دولتمردان انگلیسی که مایل به آزادی عمل بدون قید و شرط کارگزاران شرکت هند شرقی در امور سیاسی نبودند و از اعمال نفوذ آنان با استفاده از قدرت مالی بی حساب و کتاب خود بر افراد و نهادهای کشوری و لشکری بریتانیا در جهت پیشبرد هدفهای ماجراجویانه دل‌چرکین بودند، از آغاز فعالیت شرکت هند شرقی سعی داشتند حد و مرزی برای آن تشکیلات تعیین شود.

کارگزاران شرکت هند شرقی انگلیس در واقع ماجراجویانی بودند که از نوجوانی به استخدام شرکت درمی‌آمدند و به شیوه‌ای آموزش می‌دیدند که بجز منافع شرکت به چیزی نیندیشند و در پی رعایت اصول اخلاقی و سنتهای ملی نباشند. دوری آنان از کشور خویش و اقامت طولانی در سرزمینهای تحت سلطه شرکت هند شرقی به مرور ایام باعث دگرگونی خلیقیات آنان می‌گردید و مشکلات عدیده‌ای برای حکومت و ملت بریتانیا فراهم می‌آوردند.

اسناد و مدارکی که نقدعلی بیگ برای تأیید سفارت خویش به شاه و مقامات انگلیسی ارائه داد بدون تردید ساخته و پرداخته کارگزاران شرکت هند شرقی بوده است. نحوه برخورد سفیر قلابی با سر رابرت شرلی که صادقانه برای روشن شدن موضوع به دیدارش شتافته بود بدون شک بخشی از تعلیمات عوامل شرکت هند شرقی بوده است. رابرت شرلی از هنگام سفر به ایران تا آن زمان همیشه مورد اعتماد شاه عباس بود و به هنگام اقامت در ایران به طور منظم با شاه ایران دیدار و گفتگو می کرد و با جناب شاه عباس محسوب می شد. مأموریت سیاسی اول او هفت سال و چند ماه بطول انجامید و طی آن به نام پادشاه ایران در دربارهای آلمان، ایتالیا و اسپانیا حضور یافت و با پاپ اعظم دیدار کرد. سیاستهای خارجی شاه صفوی در بیشتر مواقع پس از مشورت با رابرت شرلی تعیین می گردید. کوشش شرلی در جهت برقراری نوعی رابطه مستقیم بین دو دربار ایران و بریتانیا بود، سیاستی که شرکت هند شرقی در طول فعالیت خویش از آن دوری می گزید. آنان در مواقعی که دو دربار به یکدیگر نزدیک می شدند از هیچ ترفندی برای پایان بخشیدن به آن سر باز نمی زدند. مأموریت نقدعلی بیگ به مأموریت مهدی علی خان در حدود ۱۹۰ سال بعد از آن شباهت دارد که از سوی همین شرکت هند شرقی با نامه جعلی به حضور فتحعلی شاه بار یافت و خود را سفیر نامید.

بهره گیری از امکانات ناوگان بازرگانی عظیم شرکت هند شرقی انگلیس که تنها وسیله رفت و آمد مداوم بین سرزمین بریتانیا و مشرق زمین بود به مدیران آن امکان می داد که بسیار بیشتر از مقامات عالیرتبه دولتی از شرق و امور مربوط به آن دور مطلع باشند. منافع اصلی شرکت در گرو مذاکرات مستقیم و سریع کارگزاران آن با دولتها و حکام محلی منطقه فعالیت شرکت بود. هر گونه دخالت یا نیاز به تصویب حکومت مرکزی رشته کار را از دست مدیران شرکت به در می برد و باعث افزایش نفوذ سازمانهای رقیب می گردید. این چنین بود که شرکت هند شرقی که نگران برقراری رابطه مستقیم بین اصفهان و لندن بود نقدعلی بیگ تندخو و عامی را در قالب سفیر پادشاه ایران با کشتی خود به لندن فرستاد و برای حفظ آبرو آدم آگاه و باتجربه ای به نام خواجه شهسوار را هم که سابقاً به چند مأموریت سیاسی اعزام شده بود همراه سفیر قلابی کرد. ولی کنجکاوی مخالفان شرکت هند شرقی و مقامات رسمی و توضیحات مشروح سر رابرت شرلی به همزمانان خویش دسیسه شرکت را برملا کرد و

در این میان نقدعلی بیگ که جان خویش را از ترس علنی شدن ماجرا در خطر می‌دید، خودکشی را بر کشته شدن به شیوه‌ای که به‌خوبی از آن آگاهی داشت ترجیح داد.

سفیر جدید انگلیس یا در واقع دومین سفیر رسمی آن کشور در ایران و رابرت شرلی در اواخر ژانویه ۱۶۲۸ به اصفهان رسیدند. شاه عباس در این هنگام در اشرف مازندران در عمارت بیلاقی خویش بسر می‌برد، بنابراین سر دادمور کاتون عازم آن شهر شد و در ۲۵ ماه مه ۱۶۲۸ نامه چارلز را تقدیم او کرد. در این مدت کارگزاران شرکت هند شرقی با حمایتی که از آنان می‌شد دادوستد خویش را رواج داده بودند و شاه عباس که می‌دید در کار تجارت نیازی به پادشاه انگلستان و برقراری رابطه رسمی با او ندارد سفیر جدید را به همراه رابرت شرلی به قزوین گسیل داشت و از فرستادن سفیر به دربار انگلستان نیز سر باز زد. اندکی بعد رابرت شرلی در قزوین درگذشت و یازده روز بعد یعنی در ۲۴ ژوئیه ۱۶۲۸ سر دادمور کاتون که مبتلا به وبا شده بود به او پیوست.

از جمله فرستادگان بعدی شرکت هند شرقی انگلیس به ایران باید از جان فرایر^۱ که در سال ۱۶۷۷ مطابق با یازدهمین سال سلطنت سلیمان به ایران آمد یاد کرد. فرایر طی یک سال و هشت ماهی که در ایران بود به مطالعه اوضاع موجود و امکان افزایش مبادلات شرکت هند شرقی با ایران پرداخت. ویلیام هجس^۲، هشت سال بعد از جان فرایر، از طرف شرکت هند شرقی مأمور ایران شد و در سپتامبر ۱۶۸۵ در اصفهان با شاه سلیمان ملاقات کرد.

به رغم توسعه دامنه فعالیت شرکت هند شرقی و فزونی گرفتن میزان دادوستد با کشورها و مناطق حول و حوش، دوران یکصدساله بعد از ۱۶۱۷ برای کارگزاران شرکت ایام کساد بازار بود. در منطقه خلیج فارس شرکت هند شرقی هلند که زمانی برای مقابله با نفوذ پرتغالیان متحد انگلیسیها محسوب می‌شد اینک خود موجودیت شرکت هند شرقی انگلیس و مراکز بازرگانی آن را تهدید می‌کرد. شرکت هند شرقی که به هنگام تأسیس مرکز بازرگانی خود در بندرعباس امکاناتی هم در

اختیار هلندیها قرار داده بود در سال ۱۶۴۳ ناگزیر به ترک آنجا و انتقال تشکیلات خود به بصره شد، ولی در آنجا هم از امنیت برخوردار نبود. اما بزودی اختلاف بین دو شرکت به یک موضوع بین المللی مبدل گشت و دولت بریتانیا به رهبری الیور کرامول به دولت هلند اعلام جنگ داد و طی سه جنگ نیروی دریایی بریتانیا، نیروی دریایی هلند را از صحنه خارج کرد. دولت بریتانیا بابت خسارت وارده از طرف شرکت هند شرقی هلند به ناوگان بازرگانی خویش و مراکز بازرگانی شرکت هند شرقی انگلیس خواستار هشتاد و پنج هزار لیبره غرامت شد که در نهایت در سال ۱۶۶۴ منجر به تصرف هلند جدید، مستعمره شرکت هند شرقی هلند در قاره جدید گردید. انگلیسیها نام دوک آف یورک (جیمز II) برادر و ولیعهد پادشاه خود را بر این مستعمره نهادند و آن را نیویورک خواندند.

این پیروزیها بیش از پیش باعث افزایش قدرت و نفوذ شرکت هند شرقی انگلیس گردید، اما اتحاد دو خاندان سلطنتی هلند و انگلستان، به واسطه ازدواج ویلیام اورانژ^۱ با مری^۲ در سال ۱۶۷۷ و به سلطنت رسیدن آنان در سال ۱۶۸۹ به دشمنی دو شرکت برای همیشه پایان بخشید و شرکت هند شرقی انگلیس با استفاده از امکانات جدید و کاهش هزینه های دفاعی گامهای بلندی در استحکام موقعیت خویش برداشت.

برقراری صلح و دوستی میان انگلستان و هلند باعث افزایش منزلت کارگزاران شرکت هند شرقی انگلیس در ایران شد. جان بروس^۳ یکی از اعضای شرکت در اصفهان شرح مفصلی از بازدید شاه سلطان حسین در ۲۴ ژوئیه ۱۶۹۹ از مرکز بازرگانی شرکت هند شرقی در اصفهان به دست می دهد و می نویسد: هر چند پذیرایی از شاه و همراهان او ۱۲۰۰ لیبره (۴۰۰ تومان) خرج روی دست تجارتخانه گذاشت، اما در مقابل از شاه فرمان پرداخت مطالبات خود را دریافت کردیم.

فعالیت شرکت هند شرقی انگلیس در ایران با یورش سپاهیان افغان و سقوط اصفهان رو به زوال نهاد و به مرور مراکز بازرگانی آن از فعالیت بازماند. از این زمان (۱۷۳۴) تا دیدار دارن فورد^۴ نماینده یکی از سردمداران شرکت هند شرقی به نام ویلیام

1. William of Orgnge
3. John Bruce

2. Mary
4. Durnford

اندرو برایس^۱ با کریم خان زند (۱۷۶۳) میزان دادوستد به حداقل ممکن کاهش یافت.

فرمان دوم ژوئیه ۱۷۶۳ کریم خان زند خون تازه‌ای به کالبد شرکت هند شرقی انگلیس دمید. به موجب این فرمان کارگزاران شرکت حق داشتند در هر محل که مایلند مرکز بازرگانی خویش را دایر کنند، مالیات نپردازند و هر چه می‌خواهند از ایران خارج سازند. به موجب این فرمان حتی اداره امور جاری و دادوستد در منطقه خلیج فارس به نماینده هند شرقی انگلیس محول می‌گردید. طبق فرمان دیگری که در همین سال از سوی خان لُر صادر شد تحویل مخالفان حکومت و اتباع باغی پادشاه نیز از جمله وظایف عناصر شرکت هند شرقی تلقی شده است. تأسیس مرکز بازرگانی شرکت در بوشهر که به خرج شیخ سعدون بنا گردید و فرمان دیگری که از طرف جعفرخان در ژانویه ۱۷۸۸ صادر شد نشانه استحکام بیش از پیش موقعیت شرکت هند شرقی انگلیس در خلیج فارس بود.

امتیازاتی که در طول حکومت سی ساله زندیه به شرکت هند شرقی انگلیس در جنوب اعطا گردید در تاریخ روابط شرکت هند شرقی انگلیس با ایران و در مجموع مناسبات دولت بریتانیا با ایران بی‌سابقه بود. قبل از دوران حکومت این خاندان دست عناصر انگلیسی در امور جنوب ایران چنین گشاده نبود. مهمتر از همه اینکه خان زند به انگلیسیها آموخت که برای سلطه بر خلیج فارس و جنوب ایران می‌توانند از قدرت و نفوذ حکام محلی استفاده کنند و پس از کنار آمدن با آنان دیگر نیازی به جلب نظر حکومت مرکزی نیست. رویه‌ای که در یکصد و پنجاه سال بعد اساس سیاست خارجی بریتانیا در جنوب ایران را تشکیل می‌داد.



در طول تاریخ روابط انگلستان با ایران از قرن سیزدهم تا نوزدهم میلادی مقصود اصلی کارگزاران انگلیسی تحصیل درآمد و توسعه هر چه بیشتر میزان دادوستد بود. طی این مدت (۵۱۰ سال) شمار فرستادگان و مأموران رسمی دولت بریتانیا که مأمور دیدار و گفتگو با مقامات دولت ایران شدند بسیار اندک و انگشت‌شمار بود،

1. William Andre Price

اما در آستانه به قدرت رسیدن سلسله قاجاریه دستیابی به اهداف سیاسی اهمیت بیشتری پیدا کرد. علت این تغییر رویه را می‌باید در دو دگرگونی منطقه‌ای و یک عامل اروپایی جستجو کرد. تضعیف روزافزون سلسله تیموریان که از سال ۱۵۲۵ بر سرزمین هند فرمانروایی داشتند، در زمان حکومت شاه‌عالم دوم (۱۸۰۶-۱۷۵۹) و لزوم دخالت دولتمردان انگلیسی در امور مربوط به شرکت هند شرقی انگلیس؛ سقوط حکومت نادرشاه در ایران و بازگشت امیرزادگان افغانی و به‌مخاطره افتادن مرزهای شمال غربی هندوستان؛ گسترش افکار ضد انگلیسی در میان مردمان بومی و مخالفت آنها با سلطه عناصر انگلیسی از جمله مهمترین دگرگونیهای منطقه‌ای بود.

ظهور ناپلئون در مقایسه با تحولات منطقه‌ای یادشده اهمیت بیشتری داشت. زمانی که ناپلئون با ۳۰۰ کشتی جنگی فرانسوی حامل ۳۸ هزار سپاهی در ۱۹ مه ۱۷۹۸ بندر تولون را ترک گفت و پس از تسخیر مالت به گلوله‌باران کردن بندر اسکندریه پرداخت و در ماه ژوئیه قدم به خاک مصر نهاد خواب و خوراک را بر انگلیس حرام کرد. آنها که تجارت با کشورها و نواحی منطقه را در انحصار خویش داشتند و می‌خواستند با استفاده از مسیر دریای سرخ و عبور از برزخ خاکی سوئز به‌جای گذر از راه قدیمی و طولانی جنوب افریقا سود بیشتری نصیب خود سازند، پس از فاجعه ورود فرانسویان به مصر حیات اقتصادی کشورشان را در خطر نابودی یافتند. بنابراین دولتمردان انگلیسی نخست به‌عنوان اقدامی فوری جهت مقابله با خطرات بعدی به‌ارزیابی موقعیت دفاعی مرزهای شمال غربی هند پرداختند و همزمان با آن امکانات خود را در ایران، عثمانی، افغانستان، خلیج فارس و دریای سرخ مورد بررسی قرار دادند. هنری ملویل^۱ دولتمرد مشهور انگلیسی که در این زمان ضمن ریاست هیئت نظارت بر امور شرکت هند شرقی وزیر جنگ انگلستان بود طی یادداشتی به‌ویلیام گرنویل^۲ وزیر خارجه یادآور شد که: ناپلئون پس از ورود به شرق میانه از چهار مسیر می‌تواند خود را به‌مستملکات و مناطق نفوذ ما در شرق برساند. اول از طریق قسطنطنیه و دریای سیاه. دوم از برزخ خاکی سوئز و دریای

1. Henry Dundas Melville

2. Baron William Grenville

سرخ. سوم وارد شدن به جده و گذر از حجاز و یمن و مسقط و حضور در سواحل جنوبی هند و بالاخره از مسیر سوریه و بغداد و مستقر شدن در بخش علیای خلیج فارس به قصد ورود به آبهای جنوبی شبه جزیره هند.

ملویل سپس می افزاید: روسیه و عثمانی هیچ یک اجازه عبور از سرزمینهای خود را به ناپلئون نخواهند داد و اصولاً کشتیهای فرانسوی برای عبور از دریای سیاه مناسب نیستند. گذر از سرزمینهای عربی نیز امری مشکل و حتی ناشدنی است. مدخل دریای سرخ و خلیج فارس را هم ما می توانیم براحتی به کمک کشتیهای شرکت هند شرقی مسدود کنیم. بنابراین ناپلئون ناگزیر از انتخاب راه چهارم است، یعنی مسیر حلب و بین النهرین. ملویل در پایان می افزاید: «ناپلئون همانند اسکندر کبیر از طریق دجله و فرات خود را به خلیج فارس می رساند و آنگاه با عبور از سواحل آن به هند خواهد رفت.»

دولت انگلیس به عنوان اولین اقدام جدی برای مقابله با خطر فرانسویان فوراً دستور اعزام چهارهزار نفر از نیروهای زبده را به هند صادر کرد و در ژوئیه ۱۷۹۸ اسکادانی شامل سه کشتی از راه دماغه امید نیک به دریای سرخ گسیل داشت تا به گشت زنی بین دریای سرخ و خلیج فارس بپردازند و متعاقب آن به حکومت بمبئی دستور داد تا با تقویت واحد دریایی مستقر در جزیره پریم^۱ در باب المندب آماده مسدود کردن آبراه مذکور باشند و سرانجام از فرمانفرمای کل هند خواسته شد تا ضمن تماس با حکام نواحی شمال غربی هند مانع نفوذ عناصر فرانسوی از آن ناحیه گردد.

رقابت جدید بین فرانسه و انگلیس در خلیج فارس در واقع از چند سال پیش، یعنی از سال ۱۷۹۶ شروع شده بود. احکام رسیده به بمبئی حاکی از آن بود که فرانسه با اعزام مأموران خود به مسقط در پی کسب رضایت سلطان ابن احمد برای تأسیس یک مرکز بازرگانی است. جانانان دانکن^۲ فرماندار بمبئی همیشه می کوشید با اعزام نمایندگان خود شیوخ خلیج فارس را از برقراری روابط با فرانسویان و استخدام افراد فرانسوی بر حذر دارد. مهدی علی خان، ایرانی باهوشی که از کارگزاران حکومت

بمبئی محسوب می‌شد، در سپتامبر ۱۷۹۸ به دستور دانکن روانه مسقط شد تا از کم و کیف استخدام یک پزشک فرانسوی در دستگاه شیخ اطلاعاتی به دست آورد. مهدی‌علی‌خان در هفته اول اکتبر وارد مسقط گردید و پس از چند روز مذاکره در ۱۲ اکتبر موفق به امضای تعهدنامه‌ای با سلطان شد. به موجب بند دوم این تعهدنامه سلطان متعهد به گسترش بیش از پیش روابط خود با شرکت هند شرقی می‌گردید. هارفورد جونز^۱ نماینده شرکت هند شرقی انگلیس در بصره نیز که در این زمان در حال گذراندن مرخصی خویش در لندن بود مأمور دربار عثمانی شد تا برای تأسیس پست نمایندگی دایم در بغداد اقدام نماید و با تطمیع سلیمان‌پاشا والی بغداد — که به طرفداری از فرانسویان شهرت داشت — او را به حمایت از انگلیسیها ترغیب کند. دولت بریتانیا و شرکت هند شرقی انگلیس تا پایان سال ۱۷۹۸ جز موارد یادشده اقدام دیگری برای تقویت موقعیت خویش در خلیج فارس انجام ندادند و هر گونه تصمیم‌گیری تازه را موکول به عکس‌العمل فرانسه کردند.

در اواخر دسامبر ناپلئون از ناحیه سوئز بازدیدی به عمل آورد و دستور ساختن ناوگانی از کشتیهای جنگی را صادر کرد. او در واقع امید چندانی به کارآیی اسکادران تحت فرماندهی مارکیز دو سرسی^۲ مستقر در سواحل موریس نداشت. ناپلئون ضمناً در ژانویه ۱۷۹۹ نامه‌ای برای سلطان مسقط و نامه دیگری برای تیپوسلطان فرستاد. در نامه اول از سلطان خواسته بود تا نسبت به خدمه کشتیهای فرانسوی و تدارک نیازمندیهای آنان خوشرفتاری پیشه کند و در نامه دوم به تیپوسلطان قول داده بود که بزودی کمکهای فرانسه که او برای مبارزه علیه انگلیسیها بدان نیاز دارد به دستش می‌رسد.

خطر حضور نیروهای فرانسوی در مصر، پس از انعقاد قرارداد اتحاد بین انگلیس و نماینده دولت عثمانی در مصر در بهار ۱۷۹۹ برطرف گردید و واحدهای فرانسوی خاک مصر را ترک گفتند. به رغم پیروزی قاطع سپاهیان فرانسوی بر نیروهای عثمانی مستقر در سوریه (۱۶ آوریل) به علت ضعف قدرت توپخانه فرانسه منجر به تصرف شهر عکا نشد و فرانسویان پس از دو ماه محاصره شهر در ۲۱ ماه مه

1. Sir Harford Jones

2. Marquis de Sercey

راه بازگشت بیش گرفتند. در این میان شرکت هند شرقی و دولت انگلیس که می‌دانستند فرانسویان در صورت اشغال سوریه از مسیر دریای سرخ یا بین‌النهرین رهسپار هند خواهند شد قبلاً جان بلانکت^۱ را با پنج فروند کشتی به دریای سرخ گسیل داشته بودند و تنگه باب‌المنذب نیز به وسیله نیروهای اعزامی از سوی شرکت هند شرقی انگلیس از ماه مه مسدود شده بود.

شکست سیاست توسعه طلبانه فرانسویان در شرق و ناکامی ناپلئون در کسب جای پای کوچکی در این ناحیه از جهان که اسباب خرسندی شرکت هند شرقی و دولتمردان انگلیسی در لندن شده بود با درهم شکسته شدن آخرین مقاومت تیپوسلطان در جنگ سرینگپتم (پایتخت تیپوسلطان) در ماه مه ۱۷۷۹ کامل گردید. کارگزاران شرکت هند شرقی انگلیس از این هنگام با خاطری آسوده همه توان خویش را در راه مبارزه با زمان‌شاه دورانی و جلب نظر حکمرانان ایران به کار گرفتند.



در مقابله با آمال توسعه طلبانه ناپلئون و شکست نهایی او دو برادر نقش مهمی ایفا کردند. مارکوئیس ریچارد ولزلی^۲ برادر ارشد که ناپلئون را در عرصه سیاست شرق میانه و دور ناکام ساخت و آرتور ولزلی^۳ معروف به دوک ولینگتون که در میدان جنگ در اروپا ناپلئون را به زانو درآورد و به حیات سیاسی-نظامی او پایان بخشید. البته در این مبارزه ریچارد ولزلی نقش حساس و مهمتری ایفا کرد. او در مقام فرمانفرمای هند وظیفه اداره کشوری را به دست داشت که از ملل و اقوام بسیار متنوعی تشکیل می‌شد و همسایگانی داشت که به استناد سوابق تاریخی در اندیشه تصرف و تاراج آن بودند.

زمان‌شاه دورانی از سال ۱۷۹۲ تا ۱۷۹۷ سه بار نواحی شمالی هند را مورد تاخت و تاز قرار داد و از آن میان دو بار موفق به غارت پنجاب شد. با استقرار نیروهای زمان‌شاه در پیشاور در باییز ۱۷۹۸ بار دیگر پنجاب در خطر حمله تازه‌ای قرار گرفت. ریچارد ولزلی مانند جاناتن دانکن حکمران بمبئی تردیدی نداشت که برای خلاصی از ایلغارهای گاه و بیگاه زمان‌شاه می‌باید دست کمک به سوی ایران دراز

1. John Blankett
3. Arthur Wellesley

2. Marquess Richard Wellesley

نماید و از حکومت آن طلب یاری کند. او انجام این مأموریت را به یکی از کارگزاران اهل خراسان شرکت هند شرقی به نام مهدی علی خان ملقب به بهادر حشمت جنگ محول کرد (سپتامبر ۱۷۹۸)، که پیش از آن لیاقت خود را به اثبات رسانیده بود و اینک به عنوان جانشین نیکولاس هنکی اسمیت^۱ نماینده شرکت در بوشهر بود. مهدی علی خان از زمان سر رابرت شرلی شناخته شده ترین مأمور سیاسی بود که از طرف شرکت هند شرقی انگلیس روانه دربار ایران گردید.

در حکم صادره از طرف جاناناتان دانکن (۲ سپتامبر ۱۷۹۸) خطاب به مهدی علی خان از وی خواسته شده بود که نسبت به افزایش فروش کالاهای شرکت هند شرقی در ایران به حداکثر قیمت ممکن از هیچ کاری خودداری نکند و در مورد قیمت کالاهای روسی تحقیق نماید و بالأخره شئون شرکت را در محل مأموریت خویش حفظ نماید. اما مهدی علی خان وظیفه دیگری هم داشت که در حکم مأموریت او قید نشده بود و آن تحریک دربار ایران علیه زمان شاه دورانی بود. مهدی علی خان برای تماس با دربار ایران نامه‌ای از حکمران بمبئی در دست داشت حاکی از تبریک و تسلیم جاناناتان دانکن در مورد مرگ آقامحمدخان و جلوس فتحعلی شاه. در واقع باید گفت عدم تعیین دستورالعمل مشخصی برای مأموریت مهدی علی خان به علت عدم آگاهی شرکت هند شرقی از اوضاع حاکم بر ایران طی دهه‌های گذشته بود.

موفقیت‌های اولیه مهدی علی خان و خواندن گزارشهای پرآب و تاب او در مورد قرار ملاقات با شاه باعث خوشحالی جاناناتان دانکن شد و طی نامه‌ای به او اطلاع داد که دستور ارسال پانصد قبضه تفنگ و پنج هزار فشنگ را صادر کرده است و در صورت حمله به افغانستان کمکهای بیشتری هم می‌شود.

دانکن در ضمن برای حمایت هر چه بیشتر مهدی علی خان نامه‌ای برای حاجی خلیل خان تاجر معروف و از عاملان سرشناس شرکت هند شرقی انگلیس نوشت و از او خواست تا جایی که برایش مقدور است از حمایت مادی و معنوی مهدی علی خان دریغ نکند. در واقع آنچه باعث موفقیت سیاست ریچارد ولزلی و

1. Nicholas Hanky Smith

جانانان دانکن در ایران شد کوششهای مهدی علی خان و حاجی خلیل خان نبود، بلکه بلاهت زمان شاه دورانی بود. او نیز که مانند اسلاف و اخلاف شرقی خویش در گزافه‌گویی حد و مرزی نمی‌شناخت، چنین رواج داد که قصد حمله به خراسان را دارد. در نتیجه، حرفهای هیجان‌انگیز و وعده‌های مهدی علی خان به دل حاکمان ایران نشست.

مهدی علی خان برای جلوگیری از اتلاف وقت، قبل از ورود به تهران نامه‌ای به حاجی میرزا ابراهیم خان وزیر اعظم زیرک و میهن‌پرست فتحعلی شاه نوشت (۴ دسامبر ۱۷۹۸) و طی آن چگونگی تدارک نیروی لازم و اعزام آن تحت فرماندهی برادران زمان شاه یعنی محمود و فیروز جهت سرنگون کردن زمان شاه، را تشریح کرده و در پایان از رفتار وحشیانه افغانهای سنی مذهب نسبت به زنان و کودکان شیعه ناله‌ها سر داده بود. مهدی علی خان نامه‌ای در همین تاریخ برای فتحعلی شاه نوشت و آن را همراه نامه‌ای از حاجی خلیل خان که گفته‌ها و مأموریت او را تأیید می‌کرد همراه ساخت. سه ماه بعد پاسخ نامه مهدی علی خان و حاجی خلیل خان به محل اقامت آنان در بوشهر رسید و هر دو روانه تهران شدند. آنان در اوایل سپتامبر به شیراز رسیدند و پس از یک ماه اقامت در آن شهر و دو هفته در اصفهان در چهارم دسامبر ۱۷۹۹ وارد تهران گردیدند.

از وقایع مهم این سفر طولانی رفتار غیرانسانی مهدی علی خان با چهار نماینده تیپوسلطان است که از سوی وی برای گفتگو و جلب یاری فتحعلی شاه به دربار ایران اعزام شده بودند. مهدی علی خان با تظلمیع اوباش شهر و بعضی از سردمداران محلی، نمایندگان تیپوسلطان را دستگیر کرد و پس از زدن شلاق مفصل به آنها، قصد داشت چشمانشان را از کاسه سر درآورده و سپس به حیاتشان خاتمه دهد که به واسطه ابراز ناخرسندی اهالی شیراز از این کار صرفنظر شد.

گزارش مهدی علی خان در این مورد که برای خوش خدمتی در مقابل جانانان دانکن با ذکر جزئیات نوشته شده بود، باعث ناراحتی او شد. دانکن در پاسخ گزارش مهدی علی خان به وی تذکر می‌دهد که این کار او از شأن ملت بریتانیا به دور است. گفتنی است که یکی از این چهار تن به نام ناسولی پوتا در ایران ماندگار شد و یکی از اخلاف او به نام حسینقلی خان نواب در کابینه بدون نخست‌وزیر بعد از خلع محمدعلی شاه مدتی عهده‌دار وزارت امور خارجه بود.

مهدی علی خان در تهران پس از استقبال رسمی، در خانه حاجی محمد ابراهیم خان وزیر اعظم اقامت گزید. او در مدت اقامه یکماهه خویش سه بار به حضور فتحعلی شاه بار یافت. گزارشها و نامه‌های مهدی علی خان حاکی از آن است که کاملاً از عهده مأموریت خویش برآمده است. به گفته او فتحعلی شاه ضمن موافقت با حمله به هرات قول داده بود که تمام فرانسویان را از ایران اخراج کند و هر جزیره‌ای را که در خلیج فارس مورد علاقه شرکت هند شرقی باشد به آن واگذار نماید. مهدی علی خان در گزارش خویش مدعی شده بود که چون نامه رسمی حکمران بمبئی ممکن بود باعث تقاضای اسلحه از طرف مقامات ایرانی برای حمله به هرات گردد او با مهارت متن دیگری جایگزین آن کرده است بدون آن که به مهر نامه آسیبی برسد.

ریچارد ولزلی که از اول با نظر جانانان دانکن در مورد اعزام مهدی علی خان موافق نبود، در نظر داشت برای تحقق بخشیدن به سیاستهای خود در مورد ایران فرد مناسبی را تعیین کند. او معتقد بود در امور مهم استفاده از افراد بومی که در دروغگویی و سوءاستفاده استعداد زیادی دارند به نفع بریتانیا نیست و در مسائل سیاسی می‌بایست از افراد زبده و قابل اطمینان استفاده کرد.

ریچارد ولزلی در ماه اوت ۱۷۹۹ یعنی حدود چهار ماه قبل از ورود مهدی علی خان و حاج خلیل خان به تهران، تصمیم گرفت سر جان ملکم را به ایران گسیل دارد. بر اساس دستورالعملی که در ۱۰ اکتبر ۱۷۹۹ به ملکم ابلاغ شد او مأموریت یافت که در سه موضوع با پادشاه ایران مذاکره کند. اول ترغیب شاه به دفع تجاوزات زمان شاه به مرزهای هند. دوم مقابله با نفوذ فرانسه در ایران و جلوگیری از تبانی فرانسویان و ایرانیان برای حمله به هند از خاک ایران یا خلیج فارس. سوم عقد دو عهدنامه، یکی سیاسی برای رسمیت بخشیدن به تعهد ایران جهت عدم همکاری با فرانسه؛ دیگری اقتصادی برای گسترش معاملات بازرگانی ایران و هند. ملکم ضمناً اختیار داشت، تا در صورت موافقت کامل دولت ایران با تقاضای عنوان شده، موافقت فرمانفرمای هند را مبنی بر پرداخت سالیانه چهار لک روپیه (چهل هزار پوند) کمک مالی برای مدت اعتبار عهدنامه منعقد به مقامات ایرانی اعلام کند و به آنان اطمینان دهد که حتی پس از انقضای زمان رسمی عهدنامه پرداخت کمک سالیانه قابل تمدید است.

جان ملکم در اواخر دسامبر ۱۷۹۹ از کلکته روانه بمبئی شد و پس از گوش فرادادن به سفارشهای رئیس گمرک بمبئی در مورد لزوم تأسیس مرکز بازرگانی در یکی از جزایر متعلق به ایران در خلیج فارس، به سوی سواحل ایران لنگر کشید.

ملکم در اول فوریه ۱۸۰۰ به بوشهر رسید، اما فراهم آوردن مقدمات ملاقات او با فتحعلی شاه سه ماه و نیم به درازا کشید. او در ۱۶ نوامبر به حضور شاه رسید و نامه ریچارد ولزلی را به او داد و یازده روز بعد در دومین باریابی هدایایی از طرف شرکت هند شرقی تقدیم شاه کرد. چند روز بعد با حاجی محمد ابراهیم خان و میرزا محمد شفیع به گفتگو نشست که نتیجه آن انعقاد دو معاهده اقتصادی و سیاسی بود.

ملکم برای بازگشت مسیر تهران-همدان-بغداد و بصره را انتخاب کرد و روز ۲۹ ژانویه ۱۸۰۱ راه علیشاه عوض را پیش گرفت.

بر اساس ماده الحاقی به معاهده بازرگانی که به امضای جان ملکم و حاجی ابراهیم خان رسید، حاجی خلیل خان مأمور اجرای قرارداد تجارتي و سایر تشریفات امور راجع به تجارت شد. از سوی دیگر پس از اعزام مهدی علی خان و جان ملکم از طرف دولتمردان شرکت هند شرقی به ایران فتحعلی شاه فرستادن نماینده‌ای از سوی خود به آن سامان را ضروری دانست. در مآخذ انگلیسی آمده است که در بازگشت ملکم از ایران شخصی به نام حاجی خلیل خان به هندوستان اعزام شد تا کار تأیید و مبادله عهدنامه‌های منعقد را به انجام رساند.

حاجی خلیل خان از عناصر و کارگزاران سرشناس شرکت هند شرقی در ایران محسوب می‌شد و مقر اصلی او در بوشهر بود. از حدود سال ۱۷۸۰ که کار دادوستدش با شیوخ خلیج فارس و شرکت هند شرقی رونقی به خود گرفت سرشناس‌ترین نماینده حکمران بمبئی در جنوب ایران به حساب می‌آمد. سمیوئیل منستی^۱ و هارفورد جونز که بعداً اولین سفیر دولت انگلستان در ایران شد، از شرکای حاجی خلیل خان بودند. شرکت هند شرقی انگلیس و بخصوص حکمران بمبئی در تعیین روابط خود با ایران به‌ویژه در موضوع دادوستد همیشه با حاجی خلیل خان مشورت می‌کردند و گزارشهای او و مأمورانش از نواحی مختلف ایران همیشه مورد

توجه خاص قرار می‌گرفت. در نتیجه پر واضح بود که برای احراز نمایندگی دولت ایران در قلمرو شرکت هند شرقی بهتر از حاجی خلیل خان کسی وجود نداشت.

خلیل خان و انبوه خویشاوندان و خدم و حشم همراهش (۱۲۰ نفر) در آوریل ۱۸۰۲ با دو کشتی و یک ناو جنگی از بوشهر عازم بمبئی شدند.

نشانه‌های بدفرجامی مأموریت خلیل خان از همان آغاز آشکار بود که از جمله می‌توان به طوفان شدید در حوالی مسقط و غرق شدن کشتی حامل همراهان و از دست رفتن اسبهای قیمتی و بخشی از کالاهای نفیس اشاره کرد. خلیل خان و همراهان جان به در برده‌ او در ۲۱ مه ۱۸۰۲ به بمبئی رسیدند.

ماجرای استقبال و پذیرایی از خلیل خان از سوی شرکت هند شرقی و کشته شدن او در ۲۰ ژوئیه ۱۸۰۲ را در مجموعه حاضر به قلم نبیره محمد نبی خان می‌خوانیم. جان ملکم که خود مقدمات اعزام حاجی خلیل خان را فراهم کرده بود و اینک دستاوردهای سفر پرخرج خود به ایران را در حال نابودی می‌دید، بیش از دیگر دولتمردان شرکت هند شرقی نگران آینده و عکس العمل دولت ایران بود. او این بار نیز به حربه مالی متوسل شد و مبالغ کلانی برای پسر و برادرزاده و خاندان خلیل خان تعیین کرد و ترتیب کفن و دفن او را در نجف فراهم آورد و نامه‌های مفصل در شرح ماجرا و بیگناهی دستگاه حاکمه هند در قتل خلیل خان نگاشت. فرمانفرما نیز طی نامه‌ای خطاب به فتحعلی شاه مراتب تأسف خود را اعلام کرد. اما نامه فرمانفرما در ژوئیه ۱۸۰۴ به دست شاه رسید.

پس از مرگ خلیل خان، محمد نبی خان شیرازی برادرزن خلیل خان به عنوان جانشین سفیر مقتول تعیین و عازم هند شد. او پیش از مأموریت هند از قبل حاج خلیل خان و دوستی نزدیک با منستی و جونز - اولین فرستاده رسمی دولت بریتانیا به دربار فتحعلی شاه - ثروتی اندوخته بود. محمد نبی خان مدتی سمت منشیگری جونز را به عهده داشت و در قبال ماهی ۳۰ روپیه به او زبان فارسی می‌آموخت.

محمد نبی خان پس از مرگ خلیل خان اشتیاق خود را برای جانشینی شوهرخواهرش پنهان نکرد و پس از سه سال کوشش بالاخره سمت او را به دست آورد و در ۵ سپتامبر با همراهانش که بسیار بیشتر از خلیل خان بود به کشتی نشست و در ۹ اکتبر کشتیهای حامل سفیر ایران و همراهان وارد آبهای ساحلی بمبئی شد.

محمد نبی خان از زمان ورود تا پایان اقامتش در هند (ژانویه ۱۸۰۷) به مدت پانزده ماه کاری جز خودنمایی در مقام سفیر پادشاه ایران، رونق بخشیدن به امور بازرگانی خود و دریافت سهم خونیهای خویش به مبلغ ۲۰ لک روپیه در هند انجام نداد.

از جمله خواسته‌های او از حکمران بمبئی یکی این بود که به پلیس دستور داده شود که هیچ کس حق نداشته باشد از کالسکه او سبقت بگیرد و همه باید کنار بروند تا کالسکه سفیر پادشاه ایران بگذرد.



مجموعه حاضر روایتی است خواندنی به قلم نبیره محمد نبی خان از دوران کوتاه سفارت خلیل خان و سپس محمد نبی خان در هندوستان که به رغم پراکندگی و اختصار گویای نکات ارزنده‌ای است از چگونگی شروع دوره دوم روابط سیاسی ایران و انگلیس. شرح حال و مکاتبات سیاسی خلیل خان کوراوغلی و محمد نبی خان را پیش از این (۱۳۶۵ ش) چاپ و منتشر کرده‌ایم.

حاجی محمد خلیل بن حاجی محمد قزوینی از اعظم تجار بندر ابوشهر و ایران و آقامحمدخان قاجار او را بهخطاب ملکالتجار قرین افتخار داشته و تاریخ بنای مداخله‌اش در امور دیوان از سنه ۱۲۱۳ و سنه ۱۲۱۴ هجری است. و چون در سنه مذکور آمدن زمان‌شاه کابلی به‌تسخیر هندوستان، به‌حدود آن کشور شهرت یافت و فرستاده‌اش به‌دهلی رسید و برای پادشاه دهلی و وزیر اعظم هندوستان و فرمانفرما و امرای مهارانه و راجه‌گان هندوستان نامه‌ها آورد و به‌صاحب سنگه مهاراجه پتیاله نوشته بود که پس از انجام فصل برسه^۱ که موسم باران هندوستان است به‌جانب دهلی که تختگاه سلاطین تیموریه است خواهم شتافت و اولیای دولت بهیة انگلیسیه ترس و اضطراب عظیم برداشته. در آن هنگام مستر منستی از طرف حکومت کمپنی^۲ هندوستان در بندر ابوشهر وکیل و مستر جنس^۳، سر هر فرد جنس بارونت^۴ در بغداد بودند. نواب میرزا مهدی علی‌خان حشمت جنگ بهادر از طرف حکومت هندوستان به‌ستودن جئاتن دنکن^۵، امین‌الملک ممتازالدوله غضنفر جنگ بهادر و گورنر بمبئی^۶ به‌سفارت دربار ایران مأمور گردید. در این اوان جمیع مساعی کمپنی به‌دفع و ممانعت زمان‌شاه و تیپوسلطان^۷ مشغول گردید. و از رسالت میرزا مهدی‌علی‌خان مقاصد کمپنی ممانعت زمان‌شاه بود و برای

1. monsoon

3. Mr. Jones

5. Jonathan Duncan

7. Tippoo Sultan

2. East India Company

4. Sir Harford Jones Baronet

6. Governer of Bombay

گشودن این مسائل، نواب موصوف وارد بندر ابوشهر گردید و به صلاح و صوابدید حاجی محمد خلیل از آنجا با فتحعلی شاه و صدراعظم ابواب مراسلات گشوده، مسائل را به اولیای آن دولت عرضه داشت. و تدابیر لازمه که به جهت ممانعت آمدن زمان شاه به هندوستان لازم بود تکمیل^۱ بعمل آورد و به توسط حاجی محمد خلیل چهل هزار روپیه سکه به محمود شاه کابلی و شهزادگان کابل و ایران داده و محمود شاه و فیروز شاه، برادران زمان شاه را به عزیمت افغانستان ترغیب نمود. و از اتفاقات حسنه فتحعلی شاه نیز در این اوان به محاصره نیشابور پرداخت و هنوزش فتحی میسر نیامده، فاذا حرکت عساکر ایران به آن طرف تأثیرات لازمه که به جهت رفع زمان شاه در کار بود حاصل گردید و آخرالذکر به مجرد استماع این خبر از سمت پیشاور به هرات برگشت و فصل زمستان که موسم تسخیر هندوستان بود از دستش رفت و مقاصد کمپنی توسط حاجی محمد خلیل و سفارت میرزا مهدی علی خان که به نام زیارت مشهد علیه السلام به طهران رفته بود حاصل و نتیجه نیکو بخشید. و بنابراین بعد از معاودت کپتان جان ملکم^۲ از دربار ایران اعلیحضرت فتحعلی شاه حاجی محمد خلیل را به سفارت هندوستان روانه داشت. و تاریخ عهدنامه ملکم رمضان المبارک سنه ۱۲۱۵ هجری است (جنوری سنه ۱۸۰۱)^۳ و به امضای حاجی ابراهیم خان صدراعظم شیرازی و جان ملکم و حاجی محمد خلیل خان از طرف قرین الشرف اعلیحضرت پادشاهی و جان ملکم از طرف مارکوئیس ولزلی^۴ بهادر فرمانفرمای هندوستان به وکالت مطلقه مقرر آمدند. و چنانکه مذکور خواهد شد مدت اقامت حاجی محمد خلیل خان در هندوستان بسی کوتاه بود و جُناتن دنکن گورنر بمبئی برای اجرای مراسم استقبال انجمن فوق العاده انعقاد داده (عاشر فیروزی سنه ۱۸۰۲)^۵ که سفیر ایران را چگونه استقبال نماید. و چنین مقرر آمد که چون سفینه‌ای که حامل ایلچی ایران است از دور پدیدار شود و به تحقیق پیوندد که بمبئی فریقت^۶ است، میرعبداللطیف خان

1. Captain Sir John Malcolm

2. January 1801

3. Marquis Wellesley

4. 10th February 1802

5. Bombay Frigate

شوشتری در بندربوت^۱ سوار گردیده و بر جهاز بالا رفته و از قبل حکومت بگوید که گورنر بهادر برای تبلیغ تهنیت ورود از جانب خود می‌خواهد که چند تن از اعظم رجال دولت را به کشتی ایلچی ایران روانه نماید که تا سفیر ایران را همراهی نموده فرود آورند. و به امیر الما^۲ پادشاهی^۳ چنین دستورالعمل دادند که بمبئی فریقت را به جایی وادارند که تمام سفاین حربی پادشاهی و کمپنی، هر دو به نوع شایان، به انتظار ایرانیان درآید، به جهت آن‌که از حین نزول تا به کناره، در هنگام عبور سفیر ایران، هریک علی‌حده از طرفین شلیک سلامی^۴ دهند تا مایه تأثیر منظر بشود. و سفاین مذکور که برای سلام مأمورند، دکلهای خود را باید از بیرقهای گوناگون بیاریند. و پنج تن از اعظم رجال دولت سکرتری^۵ و آجودان جنرل^۶ و تون میجر^۷ و مصاحب گورنر^۸ و مستر اسمیت^۹ در بالون^{۱۰} سوار شده، بر جهاز بالا روند و در حالتی که بالون در کمال زیب و زینت آراسته است، برای تبلیغ سلام و تهنیت ورود، از او به نام گورنر وعده نزول خواسته، تا فرود آید و همراهی کنند. و کشتی دیگر مشحون به آلات موسیقی و طرب، چون که از پهلوی بمبئی فریقت جدا شود، پهلویش روانه و به نغمات طرب‌انگیز قلوب همراهیان را شاد نمایند و تا رسیدن به کناره موسیقی نوازند. و چندین کشتی دیگر به جهت نزول اتباع سفیر، که می‌باید همراه سفیر پیاده بشوند، همراه و حاضر باشند. و در هر بندربوت یک نفر از مأمورین بحریه موکل باشند و ناظر بحریه^{۱۱} به هریک دستورالعمل جداگانه خواهد داد که چه نوع رفتار نمایند و به نوعی شایان و به طوری که به تأثیر منظر بیفزاید همراهی نمایند. و مستر هنشا^{۱۲} و کرنل بلاسیس^{۱۳} و کرنل کار^{۱۴}، حین ورود پذیرایی نموده و سکرتری دولت به ترجمانی مستر

1. Bunder Boat (Port Boat)

3. Salute

5. Adjutant General

7. Governor's Aides-de-camp

9. Balloon

11. Mr. Henshaw

13. Colonel Karr

2. His Majesty's Admiral

4. Secretary to Government

6. Town Major

8. Mr. Smith

10. Superintendent of Marine

12. Colonel Bellasis

اسمیت هر کس را به سفیر ایران معرفی نماید و مقام و مرتبه هر کس را جداگانه عرض خواهد نمود. و از توپخانه هارنبی^۱ نوزده تیر توپ به سلامی داده. و سفیر ایران به پالکی دولتی سوار شده و از میان صفهای نظام که از کنار دریا صف احترام بسته اند، آهسته گذشته تا دارالاماره. و یک دسته موسیقی، به نغمات طرب انگیز دلفریب، قلوب همراهان را شاد خواهد نمود. و چون می گذرد به سلام نظام معزز خواهد شد. و مستر هالیدی^۲ تا می تواند چویندار معین کند که از عقب و پیش رو و اطراف پالکی سواری همراهی کنند. و بعد از پالکی سفیر، پالکی چهار نفر مذکور و بعد از آن پالکی آن چهار نفر دیگر که از کشتی تا بندر با او همراهی کرده اند، روانه خواهد شد و پالکیهای اتباع سفارت و لاغیر و اینها از میان صفهای سپاه نظام گذشته. و حین وصول دارالاماره مستر هنشا قدم احترام فراگذاشته ایلچی ایران^۳ را به گورنر معرفی خواهد نمود. و آن سه تن که با مستر اسمیت و اتباع سفارت که لایق حضورند، یک طرف ایستاده و میر عبداللطیف خان بهر کس که اشاره نماید، مأمورین فوق از عقب گورنر و ایلچی ایشان را همراه برداشته به مجلس بزرگ دربار در آیند. و گورنر با کماندر انجیف^۴ و جنرال وادینگتن^۵ و امیرالماء سفاین جنگی پادشاهی و ناظر بحریه و رجال متفرقه، به موجب تفصیل، علی حده ایلچی ایران را پذیرایی نموده و این چهار تن گورنر را معرفی خواهد نمود و گورنر دست ایلچی ایران را گرفته به سوی کوچ^۶ نشیمن که در صدر انجمن نهاده اند خواهد رسانید. و چون نشستند، مستر استرچی^۷ به آداب معموله داخل مجلس گردیده، پیش روی گورنر خواهد ایستاد و گورنر او را به ایلچی ایران معرفی خواهد نمود که: نواب فرمانفرما از جانب دولت خود این را به میهمانداری آن جناب جلالت مآب مخصوصاً از دارالاماره کلکته ارسال داشته است. و در مجلس اول چیزی لازم نیست که از راه تعارف به او بدهند، سوای یک

1. Hornby Battery

3. Persian Ambassador

5. General Waddington

7. Mr. Richard Strachey

2. Mr. Halliday

4. Commander-in-Chief

6. couch

گاری منقش مزینی برای سواری ایلچی، گورنر بهادر تقدیم نماید. و چون ایلچی ایران از خانه گورنر بیرون آید مستر استرجی الی خانه‌ای که برای نزولش، قبل از وقت مرتب داشته‌اند، همراهی خواهد نمود و هر روز گورنر کسی را نزد ایلچی ایران فرستاده احوالپرسی نماید. و چون که به دیدن ایلچی برود با شأن و شوکت برود و جمعی از صاحبان عظام و مأمورین گرام برای نمایش همراهش بروند و چویداران و اسبان یدک همراهی نمایند. و یک کمپنی سپاه نظام که عبارت است از یکصد نفر سپاهی مع مأمورین و لوازم آن برای عرض سلام و به هنگام آمد و رفت ایلچی پیوسته در عمارت حاضر بوده باشند و به موجب دستورالعمل مستر استرجی رفتار نمایند. و روز ورود ایلچی ایران این اشخاص ذیل در خانه گورنر حاضر خواهند بود: مستر هنتا، مستر اسپنسر^۱، مستر لشمیر^۲، مستر چری^۳، مستر ادمز^۴، مستر فاست^۵، مستر اسمیت، مستر ریچاردز^۶، مستر کستن^۷، مستر براتن^۸، مستر چارلز فاربس^۹، مستر هالیدی، مستر فیشر^{۱۰}، مستر هال^{۱۱}، مستر داندزول^{۱۲}، مستر تریپلند^{۱۳}، ناظر بحریه، ماستر اتندانت^{۱۴}، کپتان اوزبرن^{۱۵}، کرنل کار، کرنل گور^{۱۶}، کرنل بلند^{۱۷}، کرنل گاردن^{۱۸}، میجر گری^{۱۹}، مستر وادینگتن، ویلسن^{۲۰}، داکتر موار^{۲۱}، اسکات^{۲۲}. و این اسباب تجمل و پالکی سواری را بر سبیل عاریت گورنر بهادر از یک نواب هندی که در آن زمان ساکن بمبئی بود گرفته‌اند.

1. Mr. Spencer

3. Mr. Cherry

5. Mr. Fawcett

7. Mr. Kiston

9. Mr. Ch. Forbes

11. Mr. Hall

13. Mr. Thrieland

15. Captain Osborn

17. Colonel Bland

19. Major Grey

21. Dr. Moir

2. Mr. Lechemier

4. Mr. Adams

6. Mr. Richards

8. Mr. Braughton

10. Mr. Fisher

12. Mr. Dandswell

14. Master Attendant

16. Colonel Gore

18. Colonel Garden

20. Wilson

22. Scott

از: غلام محی الدین به

آقامحمد اسماعیل خان ابن مرحوم حاجی محمد خلیل خان قزوینی
بوستان شرکت و اجلال و گلستان امانی و آمال خان صاحب عالی شأن مرجع
اعاظم زمان استظهار بندگان دام دولته.
از انسکاب امطار نفقذات ایزد مستعان همواره مخضر و شادان و سرسبز و
خندان باد.

بعد توضیح و تشریح اشتیاق و گزارش آیین نودد وفاق، مشهود ضمیر مهر
اشراق گردانیده می آید. الطاف نامه سامی و اشفاق نامه گرامی در اسعد ازمنه چهره
وصول افروخت بر کواکب که جناب غفران مآب جنت مکان خان صاحب مرحوم از
دوستان نواب صاحب خداوند نعمت دام اقباله بوده باشند واقعی که همین است،
اما موجب ملازمت اول این است که خان صاحب جنت آرامگاه تشریف فرمای
بمبئی شده بودند و قوانین حکام بمبئی از قدیم الایام هم چنین است که وقتی کسی
از اکابران ولایت ایران و یا از کشور هندوستان به جهت امور سفارت رونق افزا
می شوند، از جانب سرکار دولت مدار نواب صاحب قبله حاکم بمبئی اسباب انتظام
جلوداری و پالکی سواری طلب نموده برای آوردن... چنانچه به جهت آوردن خان
صاحب مغفور اسباب مذکور مع اهتمام و غیره فرستاده، به اعزاز و اکرام آورده،
مکان بلندشان قبل از مدت چهار ماه تیار شده بود. خان صاحب مرحوم بدان
مکان رونق افزا شدند و بعد نزول از مرحوم عبداللطیف خان پرسیدند که: «این
اسباب جلوداری به جهت استقبال این جانب آمده، انگریزان^۱ این چنین سرتاجام

می‌دارند؟» در آن وقت عبداللطیف‌خان فرمودند که: «این لوازم جلوداری از سرکار نواب صاحب قبله که در این شهر استقامت می‌دارند آورده‌اند.» خان صاحب مغفور بر این معنی اطلاع یافته، بعد از چند یوم همراه عبداللطیف‌خان، بنا بر ملازمت نواب صاحب قبله، تشریف‌فرما شدند و نواب صاحب هم کمال تعظیم و تکریم از ملاقات خان صاحب مغفور فرحت حاصل نمودند؛ چندی توقف فرمودند. در آن وقت به‌استفسار نواب صاحب آمد که: «جنابعالی را صاحب زاده‌اند.» در آن حین به‌زبان گهراشان فرمودند که: «در ایران احدی صغر سن‌اند.» این معتقد آیین را معلوم شد که جناب گرامی باشند و خان صاحب مغفور تا لب حیات با نواب صاحب قبله کمال ربط و اتحاد می‌داشتند. گاهی... بعد از آن واقعه عظیم روی داد که حاجت تشهیر ندارد. آنچه که هایل به‌ظاهر گذاشته است این عاجز اطلاع می‌دارد، اما از باطن وقفیت ندارد. البته به‌سماعت گرامی رسیده باشد. و بعد انتقال خان صاحب مغفور، خواهرزاده به‌جای مرحوم مقرر نمودند، از اسم عالی فراموش شده. بعد از چند روز خواهرزاده خان صاحب جنت‌مکان مع نعش مبارک روانه ایران ساختند. منبعد جناب مرحوم محمد نبی‌خان صاحب که خالوی جنابند به‌جهت امور سفارت بمبئی تشریف‌فرما شدند و چندین ماه توقف ورزیده، راهی کلکته شدند و به‌سماعت آمد از کلکته روانه ایران شدند. حالا به‌خدمت عالی‌منزلت التماس این است که آنچه اشفاق مرحوم قبله‌گاهی بر نواب صاحب و قبله بود، همین عنوان سایه عاطفت حضور فیاض‌النور بر حال این خیراندیش مبذول دارند. از غریب‌نوازی بعید نیست، بلکه این مخلص دعاگو به‌جای نواب صاحب و قبله و جنابعالی را تصور می‌نماید. و نیز معروض خدمت والا آن‌که خطوط‌های عاجز روانه بندر بمبئی می‌شوند، گرامی مرضی باشند. خطی به‌نام عالی‌شأن محمد علی‌خان شوشتری، که وکیل جناب‌اند، مرحمت می‌فرمایند، این نیازمند روانه آن حدود کرده باشد. زیاده از این مصدع اوقات گرامی نمی‌شود. ظل عاطفت بر فرق نیازمندان ملام باد. رب‌العزة والعابد.

مخلص عقیدت آیین — غلام محی‌الدین

اگرچه از این کاغذ نام نواب موصوف معلوم نیست، لکن حین نگارش، از آقا

محمد تقی نبیره میرزا محمد علی خان شوشتری پرسیدم، چنین گفت که: «اسباب سواری شاید مال نواب رئیس الامرا باشد که در آن وقت، نزد اعظم انگلیسیه صاحب جاه و رتبه و دستگاه، به شمار می آمد. و چون محمد نبی خان هنگام تفریح محاسبات شخصی خود با کمپنی در کلکته، موازی پنجاه هزار روپیه از نواب عمده الامراء مدراس - که از وکیل مرحوم حاجی محمد خلیل خان در مدراس به سبیل قرض گرفته بود، دعوی می نمود؛ و چون دیون نواب را کمپنی به هر کس می داد، او نیز از کارگزاران کمپنی چنین خواهش نمود که آن را در حساب دیون واقعی نواب داخل نموده، مجری دارند. بنابراین دور نیست که نوابان مذکور از یک خانواده اند.»

خلاصه، مأمورین کمپنی به ورود بمبئی کمال احترام دربارش اجرا داشته، در خانه‌ای که حالا به بهرام جی هال^۱ اشتهاار دارد منزل دادند. و در قلیل ایامی میانۀ اتباع سفیر و سپاهیان کمپنی که برای احترامش مأمور بودند نزاع واقع شد. و چون برای تسکین این نزاع حاجی موصوف از بالاخانه قدم بیرون نهاد، اتفاقاً یک گلوله‌ای آمده به حاجی محمد خلیل خان خورده، او را به رتبه شهادت رسانید. ۲۲ ماه می سنه ۱۸۰۲ وارد و ۲۰ جولای سنه مذکور به قتل رسید. مدت حیاتش در هندوستان فقط چهل و هفت روز بود. و چون این خبر ناگوار به توسط یکی از جهازات حربی پادشاهی به کلکته رسید تأثیر عظیم به خاطر مارکوئیس ولزلی بهادر و ارکان دولتش روی داد و هر چه لازمه ابراز تعزیت و سوگواری و تأسف بود، حدالمقدور به عمل آمد. چنانکه از قلعه کلکته که مقر ریاست آن دولت است، معادل شمار عمر شریفش شلیکها کردند و تمام بالها^۲ و میهمانیهای رسمی موقتاً موقوف آمد و بمبئی و مدراس و کلکته، در هریک علی حده، به مراسم تعزیت پرداختند و بعد از وصول سفینه جنگی مذکور، به دو روز از اخبار رسمی کلکته چنین معلوم شد که برای انجام این کارها با ورثه مرحوم حاجی محمد خلیل خان، میجر ملکم روانه بمبئی خواهد شد.

1. Byram Jee Hall

2. Balls

اعلان جناب اشرف الاشراف فرمانفرما و غیره و غیره و غیره
به اقربا و خویشان مرحوم حاجی محمد خلیل خان
سفیر سابق اعلیحضرت پادشاهی ایران به فرمانفرما در کونسل^۱

تمنای دولت انگلیس در هندوستان، به ملاحظه استحکام و ترقی دادن بنیان
مواصلت دوستانه و اتفاق آبرومندانه با اعلیحضرت پادشاه ایران، از سبک و سیرت
منظمه‌اش نمایان است و این را عموم ممالک آسیا تصدیق می‌کنند. درخشندگی
سفارت مخصوصی که رافع ابرازات و اظهارات احترام و علاقه من به‌حضور
اعلیحضرت بود و آن احترامات فوق‌العاده‌ای که به‌موجب احکام مخصوصه من
سفیران اعلیحضرت را به‌ورود ممالک انگلیسیه پذیرفتند و دوستی عمومی که برای
پذیرایی آن‌جناب جلالت‌عآب به‌پایتخت این کشور که زیر نظر شخصی خودم
آنها را ترتیب داده بودم و تمام این احترامات نمایان و مقدمه محض این بود که
ملاحظه عالیهم را نسبت به‌شخص پادشاه ایران به‌تمام عالم بنمایم و مقاصد و
نیات منظمه من برای ثبوت نیات غیرمختلفهم درباره‌ی سفیر مرسوله‌ی شخص آن
پادشاه والاجاه ظاهر و نمایان است.

از ابراز و اظهار نیات غیرمتبدله من به‌جهت استحکام اساس دوستی و اتحاد با
دولت آن اعلیحضرت تمام ممالک آسیا تأسف عمیق و تألم خاطر من به‌جهت
برهم‌خوردگی ناگهانی که از وقوع یک حادثه‌ی جانکاهی که ماورای ادراک و
محاذره‌ی بنی‌نوع بشر است به‌این قضای سهمناک خللی، من با کمال رضا، ولی نه
به‌نامیدی تسلیمم.

و در اوقات دردناک غم یا ستم، من از ملاحظهٔ یک نوع تحمل صبر و رضا تحصیل می‌کنم و من چنان‌که به‌جهت تأسیس و بنیان یک دوستی و اتحاد دایمی فیما بین اعلیحضرت پادشاه ایران و دولت بریطانیهٔ عظمی پیوسته مساعی ابدال داشته. و این اعمال دوستانهٔ من از یک نوع تمنای دوستی آمیز آن پادشاه درخشان عوض می‌یافت، یک مصیبت غیرمنتظر و غیرمرتب که فیما بین دولتین واقع شده است آرزوهای طرفین را به تأخیر می‌اندازد، و لکن به‌طوری نیست که دوستیهای واقعی گذشته را موجب شک و حسادت‌های غیرمنصفانه به تعویق اندازد و یا نتیجه‌های متفق طبعیه‌ای که نتیجهٔ مصالح متفق طرفین که میوهٔ تدبیرهای عدالت جانبین است که عهدهای مقلسه که از آن بنیان دوستی که وسیله‌های اتصالات و مخابرات فایده‌مندی که بر آن اتفاق نموده‌اند، منابع سلامت و رفعت و جلالت عمومی فیما بین را وسعت می‌دهد و به ملاحظهٔ قدر و عمدگی عهد متحد فیما بین دولتین، من با کمال اعتماد که سبک و رفتار عهدنامه‌های حاضر از آن استوار است و از آن سعیهایی که آن دوستیها و اتفاقات حاصل شده آن است، شک نیست که آن قبیل اعمال خالصانهٔ دوستانه نجات خواهد یافت و این حادثه‌ای که حالا روی داده است در حقیقت یک مطلب اسف‌آمیزی است، مگر نتیجه‌هایش طوری نیست که انجامش غیرممکن باشد و از تقدیم تعزیت‌نامه‌های طرفین خیالات جدیدی عالی‌تر موجب تحصیل فواید طرفین خواهد بود و از تبدلات تکالیف انسانیت و از تألم عمومی و از طریقهٔ دوستی جانبین، موجب فزونی مقاصد و حسیات گردیده و این ناتمامی موقتی مهمات آن سفارت عمده‌ی احتمالی که باعث صیانت و ترقی فواید علایق فیما بین گردد. از این امیلهای امداد یافته از اصول خیالات عالی‌تر که محرک دولت انگلیس گردید امیدوارم که استدراج مناسبات جدیدی ما با پادشاه عالیجاه شما یاد این حادثه بی‌مثل را به‌مرور ایام محو و ازاله نموده و برای من موجب یک نوع تسکین قلب گردد، زیرا که منتها آرزو و مقصود خاطر من مصاحبت آن مرحوم بود.

و به‌جهت اصلاح ضرر شدیدی که از وفات غیرمنتظره او روی داد، نمایش خالصانهٔ من این است به‌یاد آن مرحوم اقصی مراتب تأسف من از شهادت اوست

که در ممالک انگلیس روی داد و این به موجب رسوم و عادات تمام ملل متمدنه مقدس است. پس تکلیف اول من این است که به اقربا و خویشان آن مرحوم کمال مرحمت و انسانیت و هر نوع آزادی و آرامی و هر نوع ضرر کرد به ایشان عوض داده باشم.

به جهت اجرای این تکالیف عمده یک مأموری که مدتی پیش از این صاحب عهده سفارت کبرایی بود که از جانب این دولت به دربار ایران مأمور بود و اکنون در خانوادهام صاحب رتبه و جاه است انتخاب نمودم - سر جان ملکم بهادر. و بر او حکم رفت که معجلاً روانه بمبئی شده، در آنجا به نام من هر نوع مساعدت و رفاه به شما داده و به همین آیین من اجرائات سودمندانه معجلانه برای تقدیم اظهارات محترمانه و تعزیهای خالصانه به دربار اعلیحضرت پادشاه والاچه مرتب داشتهام و به نوعی اتفاق می کنم که مهمات سفارت را به حالت مقصود اصلی خود رسانیده، تا که تمام مسائل معوقه فیما بین دولتن علیتین را به موجب مناسبات حسنه جاریه و عهدنامه های منعقدّه حالیّه انجام دهد.

ولزی

قلعه ولیم ۱۷ اگست سنه ۱۸۰۲

حسب الامر جناب اشرف الاشرف گورنر جنرل

ادمانستن

سرکتری حکومت

و مستر پسلی^۲ که در سفر ایران همراه ملکم رفته بود، همراه خواهد رفت و در حالت لزوم مستر لوت^۳ نیز حامل تعزیت نامه ها خواهد بود از طرف قرین الشرف مارکوئیس ولزی بهادر به اعلیحضرت فتحعلی شاه و چراغعلی خان نوایی و میرزا شفیع صدراعظم. و تا مدتها در کلکته و ممالک اطراف انواع خبرهای هولناک در السنه و افواه مردم جاری و ساری بود. و از وقوع این حادثه عجیبه مارکوئیس ولزی نیز ترسی عظیم برداشته، نمی دانست چه کند. ولی از تاریخ وقوع این حادثه غریبه مدتی برنیامده، از شیراز خبر رسید که چراغعلی خان نوایی یک روزی در

1. Edmonstone

2. Lieut. Charles Pasley

3. Mr. Lovett

مجلس خود چنین گفته بود که: «هرگاه دولت انگلیس بخواهد خونبهای هر قتیل را به این صورت بدهد که بر قتل حاجی محمد خلیل خان داد، به قتل ده سفیر دیگر مخیر است.»

خلاصه میجر ملکم سیم ماه آگست سنه ۱۸۰۲ از کلکته روانه شده، بعد از عبور دریای بنگاله^۱، در موسم باران، به تاریخ نوزدهم سبتمبر وارد مچهلې پندر گردید و از راه خشکی به حیدرآباد دکن آمد و بعد از قلیل ایامی به تاریخ ۱۰ اکتوبر وارد بمبئی گردید؛ و مستر لوت در عرض راه بیمار گردیده از عقب می آمد. بنابراین بالاخره به انجام این کارها پرداخت و مستر دنکن گورنر بمبئی که امیری نامدار و از اختیار روزگار بود، به دلالت میرعبداللطیف خان شوشتری که از طرف سرکار کمپنی بهادر بمصاحبت حاجی محمد خلیل خان مأمور آمده بود، از طریق میهمان نوازی، تمامی ناملایمات ایشان را متحمل می گردید. و ملکم از طرف مارکوئیس ولزلی بهادر وکیل مطلق آمد، تا از راه انعام و اعطای مواجب، با حسن وجهی رضایت تامه همگی را حاصل نماید که حاجتی به مداخله بیگانگان ننماید. و چنین مقرر آمد که در اواخر ماه اکتوبر سنه ۱۸۰۲ نعلش آن مرحوم را به کشتی حمل نموده و همراه مستر پسلی روانه بوشهر نمایند. و چون وارد آن بندر گردیدند، حادثه مذکور، در نظر ایرانیان هیچ تأثیری ننموده بود. و از کاغذ ملکم (اکتوبر سنه ۱۸۰۲) که از بمبئی به کلکته می نویسد چنین معلوم می گردد که به جهت آقامحمد اسماعیل پسر آن مرحوم و دیگران یک لک روپیه به سیل انعام و مواجب بیست و چهار هزار روپیه سالیانه ارسال و مقرر گردید. و به جهت مصارف خیرات برای فقرای عتبات عالیات سالی ده هزار روپیه معین آمد. و اعضا و اتباع سفارت نیز هر یک به فراخور حال مواجب و انعام یافته، چنانکه مذکور شد موازی یک لک روپیه به نام نامی مارکوئیس ولزلی بهادر به ایشان ابدال رفت. و این کار ناگوار را بدین سان انجام داد و مارکوئیس ولزلی یک معذرت نامه مصحوب مستر منستی بالیوز بصره و دیگران با جامه های سیاه که نشان عزاداری است بهادر

ایران فرستاد. و نامه و هدایای فوق را ایشان برداشته به حضور اعلیحضرت فتحعلی شاه رفتند که: یک تن از مأمورین نظام و یک کمپنی سپاه نظام، از تاریخ وقوع این حادثه، در بندر بمبئی محبوسند و این حادثه ناگاه روی داده. اعلیحضرت پادشاهی نیز از راه مراحم بیکران شاهانه بهرهایی محبوسین فرمان داد و نامه و هدایای ایشان را پذیرفته و مستر منستی بمحل مأموریت خویشان برگشت و مستر وی^۱ معاون خویش را همراه نعش به بغداد فرستاد. و او نیز، بعد از طواف دادن و پرداختن بعضی مراسم شرعیه، نعش را به نجف اشرف آورده بمخاک سپرد.

از: دنکن گورنر بمبئی
به: آقا محمد حسن همشیره زاده خان مرحوم

آقا صاحب عالی شأن رفعت نشان

امروز که خطوط از دارالاماره کلکته رسیدند منجمله آن نوشته زیده نوئیان عظیم الشان مشیر خاص حضور فیض معمور پادشاه کیوان بارگاه انگلستان اشرف الاشرف مارکوئیس ولزلی بهادر گورنر جنرال ناظم ممالک محروسه سرکار کمپنی انگریز بهادر و امیر عساکر پادشاهی و سرکار کمپنی متعلقه کشور هندوستان از اجلاس کونسل بر این مضمون عز اصدار یافت که از ابتدای تاریخ رحلت ایلچی صاحب غفران پناه حاجی محمد خلیل خان مرحوم مبلغ هفت هزار و دو صد روپیه سالیانه به وجه مدد خرج آن عالی شأن رفعت نشان از سرکار کمپنی انگریز بهادر مقرر و مشخص گردیده و به نام صاحبان دارالسلام بغداد و بصره، از حضور گورنر جنرال بهادر حکم صادر گشته که مبلغ ده هزار روپیه سالیانه به جهت صرف اطعام و خیرات فقرا و مساکین که ثوابات آن به روح پرفتوح حاجی صاحب مرحوم مغفور عاید شود، معرفت یکی از متولیان مجتهد روضه مقدسه نجف اشرف مقرر سازند تشخیص یافته و برای برخوردار حاجی صاحب مرحوم در مدد خرج سالیانه بیست و چهار هزار روپیه و برای آقا حسین خواهرزاده خان مرحوم مدد خرج سالیانه دوهزار و چهار صد روپیه و برای قبایل ابوتراب متوفی که نوکر پسندیده خان مغفرت نشان بود سالیانه مبلغ شش صد روپیه و برای قبایل اسماعیل بیگ متوفی سالیانه سیصد روپیه تقرر یافته است. بنا بر اطلاع سامی به آن عالی شأن رفعت نشان نگاشته شد.

محرره ۲۱ ماه نومبر سنه ۱۸۰۲

جنابن دنکن

و قونسولگری بندر ابوشهر در این اوان به نواب میرزا مهدی علی خان حشمت جنگ بهادر حواله و چون او می خواست که به دولت خود حسن خدمتی نماید و می خواست که مسئولیت و بار و تهمت میهمان‌کشی را از دوش دولت انگلیس بردارد، لہذا به عقل ناقص خود تدبیری اندیشید و از واقعه قتل حاجی خلیل خان خبرهای دروغ به ولایات اطراف انتشار می داد و این به طریقی که مسئولیت آن به خود آن مرحوم عاید می گردید و حال آن که هیچ حاجتی به انتشار آن نوع خبرهای دروغ نمانده بود. و حادثه مذکور را مردم ایران به نظر تعجب ملاحظه می کردند که آیا در این کار چرا دولت انگلیس این همه اصرار می کند و به جای این همه مصارف گزاف، هر گاه یک سفیری دیگر به دربار ایران فرستاده بود، هر آینه از این بدنامیها بیرون می آمد و رضایت تامه دربار ایران را حاصل می نمود. و جماعت انگلیسیه بدین سبب نواب ممدوح را مقصر نموده، از بوشهر عزلش نمودند و مواجب دادند.

ترجمه از سیاحت‌نامه ادوارد وارنینگ^۱ صفحه ۱۳۴ (کازرون و شیراز و فیروزآباد)

پنجم اکتوبر ۱۸۰۲ از بصره به‌جانب هندوستان روانه شدم و کشتی را دلیل ما به‌کناره‌ای انداخت و لکن معجلاً از هلاکت نجات یافتیم و به‌تاریخ هفتم ماه، عصری محاذی بندر ابوشهر لنگر انداختیم. و من در آنجا با کمال اسف انجام نافرجام، یعنی قتل حاجی خلیل‌خان ایلچی ایران را که به‌سفارت هندوستان رفته بود شنیدم. و هرچه که در خصوص این واقعه ناگوار شنیدم این بود که با اصل واقعه اندک تفاوتی می‌داشت و اهالی ایران آنرا از امور اتفاقی می‌دانند. و چون از استماع خبر مذکور مدتی برنیامده بود، از این جهت هنوز این خبر بر السنه و افواه مردم دایر و سایر بود. و حاکم و اهالی آن شهر به‌جهت ابراز مراسم تعزیت و سوگواری دکاتها و بازارها را تا سه روز بستند و به‌اجرای اعمال و بعضی رسوم شرعیه که بر فوت اعظم رجال آن کشور در ایران معمول است پرداختند.

حاجی خلیل‌خان مردی بود دانا و جلیل‌القدر و اکثر بزرگان ایران از نفوذش بر فتحعلی‌شاه با او بد شده بودند و از کثرت قدرت و دولت و رتبه و جاهش حسد می‌بردند. و از اعظم دولتمندان ایران به‌شمار می‌آمد و در بوشهر یک پسر از وی مخلف است که حال یازده سال دارد و دولت انگلیس محض پرورش او کمال جوانمردی و همت و انسانیت ابراز و اظهار نمود.

تاریخ تولد از بیاض سفیر

تاریخ تولد نور چشمی اعز من روحی محمد اسماعیل طول عمره در بندر ابوشهر
سیم ماه مبارک رمضان سنه ۱۲۰۷ سه ساعت و بیست دقیقه از طلوع آفتاب.

باز از فیض ابر ازاری

لاله بشکفت و غنچه شد خندان

ز اعتدال هوای نوروزی

عالم پیر شد دوباره جوان

پای هر گلبنی نمایان شد

معدنی از جواهر رخشان

باده‌نوشان به‌باغ می‌گویند

که مریزاد دست تاک نشان

عقل گوید همی که می‌بینم

در گلستان بنفشه و ریحان

عطرپرور چو طره حورا

عنبرآگین چو کاکل غلمان

شاهدان ریاض بستان را

خاطر آسوده شد ز بیم خمان

ریخت از بس ز گوش و گردن گل

گوهرتر به‌ساحت بستان

بالب پر ز خنده پرسیدم

شرح این حال و حالت از دهقان

گفت عمری دراز روی پسر

بود حاجی خلیل خان به جهان

سنه ۱۲۰۷

از تاریخ سفارت سر هر فرد جنس بارونت

بعد از وصول بصره در سنه ۱۷۸۴ که می‌خواستیم معجلاً زبان فارسی بیاموزم؛ و حصول چنین آموزگاری در بصره و بوشهر که در فارسی علمش کافی باشد و فارسی را درست بلداند دشوار می‌نمود. اول دفعه‌ای که من در سنه ۱۷۸۴ شیراز می‌رفتم، هنگام رفتن و آمدن هر دو، قدری در بوشهر توقف نمودم و از آن وقت با یک تاجری حاجی خلیل نام که بعدها از جانب فتح‌علی‌شاه به سفارت حکومت بنگاله^۱ در هندوستان مقرر آمد آشنا شدم. وی هنگام عزیمت به کلکته در جنگی که فیمابین سپاهیان کمپنی و اتباعش روی داد در بمبئی به قتل رسید. او دختر آفاکوچک را که از تجار بسیار معزز محترم است به زنی گرفته بود، لهذا به آقا محمد نبی برادرزنش مرا معرفی نمود. مرا با او به بصره فرستاد که از جانب او در آنجا وکیل باشد و از مال‌التجارهای که به حواله‌اش می‌آید حق سعی بردارد. پس ما روانه بصره شدیم. و از این مدتی برنیامده کاروبار و تجارتشان بالا گرفت و بیشتر اتصالات تجارتشان به توسط جهازات به کلکته و خلیج فارس دایر و سائر بود. بدین‌سان یک رشته تجارت وسیعی با حاجی خلیل در بوشهر و آقا محمد نبی در بصره و ایضاً با تاجری از جماعت پرتکالیه^۲ فرنگ سینور فیلیپ داکروز^۳ در کلکته و با مستر منستی و خود مؤلف (مستر جنس) در بصره و ملا فیروز بن کاوس مؤلف جارچ‌نامه در بندر سورت و میرعبداللطیف‌خان و میرزا محمد علی‌خان شوشتری مشهور به میرزا کربلایی در بندر بمبئی گشودند. و حاجی موصوف

1. Bengal Government
3. Singor Philip Da Cruz

2. Portuguese

بلاشک از اعظم تجار آن دیار به‌شمار می‌آمد. و بیشتر تجارتشان با هندوستان است. و حین معاودت جنرال ملکم که می‌خواستند یک ایلچی از ایران به هندوستان بفرستند، حاجی محمد خلیل فواید متصوره آنرا فوراً دریافته قبول نمود.

و شهرت و دولت و مراسلات و معاملات حاجی محمد خلیل با دربار ایران، به‌جهت او، وصول دربار را به‌اسهل و جهی تحصیل نمود. و از انتخاب چنین دولتمندی که زحمات و مصارف سفارت را بلامراجعه به‌خزینۀ پادشاهی می‌توانست متحمل بشود، شاه را خوش آمده او را به‌خطاب خانی و عالیجاهی و استعمال جیغه^۱ و لباس دریاری و زین و لجام مرصع بین الانام مفتخر و مباهی گردانیده، رخصت انصراف داد. و مقاصد غرض آمیزش که محض تحصیل منصب و جاه مرتب شده بود، انجامش در بمبئی ظاهر گردید، که مشهور است. و هر کسی که به‌این مطلب به‌نظر عبرت غور کند بلاشک آنرا از مثل‌های عبرت‌آمیز دنیا خواهد دانست. چه هوی و هوسهاست که ما در کمال آرزو طالب آنیم، مگر به‌تقدیرات ربانی حصولش برای ما ممکن نمی‌شود.

تدبیر کند بنده و تقدیر نلاند تدبیر به‌تقدیر خداوند چه ماند

اسامی وراث مرحوم حاجی محمد خلیل خان

شهربانو خانم دختر فاطمه خانم یا حنف خانم ترکیه

آقا کوچک

آقا محمد اسماعیل

تولد: بوشهر سنه ۱۲۰۷

وفات: پاریس سنه ۱۲۸۵

و نام نامیش در کتب ذیل مرقوم است:

مراسلات ملکم - تألیف ویلیام کی.

تاریخ ایران - واتسن.

انگلیس و روس در شرق - سر هنری رالینسن.

تاریخ جنگ انگلیس در افغانستان - کی.

تحفة العالم - تألیف میر عبداللطیف خان شوشتری برادر میرعالم بهادر وزیر دکن.

روضۃ الصفاى ناصری.

ناسخ التواریخ.

مسیر طالبی - تألیف میرزا ابوطالب خان.

سیاحت نامه - ادوارد وارنینگ.

منتخبات اخبار کلکته، بمبئی و مدراس

۱۰ جون ۱۸۰۲ بمبئی کوریر^۱

۱۰ می ۱۸۰۲ (صفحة ۳۲۰)

از بحرین روانه بوشهر شده، هجدهم ماه فروری گذشته به آنجا رسیدیم و بمبئی فریقت کپتان مارگوتی^۲ در لنگرگاه بوشهر حاضر و منتظر اوامر ایلچی ایران بود که روانه بمبئی شود. پس ما را از بوشهر به بصره فرستادند و یک ماه آنجا توقف کردیم و بعد از آن به بوشهر برگشته، به بمبئی فریقت پیوستیم.

۲۴ جون ۱۸۰۲ بمبئی کوریر ۲۹ می ۱۸۰۲

(صفحة ۳۲۳) - پذیرایی جناب ایلچی ایران

یک جماعتی مشتمل از سکرتری سرکار رابرت ریکاردز^۳، آجودان جنرل، لفتننت کرنل گاردن، لفتننت کرنل بودن^۴، مصاحب گورنر میجر ویلسن، کپتان اسپنز^۵ با نیکولا هنکی اسمیت^۶ بالیوز سابق بوشهر که از دوستان خود ایلچی است و مترجم بود، روز پنجشنبه گذشته ساعت سه عصر برای ابلاغ تهنیت ورود از طرف جناب گورنر بمبئی روانه شدند. و چون جماعت مذکور به جهاز دکن رسیدند

1. Bombay Courier

3. Robert Rickards

5. Captain Spens

2. Captain Margotty

4. Lieut. Col. Boden

6. Nicolas Hankey Smith

پانزده تیر توپ سلامی یافته و در هنگام نزول نیز به همان نوع احترامات نایل آمدند.

و ایلچی جماعت مذکور را با تعارفات معمول پذیرفته و چنین اظهار نمود که: «من امیدوارم که شخصاً و معجلاً با تمام اعضا آشنا شده، آمدوشلیمان زیاده و ساده خواهد شد.» و جناب ایلچی این را افزود که تا صبح شنبه ساعت شش بر جهاز توقف نموده و در آنوقت پایین آمده، معجلاً به سوی خانه که در بایکله^۱ برای نزولش مهیا و آماده ساخته‌اند خواهد رفت. و دوسه روز، تا از خستگی سفر طوفان‌آمیزی که در راه دیده است بیرون آید، بر کشتی توقف خواهد نمود و شرف بار خواهد یافت. پس جماعت مذکور رخصت یافته پایین آمدند.

(صفحه ۳۲۴)

صاحبان فوق با مستر استرچی میهماندار، صبح شنبه ساعت شش به‌بالون که در کمال زیب و زینت آراسته شده بود سوار شده، بر جهاز دنکن بالا رفتند و به‌ورود به یک شلیک سلامی مفتخر آمدند. و یک کشتی که از آلات موسیقی مشحون بود همراه بالون روانه و بندریوتهای دیگر نیز به‌معیت آنها روانه شدند و برای این‌که بعضی اعضا و اتباع سفارت همراه ایلچی به‌کناره بیایند در هر کدام آنها یک تن از مأمورین بحریه مأمور بودند.

تخمیناً ایلچی ساعت هفت از دنکن فرود آمد، بر یکی از بوتهای جهازات پادشاهی سوار شده به ۱۷ تیر توپ سلامی مفتخر آمد. و بوتهای دیگر به‌انتظام تمام از عقبش روانه شدند و این سواری از یک راه مخصوصی می‌آمد تا از جهاز شیفون^۲ نام و کارنوالیس^۳ و بمبی گذشته، که اینها دکلهای را به‌بیرقهای گوناگون آراسته بودند تا هر کدام اینها شلیک علی‌حده نمایند. و بدین آیین و انتظام به‌آواز موسیقی به‌کناره رسیدند.

و چون ایلچی به‌خشکی قدم نهاد از توپخانه هارنبی باتری ۱۷ تیر توپ

1. Byculla

2. Chiffone

3. Cornwallis

سلامی دریافت و رابرت هنشا و هنری فاست و میجر جنرل بلاسیس و کرنل کار، آنجناب را پذیرفته و سکرتری حکومت یکان یکان را به خلعت ایلچی معرفی می نمود و مرتبه و مقام هریک را علی حده عرض می کرد. و این رسم تعارف انجام یافته، ایلچی بر پالکی سوار شده و در نهایت آرامی از میان کوچه بندیهای سپاه که از کنار بندر تا دروازه کلیسا^۱ صف احترام بسته بودند به آواز موسیقی روان شده، به سلام نظام نایل گردید و پس از آن پالکیهای صاحبان موصوف و بعد از آن پالکیهای اعضا و اتباع سفارت و در پیش روی سواری نیز اسبهای یدک با طبل و علم و غیره و غیره روان و ازدحام کثیری از فرنگی و بومی برای تماشای استقبال ایلچی جمع گردیده و جمعیتشان به حدی زیاد بود که گویی پالکیها بر دوش مردم روان شدند. و از دروازه کلیسا ایلچی به طرف خانه که در بیرون شهر برای نزولش مهیا ساخته اند، پالکی سوار مع سواران و خدم می رفت و دوستان تن سپاهی نیز همراهش می رفتند تا آنکه به خانه مذکور رسید. و از کثرت ازدحام گویا تمام راه یک وصل آدمی بود و هر کس طالب دیلار و احترام آن اجنبی عالی شأن بودند. و این را ما با کمال خوشحالی می افزایم که از آن نوع احترامات و احتیاسات فائقه ای که جناب ایلچی بدان نایل گردید نهایت امتنان از خانه خوبی که برای توقفش مقرر کرده اند اظهار نمود.

اول جون سنه ۱۸۰۲ بمبئی کوریر ۵ جون سنه ۱۸۰۲

(صفحه ۲۵)

روز دوشنبه گذشته جناب حاجی خلیل خان ایلچی ایران رسماً شرف بار حضرت جمس ریوت کارناک گورنر بمبئی^۲ را حاصل نمود و با یک جمعیت عظیمی جنابش با سواران و ازدحام تماشاگران داخل قلعه شدند و قریب ساعت چهار از عمارات بایکله همراه صاحبان عظامی که روز ورودش بالای جهاز رفته بودند، که

1. church gate

2. James Rivett Carnac, governor of Bombay

حال نیز همراهی نموده‌اند، بیرون آمد و از عمارت سکرتری^۱ تا به سرای حکومت^۲ سپاه نظام کوچه‌بندیها کرده و جناب ایلچی از میان آنها گذشته و هنگام عبور سلام نظام می‌یافت. و چون جناب ایلچی به درخانه حکومت رسید، گورنر بهادر در دم پله‌ها به ملاقات ایشان پیش آمد و چون رسم ملاقات به عمل آمد محض اعلان این امر یک شلیک توپ سر دادند. پس آن جناب را به مجلس دربار^۳ بردند و چون داخل شد، دسته موسیقی «پادشاه سلامت باد»^۴ نواخت. و مستر استرچی پیش آمده مأموریت خویشان را عرض نمود. پس همه مأمورین پادشاهی و کمپنی که در سرای حکومت جمع آمده بودند به جناب ایلچی معرفی شدند و جناب آخرالذکر کمال رضایت از احترامات و احتراماتی که درباره اش معمول داشته‌اند اظهار نمود و تخمیناً ساعت شش و نیم رخصت یافته به همان احترامات عسکریه‌ای که به قلعه آمده بود به پایکله برگشت.

و جناب گورنر چهارشنبه را برای بازدید جناب ایلچی ایران مقرر نموده، تمام رؤسای سیف و قلم پادشاهی و کمپنی یک‌قدری پیش از ساعت چهار در سرای حکومتی جمع آمدند که با گورنر بهادر همراهی نمایند. و از توپخانه هارنبری باتری عزیمتش را به یک شلیک توپ اعلان نمودند که از خانه بیرون آمدند و با سر ویلیم سایر^۵ سوار کالسکه شدند و جان هکتر چری^۶، اعضای ثانی شورا و جنرل نیکالسن^۷ حکمران سپاه و صاحبان دیگر، هر کدام در کالسکه خودشان علی‌حده، سوار شده روانه شدند و دسته موسیقی با طبل و علم و اسبان یدک از پیش رویشان روان و بدین‌سان از پرل رود^۸ که بندی بازار^۹ باشد روانه و سیصد نفر سپاهیان بنگاله نیز آمده به ایشان پیوستند. و ازدحام غریبی شد، به‌حدی که عبور و مرور مشکل آمد و باز پذیرایشان به شلیک دیگر اعلان گردید. و معرفی

1. The Secretary's Office

3. court

5. Sir William Sawyer

7. General Nicholson

9. Bhendy Bazar

2. Government House

4. God save the King

6. John H. Cherry

8. Parel Road

مذکور با رسومات معمول مقارن و میهمانداریش نیز با کمال ممتازیت مشرقی به عمل آمد. و گورنر بهادر تخمیناً ساعت شش رخصت یافته، از خانه ایلچی در بالکی سوار شده، به همان آیین و احتراماتی که آمده بود برگشت.

کلکته گازت - ۲ دسامبر سنه ۱۸۰۲

مدراس گازت - ۶ نومبر سنه ۱۸۰۲

(صفحه ۳۴۴ و ۳۴۵)

ضیافت اهالی بمبئی به اعضای سفارت ایران

در تماشاخانه گرانٹ رود^۱، بعد از وفات حاجی خلیل خان

روز دوشنبه جماعت انگلیسیه بمبئی یک ضیافتی به عبداللطیف خان و اعضای سفارت ایران به یادگاری محبتهای دوستانه‌ای که فیما بین ایشان و آن اجنبیهای عالی‌شان روی داده بود دادند و عمارت تیاتر را که تماشاخانه است به جهت این میهمانی انتخاب کردند و یک جای وسیعی برای میز شام و گستردن سفره طعام مستثنی داشتند و آنجا را طاقها بستند و به قندیلهای کوچک گوناگون آراستند و دم دروازه اش ستونهای هزمان‌وار ساخته و به قندیلهای رنگارنگ که تأثیرهای نیکو می‌داد آراستند و نشان دولت ایران را بالای تماشاخانه نصب نموده. و پیش رویش، یعنی داخل تماشاخانه را به نشان دولت پادشاه مهربان خودمان آراستند و از پرده‌های گل و ریاحین و تزیینات شایسته دیگر درونش را زینت دادند.

و تخمیناً ساعت ده جناب گورنر و عبداللطیف خان و آقا حسن مع اتباع و میجر ملکم داخل مجلس شدند. و در این وقت دسته موسیقی فوج هشتاد و ششم و توپخانه به آواز «پادشاه سلامت بادا» به اکمل وجهی نواخته، رقاصی فوراً شروع گردید. و رقاصی با صرف طعام شبانه تا صبح امتداد داشت. و این اجرائات و تدارکات ضیافت، تحسینات عمومی یافته و کارگزارانش نیز موجب تحسین و آفرین میهمانان آمدند.

دارالاماره قلعه و یلیم^۱
 ۱۱ آگست سنه ۱۸۰۲
 (صفحه ۱۰۲)

بهملاحظه وصول خبر ملالت‌آثر وفات حاجی خلیل خان، ایلچی اعلیحضرت پادشاه ایران مأمور دربار دولت انگلیسیه، به جناب اشرف‌الاشراف گورنر جنرل بهادر، جناب معظم‌الیه با کمال مهربانی باری را که می‌بایست فردا منعقد بشود تا روز پنجشنبه آن‌را به تأخیر افکند.

برجس کامک^۲

بوشهر

۲۲ دسامبر ۱۸۰۲ - ۱۷ فبروری ۱۸۰۳

و من با کمال خوشحالی است که ورودمان را در بمبئی فریقت روزن‌بورن^۳ بعد از یک سفر طولانی از بمبئی به بوشهر به تاریخ یازدهم ماه می نویسم. نعلش جناب حاجی خلیل خان سفیر مرحوم را به تاریخ ۱۷ ماه از اینجا به بصره فرستادند که سمیول منستی بالیوز انگلیس مقیم آنجا به کربلا خواهد فرستاد.

و مستر چارلز پسلی، تا هنوز معلوم نیست که آیا به دربار ایران به طهران خواهد رفت یا نه، مگر عندالحاجت، محض احتیاط به تدارکات سفر مشغول است.

از تحفة العالم تألیف میر عبداللطیف خان شوشتری
 برادر میرعالم بهادر وزیر دکن

دیگر از آن جمله عالی‌شان حاجی محمد خلیل بن حاجی محمد قزوینی بود. وی

1. Government House, Fort William
 3. Ravensborne

2. Burges Camac

از اعظام تجار و صاحب سرمایه خطیر و در حسن ذات و مکارم اخلاق بی نظیر، به مصاحبت و مجالست بسی از ارباب فهم و مستعدان رسیده و از هر بوستان گلی چیده، مدرکی عالی و ذهنی قوی دارد. پرتو انوار ارباب کمال بر مشاعر احوال او تافته و با هر فرقه‌ای از دانشمندان نرد آمیزش باخته و در تهذیب اخلاق بسی نفس گداخته است. اماکن عالیه در عراق عجم و بندر ابوشهر دارد. هنگام آرام و انتظام سلطنت به سکونت عراق پردازد و در برهم خوردگی و شورش به بندر ابوشهر لنگر اقامت اندازد. و همیشه مقرب سلاطین جم‌حشم و در نظر اعظام و ارکان معزز و محترم. با من مودتی خاص و الفتی به اختصاص دارد. بعد از افتادن به قید چاه هندوستان و آوارگی از آن ممالک بهشت‌نشان، تا این زمان پیوسته علی‌التوالی به مراسلات الطاف سمات خاطر را قرین انبساط داشته. از رقایم او و سایر دوستان معلوم شد که قهرمان زمان محمدشاه قاجار او را نوازش و به خطاب ملک‌التجار قرین مباحثات و افتخار فرموده. و در این ولا نیز معلوم شد که شهنشاه جم‌اقتدار، ظل‌ا معدلت‌شمار، فتح‌علی‌شاه قاجار که صیت سطوت و عدالت و رعیت‌پروری او خافقین را مالا مال دارد، به قدرشناسی که این پادشاه معدلت دستگاه را هست، به استعداد ذاتی و قابلیت فطری او پی برده است، به رکاب ظفر انتساب طلب فرموده و از فرط مرحمت او را از جرگه تجار برآورده لباس دیگر پوشانید و در سلک امرای عظام و مقرران بزم سپهر احتشام منسلک گردانید. مراجع بیکران شاهانه و عطوفت بی‌پایان پادشاهانه خسروانه بر ساحت احوال او تافت و از آن شاه سلیمان‌شأن به خطاب خانی و عالیجاهی سرافرازی یافت. خلعت بلندپایه جلیل‌القدر سفارت مملکت وسیع‌الفضای هندوستان به او مفوض و سرآمد اعظام و اعیان گردید. یگانه‌گیش با من به حدی است که مزید بر آن متصور نیست. اعانت و یاری و دلجویی و غمخواری اصداً و ارباب کمال، خاصه به این عزلت‌گزین زاویه ملال، هنگام بودباش بدین کشور دوزخ‌مثال و گرفتاری به دست این قوم بدسگال، آن امیر اعظم در طی بهر حالی از احوال مطمح نظر و نصب عین بود، در هیچ وقت از خود به قصور راضی نشده است. در حین تسوید این احوال که شروع سال همایون‌فال شانزدهم از مائه سیزدهم است سنه ۱۲۱ در

خطه حیدرآباد، به امید لقای آن یگانه روزگار، جاذبه شوق عنان اختیار را از دست صبر و قرار ربوده، چشم در شاهراه انتظار دچار است، تا به قدوم میمنت لزوم، این خاک تیره رشک بهشت عدن و دیده رمد رسیده هجران کشیده روشن گردد. سلیقه اش در معاشرت انام و وسعت خلق و خوش مشربی او به حدی است که با هر یک از امم مختلفه الفتی استوار دارد که هیچ یک را از رهگذر وصل دیگری گرد کلفت نمی رسد.

و در این بین به وساطت عالیجاه ملک التجار حاجی خلیل خان قزوینی، فرمان واجب الادعان از حضور بندگان اقدس ظل الهی اعلی شاهی فتحعلی شاه قاجار، به نام خاکسار متضمن مراجع بیکران شاهانه و تکلیف عود به وطن مألوف و رسیدن به پایه سریر معدلت مسیر رسید و از ورود فرمان شاهی منیرالملک بیشتر متوهم گشته، ملاقات و بهم رسیدن مرا و انخوی را از روز اول حایل شده بود، این زمان رفت و آمد مراسلات را نیز ممانعت نمود و برآمدن از آن شهر - حیدرآباد دکن - را نیز به کلی مانع آمد. این خبر که به اطراف منتشر شد و توقف من به طول انجامید، خان معظم الیه که عازم آمدن بمبئی به سفارت بود، با اعظام و اکابر انگلیسیه برنگاشت که مرا قبل از ورود او به بمبئی از حیدرآباد روانه نمایند. گورنر جنرل مارکوئیس ولزلی بهادر که ذکر او گذشت و گورنر دکن بهادر گورنر بمبئی که با من از قدیم دوست بسی بزرگ مرتبه و فرشته خصال است به وکیل کمپنی در حیدرآباد که نام او گذشت نوشته که با منیرالملک به درستی سخن راند و مرا روانه نمایند و چنان شد. پیدای که منیرالملک توانست کرد این بود که از من کاغذی متضمن بعضی اقاریر گرفت که: «سفارش میرعالم را به هیچ یک از سرداران کمپنی و او را اعانت ننمایی و در سرکار نظام علی خان به هیچ وجه داخل نسازی.» و طرفه تر این است که در ایام بودباش من، هر بلندی و پستی که در آن سرکار می شد، منشأ و محرک مرا می دانست.

از میسر طالبی میرزا ابوطالب خان

تفصیل این مجمل این که در سه ماه قبل از این، نعش حاجی خلیل خان ایلچی

ایران که در بمبئی به‌خانه جنگی ناگهانی کشته شده بود، به‌حکم گورنو جنرل بنگاله به‌بصره آوردند. مستر منستی مأمور گردیده بود به‌عوض اکرام مافات که در حیات او منظور بود، نعش او را به‌بغداد برد و زیارت کاظمین علیه‌السلام کنانیده، به‌سامره و از سامره باز به‌بغداد برد و از آنجا به‌کربلا آورده در نجف اشرف دفن نماید. در اثنای این سلوک لوازم خیرات و انعام خلمه عتبات و ترک سواری نعش، به‌نام کمپنی و شاه ایران به‌عمل آمد و در اخراجات آن کفایت منظور ندارد، و مستر منستی را به‌سبب طول مدت سفر، رفاقت نعش به‌نفس خود ضرور ندانسته، به‌همراه مستر وی، تالی خود که در بصره به‌وزیر اشتهار دارد، به‌بغداد فرستاده مواضعه کرد که چون دور به‌آخر و نعش به‌کربلا رسد، او را خبر دهد تا او از بصره به‌راه فرات، به‌سموات و از آنجا به‌نجف اشرف آمده، به‌حضور خود نعش را دفن نماید. مستر وی نعش را بر کشتی به‌بغداد آورد، به‌تبرک و شأن لایق به‌کاظمین فرستاده منتظر مراجعت نعش در بغداد ایستاد و درصدد این بود که حسب‌الاشاره صاحب خویش رفاقت نعش تا آخر دوره و خرج وافر انکار نماید. عجمیان یهودی‌صفت که به‌خانهٔ مستر جنس آمدورفت دارند از مشاهدهٔ آن‌چنان تعظیم برای نعش یکی از امثال خود به‌مقام حسد برآمدند و خواستند که خللی در آن اندازند. مستر جنس را تخویف کردند که چون تعظیم نعش رافضی از جانب نصرانی در بلاد عثمانی به‌عمل آمد، احتمال دارد که قضات و ارباب فتوای بغداد حکم به‌منع آن نمایند. و چون مستر وی که مبنای آن تعظیم است در خانه تو فرود آمده، تو را نیز در آن ائنا اهانتی رسد. مستر جنس که مردی خفقانی مزاج و برداشت تعب و تبدیل اوضاع مقرری روزمرهٔ خود ندارد سخن آن جماعت را شنیده مشورت از مبالغه در تعظیم نعش و رفاقت مستر وی بر آن منع نمود و گفت که بهتر این است که امر نعش را بر یکی از مسلمانان گذاشته، مستر وی به‌بصره برگردد. و مستر وی اگرچه از طول مدت سفر که در دو ماه به‌سبب سربالایی آب از بصره به‌بغداد آمده بود و دوسه ماه دیگر تا آخر دوره می‌بایست دلتنگ بود، اما حکم گورنو جنرل و مستر منستی را در پیش کرده ممنوع نتوانست شد. مستر جنس که مبالغه در ترک رفاقت مستر وی و مراجعت او داشت، صلاح

در این دانست که خبر وقوع طاعون در بغداد و شهرهایی که عبور نعش بر آن بوده شهرت دهد تا مستر وی را عذر در معاودت به هم رسد. همان عجمیان گواهی دادند، چون با وجود وقوع طاعون مستر وی موافق قانون مستعمره انگلیس خلاف حکم گورنر جنرل می توانست کرد، عزم مراجعت به بصره جزم نمود و نعش را به آقانظر علی، داماد آقانبی، سوداگر مشهور بصره که به حکم قرابت و التماس مستر منستی رفیق جنازه مذکور بود باز گذاشته برگشت. اما چون بدین مکان که من متوقف شدم رسید، مستر منستی که خبر طاعون را شنیده بود، و از بطن کار خبر نداشت، از ترس این که همراهیان مستر وی کسی طاعون به همراه آورده باشد، وی را از دخول در عمارت معقل منع و در این مکان توقیف کرد. چنانچه تا روز ورود من بر کشتیها در آن مکان می گذرانید. آن روز مهمان او بودم و او خبر من به مستر منستی فرستاد.

میر عبد اللطیف خان

در بغداد مسموع شد که آن بزرگ در بمبئی و قصد بصره با نعلش حاجی خلیل خان دارد، امیدوار شدم که در آنجا خواهم دید. در بصره مفصل احوالش معلوم گردید که بعد ورود حیدرآباد منیرالملک نایب آصف جاه که قابو یافته میرعالم بهادر را بی اقتدار محبوس کرده بود، به تقریب خویش محاسبه دروغی برآورده، مدتها توقیف او در آن شهر کرد. بالاخره گورنر جنرل بنگاله و مستر دنکن به جهت میهمانداری ایلچی ایران از آن مخمصه برآورده، بمبئی آوردند. با آنکه حاجی خلیل خان کشته شد، به انتظار ورود ایلچی دیگر خدمتش را در بمبئی نگاه داشته‌اند. حرکت آن والانژاد از بمبئی در این زودبها متصور نیست.

آقا حسن برادرزاده حاجی خلیل خان مرحوم ایلچی ایران مومی‌الیه در قضیه خانه جنگی ناگهانی، از حماقت و خودسری رفقای خان موصوف و تهاون عدم التیام مستر استرچی میهماندار که جوانی به خود مغرور، نکرده‌کار است، در سفر ایران همراه ملکم از نظربازی ایرانیان بر حسن خویش دل‌آزردگی داشت روی داده بود. و پنج‌شش زخم گلوله بندوق برداشته بود، قطع از حیات و ماهها بر فراش، گاهی تجویز قطع پا، گاهی عزم فصل ران او می‌شد. بالاخره به سبب مهارت دکتران فرنگ و نیکوخدمتی عظمای انگلیش که به همگی همت مصروف آن بودند، بی نقصانی به شد و رئیس رفقای حاجی خلیل خان شده، به انتظار این که شاید ایلچی‌گری بدو مفوض شود، در بمبئی توقف داشت. از سرکار کمپنی جیره و مواجب بدیشان می‌رسید و عزت و احترام می‌کردند. آخرش چون سفارت هند به نام آقا محمدنبی سوداگر بصره معین شد، با سایر رفقا عود به ایران کرد. اگرچه از علوم و فر بزرگی بهره‌ای نداشت، اما بسیار آدمی‌وش و نجیب‌اطوار می‌نمود و حرکات و سکناتش ملایم بودند. دومرتبه دعوت چاشت کرد. هر بار در حین نزول

مراتب تعظیم و انسانیت به تقدیم رسانید. دوسه کس از رفقایش بهره‌ای از سخن و طبع شعر داشتند و نادیری سؤالات از اوضاع فرنگ خصوص فریمسن^۱ از من می‌نمودند.

1. Freemason

روضۃ الصفاى ناصرى

جلد نهم

وقایع سنه ۱۲۱۵ هجرى

چون در این سال سر جان ملکم سفیر دولت بهیة انگلستان از هندوستان در زمان فرمانفرمایی مارکوئیس ولزلی مأمور به ایران گشت و بعد از ورود به دارالخلافه طهران به حضور حضرت پادشاه والجاه فتحعلی شاه قاجار مشرف گردید و تکمیل مهمات مأموریت خود را به انجام رسانید، از جانب حضرت شهریارى حاجى خلیل خان قزوینى ملکالتجار ایران به رسالت و سفارت هندوستان مأمور گردید و به همراهی سر جان ملکم روانه مقصود شدند.

وقایع سنه ۱۲۱۹ هجرى

که حاجى محمد خلیل خان قزوینى ملکالتجار ایران به سفارت هندوستان و رفاقت جنرل ملکم بهادر سفیر حکمران هندوستان رفته بود. پس از ورود بمبئی کارگزاران آن دولت قوی صولت مقدم او را محترم شمرده، لوازم تکریم و تحریم به ظهور آورده، او را منزلی مخصوص داده بودند و معادل دویست کس صالونات هندو با چهار تن از ارباب مناصب انگلیس تحریم و کشیک او را تعیین گردیده بود. روزی قریب به غروب آفتاب که فی الحقیقه زوال آفتاب عمر آن سفیر بود، همراهان او به اصطیاد طیور و وحوش تفنگی انداخته به قتل بسیاری از آن حیوانات بی گناه که به ملت اهالی هند و طایفه هندو آنرا زند خوانند و قتل آنان را گناه دانند اصرار کردند. هندیان در مقام ممانعت و مناصحت برآمدند تا کار به مشاجرت انجامید و از همه ملازمان، سفیر ایران از خانه فوقانی قدم بیرون گذاشته که دفع این هنگامه کند ملازمان وی گمان بردند که او به جهت تقویت

چاکران خویش بیرون آمده، ماده مخالفت غلیظ گردید و دست به اسلحه بردند و با صاحب منصب صالادات پای مجادلت پیش نهادند. او نیز گمان خطا برد که عزم محاربه دارند بنیاد مخالفت نهاد و سرباز را بر گرد خود جمع کرد تا از دوسوی کار به نزاع انتزاع یافت و تفنگ انداختن درگرفت و در آن اثنا تیری بر حاجی سفیر فرود آمد و جان را بدرود کرد. حاکم آن شهر چهار نفر کپتان را با دوصد صالادات گرفته مقید نمود و قضیه بر فرمانفرمای هندوستان عرضه کرد. جناب مارکوئیس ولزلی وزیر دولت بهیئه انگلیس و حکمران ممالک هندوستان از این اتفاق عجیبه برآشفته، فی الفور نامه برنگاشته و مستر منستی نام انگلیس بالیوز بصره را با جمعی از معارف هنود و انکلتزه با جامه های سیاه که شعار ماتم و دثار سوگواری است به خلعت پادشاه ذیجاء ایران فرستاد و نامه در چمن سلطانیه و هدایای او را معروض داشتند. و چون او معروض داشته بود که چهار نفر انگلیسی صاحب منصب و دویست کس صالادات هندی را محبوس کرده ام و این امر نه با دلخواه، به حکم قضا صدور یافته و از این قضیه منفعلم و عذرخواه این حادثه عجیبه ام، پادشاه جم جاه ایران دانست که این حکایت به عمد وقوع نیافته و سهواً چنین اتفاق رفته، حکم به رهایی گرفتگان فرمود.

ناسخ التواریخ

جلد اول

تاریخ قاجاریه

و این هنگام فتحعلی بیگ نایب ایشیک آقاسی که به میزبانی ایلچی انگلیس مأمور بود. ایلچی برسد و چند قطعه الماس و چند سنگ آینه و مروحه صندل و عود و دیگر اشیای نفیسه که از فرنگ و هند ایلچی حمل داده بود پیش گذرانید و نامه فرمانگذار هندوستان برسانید. شهریار فرستادگان را نیک بنواخت و حاجی خلیل خان ملک التجار را به ابلاغ جواب نامه و تشیید معاهدات دوستانه به همراه سفیر مأمور ساخت.

و هم در این سال حاجی خلیل خان قزوینی که به سفارت هندوستان برفت، چنانکه مذکور شد بدرود زندگانی گفت. چه آن هنگام که به اتفاق ملکم بهادر ایلچی انگلیس به بندر بمبئی درآمد، وزیر انگلیس دوست تن صالادات از بهر تعظیم او در خدمتش بازداشت، روزی چنان افتاد که یک تن از صالادات بی موجهی تفنگ گشاد داد. سرهنگ ایشان او را به معرض عتاب درآورد. ملازمان حاجی خلیل خان خواستند تا گناه او را عذری تراشند و از سخط سرهنگش خلاصی بخشند. چون طرفین از لغت یکدیگر بی خبر بودند، در میانه هنگامه ها بلند شد و غوغا برآمد. حاجی خلیل خان از خانه بیرون شد که صورت حال بداند و آن فتنه بنشانند. از قضا تفنگی دیگر گشاده شد و گلوله بر حاجی خلیل خان آمد، او را بر جای خود سرد کرد. لارڈ ولزلی وزیر انگلیس چون بدانست سخت غممنده گشت و مستر منستی بالیوز بصره را از بندر ابوشهر طلب داشته، از در معذرت به درگاه پادشاه رسول ساخت و هنگام توقف در چمن سلطانی به محضرت شهریار پیوست و عذر بگفت و مورد اشفاق شاهانه گشت.

آقامحمد نبی بن آقا کوچک شیرازی بطنی فیروزخانم، تولدش هشت ساعت و ربع از شب چهارشنبه بیست و چهارم شهر محرم الحرام سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و سه ۱۱۸۳ هجری (۱۷۶۶) مطابق اودئیل که قمر در برج حمل و شمس در برج جوزا بود.

بهموجب تاریخ سفارت سر هر فرد جنس بارونت به ایران، این فیروزخانم قبل از نکاح به آقا کوچک زن مستر دگل^۱ رئیس کوتی^۲ بصره و بندرعباس کمپنی بهادر هندوستان بود. و از شوهر اول مستر دگل^۱ یک دختر به هم رسید که در انجام تمام دولتش نصیب وی آمد. و این دختر در انگلستان تربیت یافته، با یکی از اعظام انگلیسیه شوهر رفت. و چون دگل^۱ فوت گردید زنش فیروزخانم مسلمه شد و به نکاح آقا کوچک که در آن عصر از اعظام تجار بوشهر به شمار می آمد درآمد و یک پسر و یک دختر آقا محمدنبی و شهربانو خانم بطنیه وی اند. و شهربانو خانم به نکاح حاجی محمدخلیل بن حاجی محمد قزوینی درآمد که نتیجه اش آقامحمد اسماعیل است. و بهموجب تاریخ مذکور از تجارت به آقا کوچک ضررها رسید و دست تنگ شد و آن دختر فرنگی به جهت مادرش پیوسته، امتعه فرنگ می فرستاد.

بیانات تاریخ مذکور با بیانات سرکار فیض آثار بندگان خدایگانی آقامحمد اسماعیل دام ظلّه العالی بهموجب کاغذی که در اینجا عیناً نقل می شود فرق دارد و دختر دگل^۱ همشیره والدّه آقامحمد نبی است.

از پاریس از آقا محمد اسماعیل

به لندن محمد نبی خان نبیره آقا محمد نبی مذکور

به عرض می‌رساند که تعلیقۀ رفیعۀ مورخۀ ۲۶ شهر می را زیارت نمودم و مضامین مندرج مفهوم گردید. لدی بلک^۱ قریب چهل سال است که فوت شده است. ایشان همشیره والدۀ مرحوم محمد نبی خان می‌بودند. و این دو همشیره صبیہ‌های دگلس می‌باشند و دگلس اسم سلسلہ‌ای است از سلسلہ‌های مشهور انگلستان. اسم ولد ارشد لدی بلک، سر فرانسیس بلک^۲ می‌باشد. حالا می‌باید قریب هشتاد یا نود سال عمر ایشان بوده باشد. توپسل کسل^۳ که در دورهام^۴ واقع می‌باشد، از املاک موروثی ایشان است. اگر به‌کسانی که در آن ملک ساکن می‌باشند کاغذی بنویسید و از چگونگی احوال ایشان استفسار نمایید، البتہ از احوال ایشان هر گاه در حیات باشند مستحضر خواهید شد و چنانچه فوت شده باشند از مسکن اولاد ایشان مطلع می‌گردید و اسم ولد دیگر لدی بلک، جنرل رابرت دادلی بلک^۵ می‌باشد. چون ولد ارشد لدی بلک صاحب لقب بارونت^۶ می‌باشد و اسم آن سلسلہ هرساله در کتابی که اسم آن رویال کلندر^۷ می‌باشد چاپ می‌شود و اگر آن کتاب را ایتباع نمایید به‌خوبی از کیفیت مستحضر خواهید شد. والسلام.

به تاریخ بیست و نهم (۲۹) شهر می سنۀ ۱۸۶۷ ع

محمد اسماعیل ابن مرحوم حاجی محمد خلیل خان قزوینی

از پری عرض و ارسال نمود.

سرنامه: به‌منظر فیض منظر عالیجاه رفیع جایگاه دولت و اقبال همراه صاحب والامقام محمد نبی خان دام عزه‌العالی مشرف باد

Mahomed Nabee Khan

Grosvenor Hotel, Victoria Station

Belgrovia, London, S. W.

1. Lady Blake

3. Twisl Castle

5. General Dudley Blake

7. Royal Calendar

2. Sir Francis Blake

4. Durham

6. Baronet

و مستر جنس پیش از قونسولی بصره و بغداد و سفارت ایران مردی بود تاجر پیشه و در زمان حکومت زندیه سنه ۱۷۸۶ به بوشهر و شیراز رفت و با لطفعلی خان زند و میرزا بزرگ دوست گردید و در بوشهر به حاجی محمد خلیل و آقا محمد نبی دوستی پیدا نمود و زبان فارسی را از آخر الذکر آموخت و چون اعلیحضرت جارج سیم^۱ پادشاه انگلستان میخواست که ایلچی یکسر از لندن به ایران بفرستد، او را محض زبان دانی و رتبه رفیع^۲ سری^۳ و باروتی^۳ برداشت و زبان فارسی مایه سعادت بختش گردید و او را در کتابش استاد میخواند و چنین می نویسد که: «وی جوانی است دانشمند و آگاه و از فنون شعر و شاعری باخبر و «قطره» تخلص دارد و خط را نهایت پاکیزه می نویسد.» و در این ایام از جانب حاجی محمد خلیل به وکالت بصره معین و با مستر جنس روانه بصره گردید. و چنین مقرر آمد که از اموالی که به محواله اش می آید حق سعی بردارد. خلاصه از جهت نیک اخلاقی و ستوده اوصافی گروهی از دوستان دورش جمع آمدند. بدین سان یک رشته تجارت وسیعی به توسط جهازات میانه بنادر هندوستان و خلیج فارس گشوده، به نواب میرزا مهدی علی خان حشمت جنگ بهادر وکیل کمپنی در بوشهر و حاجی محمد خلیل در بندر آخر الذکر و ملا فیروز ابن کاوس مؤلف جارج نامه در بندر سورت و میر عبداللطیف خان و محمد علی خان شوشتری در بمبئی و تاجری از جماعت پرتکالیه فرنگ سینور فیلیپ داکروز در کلکته مراسلات و معاملات جاری داشته و امور دنیوی به اش به جایی رسید که در سنه ۱۷۹۴ ع که مستر جنس از بصره عازم انگلستان می شد وی از اعظم تجار آن دیار به شمار می آمد. و از حسن ذات و مکارم اخلاق پیوسته از اولیای دولت علیه عثمانیه عزت و اکرام می دید. و چون دولتش بالا گرفت، به مرور ایام یک نوع میل طبیعی به مداخله امور دیوان و آمیزش با دیوانیان در طبعش جای گرفت. و مستر جنس بر سبیل نصیحت و عبرت چنین می گوید که: «این جور کارها در نظر آدمی هر قدر

1. George III

2. Sir

3. Baronet

درخشنده و فریبنده بیاید من گاهی ندیده‌ام که برای یک تاجر مشرقی به نیکی انجام پذیرد و حتی جان و مالش بر آن پایمال می‌شود زیرا که حکومت‌های شرقیه سرمایه‌های تجاری را که با ایشان سروکار و معاملات دارند، مال خود دانسته و اخذ اموالش را حق و حلال می‌دانند و تمام اموالش را به این بهانه می‌گیرند.»

و در سنه ۱۷۹۸ که مستر جنس به بغداد برگشت مراکب دولت و اجدال آقا محمدنبی را به متنها درجه رفعت و مکت و اعتبار دید و چنین معلوم نمود که در غایت خاطر جمعی و نهایت تعمق ابواب معاملات و مراسلات با دولتهای ایران و روم و حکام آن مرزوبوم گشوده و چون اهالی مشرق زمین همین که بنا شد در امور ملکی مداخله کنند، چه آشکار و چه نهان، صفتهای متضاده سفیری و تاجری را به یکدیگر می‌آمیزند، الا ترکان عثمانی از این قوانین عمومی مستثنی هستند. و در این ایام حاجی محمد خلیل داماد وی بلاشک از اعظام تجار ایران بشمار می‌آمد و بیشتر معاملات و روابط تجارتش با هندوستان بود. و چون به معاودت جنرل ملکم بهادر، فتحعلی شاه می‌خواست که یک ایلچی از ایران به هندوستان بفرستد، شیخ مذکور فوائد متصوره آن را فوراً درک نموده معاملات و مراسلات و سابقه‌اش با درباریان طهران حصول وصولش را به حضرت پادشاه مذکور به سهولت میسر گردانید. و چنانکه در تاریخ جداگانه‌ای سفارت حاجی خلیل خان به هندوستان به سلک تحریر درآمد، اعلیحضرت شهریاری او را به لقب ارجمند خانی و خلعت سفارت مملکت وسیع الفضای هندوستان و استعمال لباس درباری و جیغه و زین و لجام مرصع معزز و مباحی گردانیده رخصت انصراف داد. و انجام نافرجامش به هر کس معلوم است که حاجب تشهیر ندارد.

و چون به تاریخ بیستم جولای سنه ۱۸۰۲ حاجی محمد خلیل خان در بندر بمبئی بلاوصیت و تعیین وصی شهید گردید، یک پسر خردسال محمد اسماعیل نام از وی بازماند بطنی شهریانو خانم و یک زنی حنف خانم و یا به موجب تاریخ سر هرفرد جنس فاطمه خانم ترکیه بصره‌ای. و اموال کثیری از آن مرحوم در بصره و جاهای دیگر نزد هر کس باقی مانده بود که نمی‌دادند. و مأمورین دولت علیه عثمانی به جهت دعاوی حنف خانم در بصره مداخله می‌کردند، تا آنکه حنف خانم

سیم‌بار به نکاح آقا محمد نبی درآمد و مأمورین عثمانی از این به بعد در امورش مداخله ننموده و اموالش را تصرف دادند. و این حنف‌خانم قبل از نکاح با حاجی محمد خلیل خان زن حاجی یوسف پاشا قبطان پاشای عثمانی بود و از این تاریخ آقامحمد نبی به جهت تکمیل امور سفارت که از قتل حاجی محمد خلیل خان ناتمام مانده بود، با دربار طهران بنای مراودات و مراسلات گذاشته و به ملاحظه ناتمامی امور سفارت و دوستی دولتین علیتین انگلیس و ایران چنین مقرر آمد که مهمات سفارت را به وصیش سپارند. و اولیای دولت سابق‌الذکر به وکلای خود دستورالعمل مخصوص به ایران فرستادند که یک شخص امین معتبری که از فر بزرگی آگاه و خیرخواه باشد برای این کار انتخاب نمایند. پس آقامحمد نبی را که در این وقت به شغل ملکه‌التجاری ممالک محروسه پادشاهی مشغول بود انتخاب نمودند و او حسب‌الطلب اعلیحضرت پادشاهی از بصره و راه بوشهر و شیراز به طهران شتافت و شرف بار یافت و مانند داماد مرحومش به لقب ارجمند خانی و خلعت سفارت هندوستان و قیمومیت همشیره‌زاده‌اش و وزات حاجی محمد خلیل خان و استعمال لباس دریاری و جیغه و زین و لجام مرصع وی را مفتخر داشته و به بوشهر و بصره و بغداد معاودت نمود و چهل هزار تومان در این سفر خرج کرد و نواختن کرنای یک لک و شصت هزار روپیه سکه.

صورت فرمان همایون

گرفت خاتم شاهی ز قدرت ازلی قرار در کف شاه زمانه فتحعلی

بسم الله شأنه العزیز

آن که قوه باصره خلافت و غزه ناصیه تاجداری و سلطنت حسینعلی میرزا به عنایات و الطاف پادشاهی معزز و مباهی بوده بدانند که در این وقت عالیجاه رفیع جایگاه عزت و سعادت پناه، مجدت و نجدت و مناعت دستگاه، اخلاص و ارادت آگاه، مُقَرَّب الحُضرت العلیته العالیه محمد نبی خان ملک التجار وارد آستان عدالت ارکان و شرفیاب حضور مهر لمعان و مورد تفقذات و نوازشات بی پایان خسروانه گردیده، بنا بر ظهور قابلیت و آراستگی عالیجاه مشارالیه را به خطاب خانی و شغل ملک التجاری ممالک محروسه و خدمت سفارت سر بلند و قیمومیت عالی شأن سلانته للاعیان آقامحمد اسماعیل و ورثه مرحوم حاجی خلیل خان را نیز به او تفویض و از درگاه معدلت مبانی رخصت انصراف ارزانی فرموده ایم. از این که عالیجاه مشارالیه از دولتخواهان و خدمتگزاران شوکت جاوید اثر و نهایت مرحمت و عنایت درباره او مرکوز خاطر خطیر عدالت گستر و منظور نظر انور آن است که اموال صغیر به معرض تلف در نیاید و تمامی را عالیجاه مشارالیه حسب الشرع انور به نوعی که مصلحت می داند جمع آوری به تاجرین صاحب دیانت داده که از برای صغیر معامله نماید. بنابراین به آن فرزند امر مقرر می شود که مال مرحوم مزبور در هر جا و هر ولایت و محل در نزد هر کس بوده باشد و عالیجاه مشارالیه به آن فرزند اظهار نماید، محصل و آدمی تعیین که تمامی را بدون استماع معاذیر ناموجه وصول و مهمسازی عالیجاه مشارالیه نماید و نگذارد که دیناری تلف شود و اموال مرحوم مزبور در نزد هر کس بوده باشد هرگاه در ادای آن مساهله بورزند عالیجاه مشارالیه به آن

قره‌الین اظهار خواهد کرد. باید حسب‌المقرر معمول دارد و توجهات شاهانه را شامل خود داند در عهده شناسد.

تحریر شهر صفر المظفر سنه ۱۲۱۸ هجریه

و مستر منستی بالیوز بصره که در این اوان از جانب جناب جلالت‌مآب نوئین اعظم مارکویس ولزلی بهادر به جهت ابلاغ تعزیت‌نامه‌ها و تفصیل واقعه قتل حاجی خلیل خان مأمور دربار ایران و به موجب دستورالعمل مخصوصی که از اولیای دولت خود یافته بود محض تسهیل عمل بروات یک لک روپیه به محمد نبی‌خان داد و آخرالذکر به تاریخ بیست و پنجم جنوری سنه ۱۸۰۵ این را در بصره مسترد نمود. سواد آن مطابق اصل رسید مستر منستی مذکور:

This is to certify that 9 have received from Aka Mahomed Nabee Khan, the sum of one lac of Rupees, being the full amount of the pecuniary aid afforded by me to him, as the head of the late mission to the Persia Court. Witness my hand, at Bussora, this twenty-fifth day of January, in the year One thousand eight hundred and five.

Signed: Samuel Manesty

Rupees 100000 or Piastres 135330

سواد مطابق اصل دستخط مرحوم محمد نبی‌خان بر رسید مذکور:

رسید یک لک روپیه که در شیراز و اصفهان برات بمبئی و مدراس و کلکته از عالیجاه مستر منستی گرفته بودم.

در شیراز در محرم ۱۲۱۹ - به دفعات برات بمبئی و مدراس داده. همه قطعه ۴۶۰۰۰ هزار روپیه - ۱۰۰ روپیه ۱۳۵ فروش - ۶۲۱۰۰ فروش.

در شیراز تاریخ مذکور - برات کلکته قطعه ۳۰۰۰ هزار روپیه - ۱۰۰ روپیه ۱۴۶ فروش - ۴۳۸۰ فروش.

در اصفهان تاریخ شهر ربیع‌الاول سنه مذکور - برات بمبئی - ۵۱۰۰۰۰ هزار روپیه - ۱۰۰۰ روپیه ۱۳۵ فروش - ۶۸۸۵۰ فروش.

۱۰۰۰۰۰ (لک) روپیه - ۱۳۵۳۳۰ فروش.

این مبلغ را از بابت قیمت لک روپیه برات که گرفته بودم تمام و کمال به مستر

گردیده بود. و این میرزا ابراهیم آدمی است بسیار خوشحال و به دل نزدیک و شاعری سریع الخیال و همدلی نیکو احوال و صاحب دیوان و مثنویهای مشرق الاشراف و قبله الاعیان و زبدة الاخلاق و انفس و آفاق و گلستان خلیل است. و این دو شعر از اوست:

شکیبا بخش جان ناتوان من تویی بی‌نو

شکیبا چون توانم ساخت جان ناشکیبا را

دام زلف آن دلارام از دلم آرام برد

دل ز آزادی نبرد آن لذتی کز دام برد

و خواجه او انوس ارمنی بوشهری خزینہ دار سفارت آمد. و حین بیرون آمدن ایلچی از خانه منجمین ساعت نیک می‌دیدند و اتفاقاً یک ستاره نحسی پیش روی دروازه خانه مقابل می‌آمد و به طرفی که منجمین حکم می‌کردند، بدبختانه دروازه نبود پس دیوار خانه را شکافته بیرون آمد و سوار جهاز شده روانه مقصد گردید.

چون در تاریخ سفارت حاجی محمد خلیل خان موضع امور مملکتی فیمابین دولتین علیتین و جهت سفارت نواب میرزا مهدی علی خان حشمت جنگ بهادر و سر جان ملکم بهادر علی حده مذکور شد (و آن رفع زمان شاه است که با دوست هزار نفر تا پیشاور رسیده بود و آن مرحوم به اسهل وجهی صورت داده و برادر آن زمان شاه، محمود و فیروز را که در طهران میهمان و امیدوار شاه بودند چهل هزار روپیه داده در ممالک شرقیه زمان شاه فتنه آرا نمود. به نوعی که زمان شاه بیچاره دستپاچه شده به هرات برگشت و از این برگشتن مقصود بزرگ دولت انگلیس حاصل گردید). لهذا به نگارش موضع امور سفارت محمد نبی خان به هندوستان و مقاصد دولتین علیتین انگلیس و ایران بر سبیل اجمال می‌پردازیم.

آنکه در سنه ۱۸۰۲ دولت فرانسه بخصوص رفع روسیه اظهارات شایسته نمود که عساکر ایران و فرانسه متفق گردیده، به دفع روسیه پردازند و هر قدری که از ممالک روسیه ملک بگیرند بالمناصفه مابین دولتین تقسیم شود، وکلای فرانس در ایروان و طهران مقرر آیند. و شاه این اظهارات را نپسندید و شاهرخ خان نامی این نامه را بحضور پادشاه آورد و این را صحیح پنداشته، اتفاقاً معلوم گردید که

ساخته و پرداخته فرنیسیان است که بعد از تخلیه شامات در آن ولایات مانده‌اند و تمام ولایت غربی آسیا را به انواع کارهای فتنه‌انگیز مشوش ساخته و اوتری^۱ و روسو^۲ و پاتلوکولانت^۳ و کارانسز^۴، پیشوایان ایشان حالا فرصت یافته، خیالات باطله فرنیسیان را به حدود ایران رسانیدند. و بعد از رسانیدن کاغذهای مذکور باز به صلاحدید ایشان، هنگامی که اردوی شاهی قریب ایروان بود، شاهرخ‌خان یک کاغذ دیگر روانه ساخته چنین اظهار نمود که: ناپلیون اول^۵ می‌خواهد به اتفاق شاه به روسیه مقابله نماید. و این دفعه عهدنامه شاه عباس صفوی را دستاویز ساختند. و چون فیما بین دولتین فرانس و روس در این وقت دوستی برقرار شد، بر این کاغذ نیز شک می‌رفت، زیرا که دولت ایران به توسط محمد نبی‌خان از مستر جنس بالیوز بغداد معاونت می‌خواست و بنابراین فتحعلی‌شاه اظهارات امپراطور را رد نموده ساکت ماند.

و در تابستان سنه ۱۸۰۵ که فیما بین دولت روس و فرانس جنگ شروع شد کرنل رومین^۶ نامی از جانب ناپلیون با جمعیت زیاد و هدایای گران وارد طهران گردید و چنین اظهار نمود که: «اگر دولت ایران دوستی انگلیسان را که از مقابله روسیه می‌ترسند ترک نماید و با فرنیسیان بیامیزد، ناپلیون وعده ارسال یک سفیری فوراً به طهران و مساعدت لشکر و مال و ارسال یک سپاه بیکران به صوب گرجستان داده.»

و فرستاده شرف بار یافته و فتحعلی‌شاه از وی این سؤالات را نمود: «احوال خوب است؟ احوال بناپرت^۷ خوب است؟ پادشاه را چرا کشتید؟» و مقصود شاه از این سؤالات قتل لویی شانزدهم^۸ پادشاه فرانسه است که پیش از ناپلیون اول پادشاه آن کشور بود و چون هرج و مرج به داخله آن ممالک راه یافت و پادشاهی به جمهوری^۹ مبدل گردید، یازدهم دیسمبر ۱۷۹۲ لویی مذکور را به محکمه عدلیه

1. Outrey

3. Ponlecoulant

5. Napoleon 1st.

7. Bonaparte

2. Rousseau

4. Corances

6. Colonel Romien

8. Louis XVI

اظهار کردند و جوابش این بود که: «حاضریم و می‌آیم، ولی اختیار احضار مجلس را قبول ندارم و به‌قوه جبریه‌اش تابعم» و چون داخل مجلس گردید رئیس از راه انسانیت فرمود: «بنشین» و این نزد شورشیان ناپسند آمد و سؤالات چند از او نمودند. او انکار می‌کرد و وکیلی به‌جهت مدافعه می‌خواست و ترنشه^۱ و تارگه^۲ را می‌نامید. اولی قبول و ثانی این تکلیف را رد می‌نمود و باز به‌قیدخانه‌اش بردند و چون دید که زن و فرزندش را به‌جای دیگر بردند و عاقبتشان نامعلوم است، گریست. و مالزهرب^۳ و دسزیه^۴ و ترنشه پیوسته برای نجات پادشاه سعیها کردند، ولی فایده نبخشید.

و به‌جهت ابلاغ نتیجه مجلس، چون که حکم بر قتل او رفته بود، مالزهرب به‌قیدخانه درآمد و پادشاه را دید که در گوشه تاریکی خزیده، بسیار ملول و پریشان است. این داخل آمد و او برخاست و گفت: «ای مالزهرب حالا دو ساعت است که در این فکرم که آیا در مدت پادشاهیم کی من مستحق چنین جزا و سزای رعیت شدم و حالا که من پیش روی حاکم عادل می‌روم، ای مالزهرب به‌تو می‌گویم که پیوسته من نیکی رعیت را می‌خواستم» و به‌وداع زن و فرزند پرداخته، اضطرابش قدری کاست و بجز رضا و تسلیم چاره‌ای ندید و یک مهر و یک انگشتری و قدری مو به‌رسم یادگار به‌خلعتکار سپرده و از قیدخانه بیرون آمد و به‌سوی قتلگاه که در پاریس واقع و تاکنون به‌نامش موسوم است (میدان لویی شانزدهم) روان گردید.

و چون تیغ سهمگین مرگ بر وی فرود آمد، قصیصی که پهلوش ایستاده بود دستهای خود را به‌سوی آسمان کشیده گفت: «ای فرزند سن‌لویی^۵ به‌آسمان پرواز کن!» و سن‌لویی یکی از ائمه نصاری است.

خلاصه چون فتح‌علی‌شاه از فرستاده ناپلیون نام پول و لشکر شنید ملایم‌تر گردید، این ملاحظه به‌خاطرش راه یافت که آیا دولت انگلیس معاونت پول و

1. Republic

3. Target

5. De Sèze

2. Tronchet

4. Malesherbes

6. St. Louis

لشکر خواهد داد؟ و آیا به موجب عهدنامه ملکم رفتار خواهد نمود؟ و به توسط محمد نبی خان از مستر جنس بالیوز بغداد این سؤالات را نمود و منتظر جواب آمد و به صلاحدید خان موصوف از فرنسیسان دوری می نمود که در این بین رومین در طهران فوت شد و تا وصول رویی^۱ نامی مهمات سفارت ناتمام ماند. و حسب الاشارة خان مذکور مستر جنس نامه های ملایمت انگیز وعده آمیز به طهران می نوشت و شاه را از دوستی فرنسیسان بازمی داشت، تا آن که باز به صلاحدید خان موصوف به جهت تصفیة این امور مستر جنس به اسلامبول شتافت و ایلچی پادشاه خود را که مقیم آن دربار بود به مدافعه فرنسیسان از خواب غفلت بیدار ساخت. و شاه نیز در این اوان نتیجه سفارت محمد نبی خان را به هندوستان و مذاکراتش با حکام آن سامان در بهار ۱۸۰۶ شنید که فرمانفرمای هندوستان مسئله ایران و روس را برای دیرکتران^۲ کمپنی حواله نموده و دو سال تمام است که وزرای پادشاه انگلیس هنوز بر فیصله و انجام این مسئله مشغول مذاکره هستند و هنوز ناتمام است و شاه این را به نظر تعجب می دید و کارگزاران کمپنی در پایان مسئولیت، این امر را بر دیرکتران لندن انداختند. و چون شاه نیز بوی خلف وعده به مشامش می رسید حیران ماند و نامه به ناپلیون نوشته، به مسیو اوتری مترجم سفارت فرانسه که بعد از فوت رومین مقیم طهران بود سپرد و او به آهستگی تمام از طریق بغداد عازم اسلامبول گردید. و میرزا رضای قزوینی ایلچی ایران که مأمور وصول اردوی ناپلیون بود، در راه به وی رسید. و این میرزا رضا همان میرزا رضایی است که در فنکستین^۳ عهدنامه فرانسه و ایران را انعقاد داد و دستورالعملی که از طهران همراه آورده بود این بود که پادشاه ایران به طریق التماس به امپراطور پیش نیامده و طریقه مساوات مسلوک داشته و از هجوم روس به کلی ترس و بیم ظاهر نساخته و به خلاف آن اعلام روسیان را از تکالیف واجبه سلاطین دولتین و دشمن پادشاهان فرانسه و ایران دانسته، ایران از این و فرانس از آن سمت به دفعش پردازند و هرگاه

1. Ruby

2. Directors

3. Fenkestein

فرانسیس عزم نمایند لشکر ایران از راه کابل و قندهار حاضر و آماده گردیده می‌رسند و جهت گذار به هندوستان هرگاه، فرانسیس را یک‌جایی برای موقف و یا مرکز جهازات جنگی در خلیج فارس در کار باشد. در پایان تنبیه رفته بود که عدم رضایت اظهار داشته، بگوید که هر وقت که یک ایلچی معتبری به جهت استحکام روابط دوستی مقیم طهران شد، این مطلب ملاحظه خواهد شد.

و به جهت پیشرفت خیالات ناپلیون هیچ جوابی از این مناسب‌تر نبود و جنگ مشکوکه^۱ ایل^۱ نیز در این هنگام انجام یافت و فرنیسیان برای اعدام قوت انگلیسیه به اطراف شرق و غرب عالم دست‌اندازی می‌کردند. بنابراین یک عهدنامه به موجب میل و خاطرخواه دولت ایران با میرزای سابق‌الذکر بسته و به جهت تبلیغ این خبر و نگاهداری فتحعلی‌شاه به شروط عهدنامه مذکور مسیو جوبرت^۲ نامی را به طریق رسالت به طهران فرستادند. و بعد از چند ماه به جهت انعقاد عهدنامه تیلست^۳ که روابط دول ثلاثه فرانسه و انگلستان و روس را به کلی تغییر می‌داد جنرال غاردان^۴ را به سفارت ایران مأمور ساخت و چنین دستورالعمل دادند که شروط عهدنامه مذکور را تا می‌تواند تخفیف دهد. و این فقره منافی فواید پادشاهی است، زیرا که فقط در این دستورالعمل از خیالات باطله فرنیسیان که مقصود واحدشان استیصال انگلیس و مقابله با ایشان بود ذکری نموده و از مقابله روسیه و ارسال سپاه بیکران به سوی گرجستان و مساعدت پولی به کلی یادی ننموده و باعث مصالحه تیلست بود که اجرای شروط عهدنامه فنکستین به جهت فرنیسیان بعد از مصالحه‌نامه سابق‌الذکر غیرممکن می‌بود.

و چون موضع امور و اصل بنای دوستی انگلستان و ایران حدالامکان در اینجا به رشته بیان آمد، لهذا به بقیه تاریخ سفارت محمد نبی خان می‌پردازیم.

و محمد نبی خان، چنان‌که به نگارش در آمد، از بوشهر روانه و در ماه اکتوبر سنه ۱۸۰۵ وارد بمبئی گردید. و جناب امین‌الملک ممتازالدوله جناتن دنکن غضنفر جنگ بهادر گورنر بمبئی بود.

1. Eylau

2. M. Jubert

3. Tilsit

4. General Gardanne

۱۴ نوامبر ۱۸۰۵ ع

بمبئی کوریر ۱۲ اکتوبر ۱۸۰۵ ع

جهازاتی که برای آوردن جناب محمد نبی خان ایلچی اعلیحضرت پادشاه ایران، مأمور دربار هندوستان، مقرر شده بودند به جهت شدت هوا و امور دیگر به جانب بندر بمبئی وارد شدند و جهانگیر^۱ که حامل آن جناب است روز پنجشنبه همراه جهاز پادشاهی و ویکتور^۲ نام وارد بمبئی شدند. و چون جهانگیر از دور نمودار شد یک جماعتی مشتمل از کلنل ویلسن و مستر گودوین^۳ مترجم فارسی و سید تقی یکی از تجار معتبر ایران و پسر بزرگ مرحوم میرزا مهدی علی خان به جهت تهنیت ورود و سلامتی سفر از جانب جناب گورنر بهادر بالای جهاز رفتند که از جانب سفیر پیرسند که کی خیال پایین آمدن دارند.

از قراری که می گویند آن جناب نزولشان را، تا آن که تمام لوازمات شایانی که برای ملاقات گورنر بهادر مهیا و آماده شود و موافق عظمت و شأن و جلال نمایان دربار ایران باشد، تا چند روز به تعویق خواهد انداخت.

۲۱ نوامبر ۱۸۰۵ ع

بمبئی کوریر ۱۹ اکتوبر ۱۸۰۵ ع

ساعت ۹ دیروز که مقرر آمد که ساعت مبارکی است برای نزول جناب محمد نبی خان، ایلچی اعلیحضرت پادشاه ایران مأمور دربار حکومت هندوستان، یک جمعیتی مشتمل از صاحبان عظام امثال: سکرتری حکومت و کلنل اسپرای^۴ فوج ۷۷ پادشاهی و حکمران دریا (دریاییگی^۵) و رئیس توپخانه لفتنت کلنل ویلسن بزرگ سپاهانی است که به جهت سلام و احترام در خانه آن جناب مأمور است و کوارتر ماستر جنرل^۶ و آجودان جنرل و تون میجر و مستر گودوین میهماندار

1. Jehangir

3. Mr. Goodwin

5. superintendent of Marine

2. Victor

4. Colonel Spry

6. The Quarter Master General

ساعت هشت بهجهانگیر بالا رفتند که آنجناب را دعوت نزول داده و در یک بندربوت که زیب و زینت داده‌اند، تا کناره همراهی نمایند. و بندربوت ثانی بهجهت سواری داماد سفیر نظرعلی‌خان و بندربوت سیم برای بندگان گزیده آنجناب و بندربوت چهارم برای دسته مطربان و کرناچیان و بندربوت پنجم بهجهت موسیقی فرنگی.

بعد از آنکه جماعت مذکور بهقدر نیم ساعت بالای جهاز توقف کردند، فرستادگان گورنر بهادر بهاطاق مخصوص درآمده و بهنام و مأموریت یکانیکنان بهجناب سفیر معرفی شدند و بعد از آنکه تعارفات لازمه اینچنین مجلسی از طرفین بعمل آمد. و چون ساعت مبارکی که برای نزول سفیر مقرر شده بود در رسید، آنجناب چنین اظهار داشت که: «از جهانگیر باید پایین رفت.» لهذا حکمران جهانگیر را طلب داشته از راه مهربانی در کمال نرمی از احترامات که در عرض راه از حکمران نسبت بهاو ظاهر شده بود شکرها نمود. پس آنجناب با جماعت مذکور از جهانگیر پایین آمدند، الا تون میجر و داکتر جکس^۱ که از بوشهر همراه خان موصوف آمده بود. و تون میجر با نظرعلی‌خان در بندربوت ثانی سوار شدند و این بوتها در کمال نظام از جهانگیر روانه و بوت سفیر پیش از همه روان و از پیش روی جهازاتی که در بندر ایستاده‌اند، که آنها را در نهایت نظام ایستاده کرده بودند، گذشته. برای آنکه هر کلام علی‌حده چنانکه می‌رسد بهایلچی شلیک سلام نمایند. این امور به‌آیین ظریف که بهدرستی انجام داده شد ختام یافته و تأثیرات نیکو بخشید.

و چون وارد بندر گردید، حکمران دریا و بندر و کرنل کولمن^۲ فوج ۸۴ پادشاهی و داکتر موار و کرنل مکری^۳ فوج ۸۶ پادشاهی و حکمران سفینه جنگی ویکتور نام و مستوفی عمومی افواج پادشاهی و محاسب عمومی^۴ و مدیر گمرک و کپتان فریزر^۵ مصاحب جنرل بنگال و بریگد میجر^۶ پادشاهی و مصاحبان گورنر

1. Dr. Jukes

2. Col. Coleman

3. Col. Mackrey

4. The Accountant General

5. Captain Fraser

6. Brigade Major

بهادر، پیش آمده پذیرایی کردند و تکالیف معرفی را میهماندار به عمل آورده، جناب سفیر بر پالکی سوار شده به خیمه‌ای که بر موضع بمبئی گرین^۱ نام، یعنی سبزمیلان بمبئی، برای سفیر زده بودند روان شد و اتباع نیز از عقب ایشان روان شدند و به وصول خیمه دریاییگی و جنرل وادینگتن و کرنل ویت لاک^۲ فوج ۷۷ پادشاهی و ناظر عمومی محاسبات و اعضای شورای کمپنی^۳ و مستر چارلز فارس (بانی کوتی تجارتی فارس، کمپنی مشهور) پیش آمده ملاقات کردند و هریک علی حده به نام و نشان معرفی شدند. پس دریاییگی مذکور چند قدم پیش روی چادر آمده، ایلچی را به سوی کوچ نشین برده نشاند و خود هم نشست و دیگران نیز هر کس به جای خود نشستند و خان داماد و میرزایان دفتر و غیره و غیره و این خیمه کار ایران است و حاشیه‌ها دارد و این مناظر روی هم رفته نهایت آراسته و زیننه است و ایلچی از مشاهده این احوال و این مردمان محترم که هاله وار دورش را گرفته اند اظهار امتنان نموده و از طرف صاحبان نیز تهنیت ورود به عمل آمد. و چون اعضا و اسبان سواری همگی آماده شدند، جناب ایلچی با اتباع برخاسته و از خیمه بیرون آمده و سوار اسب شد و اتباع نیز متابعت کردند و اسبان سواری همراه دارند و بدین هیئت از میان کوچه‌بندیهای افواج ۷۷ پادشاهی به طرف کوچه چرچ گیت^۴ روان شدند.

و پیش روی سواری ایلچی، دسته مطربان و کرناچیان و عقبش تخت روان و بعد از آن یدکهای اسبان آن جناب با جلوداران و یدکهای سرکاری و پالکی تعارفی گورنر بهادر و یساولان و میهمانداران و چویداران و شاطران و بعد از ایشان خان موصوف و داماد خان و صاحبان عظام و میرزایان و غلام شاهیان و غیره و غیره و غیره.

و خارج کوچه‌بندیهای افواج پادشاهی، سپاهیان پولیس^۵ راه را از تماشاگران و مردمان صاف می‌کردند و بدین طریق تمام کوچه‌ها تا چنچ پوگلی^۶ یک کوچه‌بندی واحد بود.

1. Bombay Green

3. The Members of Council

5. Police Force

2. Colonel Whitelock

4. Church gate street

6. Chinch-pogli

و چون ایلچی به خانه‌ای که قبل از ورود برایش مهیا و آماده ساخته بودند، تخمیناً ساعت یازده، رسید و دسته‌های سپاهیان که به جهت احترامش مقرر شده بودند بیرون آمده و صف احترام بسته سلام نظامی می‌دادند و ایلچی و صاحبان و همراهیان از اسبها پیاده شدند و به مجلس پذیرایی رفتند و در آنجا به تعارفات رسمی پرداختند. و چون همگی نشستند، ایلچی فرمان داد تا شربت و شیرینی بیاورند. مگر صاحبان مذکور، چون از زحمات صبح در صورت ایلچی احوال خستگی مشاهده کردند، محض آنکه آنجناب از خستگی برآیند و قدری پیاسایند، بالاتفاق رخصت انصراف طلب داشته، آنجناب نیز در کمال نرمی قبول فرموده و ایشان رخصت انصراف یافته بیرون آمدند.

و ایلچی لباسش نهایت اعلی و زینده و زیتهای گرانبها پوشیده و درخشان نمایان بود و همراهانش نیز در غایت ممتازیت ایرانی آراسته. و اسبان یدک گورنر صاحب بهادر و صاحبان عظامی که آن روز همراهی کردند نهایت نمایان برآمدند. و ازدحام فرنگی و بومی به حدی بود که گویی تا به خانه آنجناب یک جمعیت واحد وصل بود و سلام و غایت احترام درباره این اجنبی عالی‌شان که این چنین موجب تعجب و تماشای ایشان شده بود معمول داشتند.

۲۸ نومبر سنه ۱۸۰۵ ع

بمبئی کوریر - ۲ نومبر سنه ۱۸۰۵ ع

روز پنجشنبه گذشته جناب گورنر بهادر به بازدید جناب ایلچی اعلیحضرت پادشاه ایران، مأمور دربار حکومت هندوستان، رفت.

ساعت ده صبح تمام صاحبان مناصب پادشاهی و کمپنی از اهالی سیف و قلم و دریا و خشکی در سرای گورنر بهادر به جهت همراهی گورنر بهادر به خانه ایلچی که در چنچ پوگلی واقع است جمع آمدند.

و قدری از ساعت ده گذشته سواری گورنر، منع شلیک نوزده تیر توپ از توپخانه هارنبی باتری، از سرای حکومت بیرون آمدند و با سپهدار سپاه سوار کالسه شده، بدین قرار سواریشان روان گردید: سواران با طبل و علم، صوبه داران سپاهیان، ۳۰ نفر سپاهیان، نیزه داران، پالکی سواران، علم برداران، نیزه داران، ۳۰ تن سپاهیان، ۱۸ رأس اسبان یدک و جمعداران سپاهیان، پنجاه تن سپاهیان، دسته

موسیقی، چوبداران، مصاحبان گورنر بهادر، کالسکه مستر کاکرین^۱، کالسکه مستر لشمیر، کالسکه جنرل نیکالز^۲، با اتباع ناظر بحریه و ۳۰ کالسکه صاحبان عظام. و تمام راه پولیس تا چنچ پوگلی صاف می ساخت و از کوچه که رو به خانه سفیر می رود، سپاهیان فوج پنجم بیرون آمده، کوچه بندی کردند. و چون سواری مذکور از میانه آنها گذشته به طرف خانه ایلچی پیچید، سپاهیان مذکور به گورنر سلام نظام می دادند.

تخمیناً ساعت یازده و نیم سواری مذکور به چنچ پوگلی رسید و به اشاره ساز، وصولش را خبر دادند و از کرنا و دسته موسیقی جناب ایلچی جواب یافتند و چون کالسکه گورنر به در خانه ایلچی ایستاد، خان داماد و میرزایان به ملاقات گورنر بهادر پیش آمدند و خود آن جناب بر سطح بالای پله ها به گورنر بهادر ملاقات کرده، دست داد. و محض اعلان این ملاقات مسرت علامات شلیک نوزده تیر توپ سر دادند که صبح همان روز توپها را برده به چنچ پوگلی گذاشته بودند. و فوراً ایلچی گورنر را به مجلس بزرگ برده، روی کوچ به دست راست خود نشانید و طرف راستشان رکارد^۳ نشست و اعضای شورا و صاحبان عظامی که همراه آمده بودند نشستند و هر کدام که داخل می آمدند به ایلچی سلام داده و هر کسی به جای خود می نشست. و طرف چپ ایلچی دو پسرهای مرحوم میرزا مهدی علی خان (نواب میرزا مهدی علی خان حشمت جنگ بهادر وکیل سابق کمپنی در بوشهر) بر کرسیها نشستند و میرزایان و نوکران برگزیده خان موصوف.

و بعد از پرداختن مراسم تعارف، گلاب و قهوه و قلیان آوردند و بعد از آن شربت و شیرینیهای ایران بر مجموعه های نقره حاضر کردند. و این ضیافت از جانب ایلچی در کمال نرمی و اعتنا درباره میهمانان به عمل آمد و از این قبیل انتظام و آداب که این اعمال شایسته به انجام رسید حسن و آداب انتظام ایرانی را به اعلی درجه خوبی به نظر میهمانان جلوه داد. و بعد از انجام این اعمال، گورنر را

1. Mr. Cockran

2. General Nicols

3. Recorder

ایلچی به خلوت برده تا نیم ساعت با همدیگر صحبت داشتند و مجلس به پایان آمد و گورنر نیز با همان احترامی که آمده برگشت.

و نظام و تکلفات و انتظام عمومی و اجرای سواری به عهده کسانی که این امر محول شده بود، موجب نهایت تحسین آمد. و قبل از ورود کالسکه گورنر بهادر، جمیع اینها از پیش روی ایلچی و اتباعش به نظام گذشتند. علی الخصوص حرکت اسبهای یدک به آواز موسیقی «پادشاه سلامت بادا» از دسته موسیقی سربازان فرنگی تأثیرات بسیار نیکو داد و شاید که مایه حیرت ایلچی گردیده باشد که آیا در این جزیره و در این عرصه قلیل که به کلی مہیای پذیرایی چنین ایلچی نبودند، اسبابی که مقارن عظمت و جلال ایران باشد یافت گردد.

خلاصه کمال عزت و احترام در حقش مرعی داشته و در مدت اقامتش مہربانیها می کردند. و منجمه تشریفاتش یکی این بود که یک روزی او را به تماشای جهازات جنگی بردند و شلیکها کردند و جهازی که پنجاهزار روپیه بهایش بود در این تماشا به ضرب گلوله سوزانیدند و در نظر ایشان عظمی نداشت. و روزی دیگر به سان سپاهش بردند و سواره و پیاده و توپخانه در آنجا مشق می کردند.

پنجشنبه ۲ جنوری سنه ۱۸۰۶ ع

بمبئی کوریر - هفتم دیسمبر سنه ۱۸۰۵ ع

روز جمعه بیست و نهم این ماه یک سان عظیم^۱ از افواج اینجا به عمل آمد. محض احترام جناب ایلچی ایران، تخمیناً ساعت سه بعد از ظهر، افواج اینجا مابین دروازه های کلیسا و بازار^۲ بیرون آمدند. توپخانه به طرف راست و فوج ۵۴ پادشاهی به طرف چپ آنها و افواج ۲ و ۳ هندوستانی بعد از آنها و بعد از ایشان فوج ۲۸ پادشاهی و فوج سد بند. و اول دسته فوج پنجم هندوستانی قرار گرفتند و فوج ۷۷ پادشاهی چپ آنها صف کشیدند.

تخمیناً ساعت چهار عصر جناب ایلچی ایران مع صاحبان به میدان سان وارد

شدند و یک تخت مخصوصی برای پذیرایی ایشان ساخته بودند و از طرف جناب گورنر بهادر و سپهدار کل^۱ با مصاحبان عندالدخول رسم پذیرایی به عمل آمد و علم انگریزی برافراشتند و ۱۹ تیر توپ از توپخانه مذکور شلیک سلام سر دادند و تمام افواج سلام نظام دادند پس، تمام سپاه منظم به دسته‌های منظم آراسته، از پیش روی جناب ایلچی به نظام گذشتند و سرداران سپاه یک‌یکان چون می‌رسیدند به موضعی که ایلچی نشسته بود سلام می‌دادند و به هنرهای مصنوعی آداب و اصول جنگ می‌پرداختند و کمال تعلیم از حرکاتشان ظاهر بود و بعد از آن آمده به جای خود صف کشیدند و بعد از آن توپخانه بنای آتش فشانی نهاد و به افواج پیاده نیز سرایت کرده، بنای آتش فشانی نهادند و بعد از آن به اصول جمع و تفریق سپه‌کشی بنا نهادند و پس از آن به شکل‌های مختلف بیرون آمده و صف واحد درازی کشیدند و بعد از آن به قدر ۱۲۰ قدم پیش آمدند و در آنجا ایستادند و حکم گشاده یافته و سلام عمومی دادند و بزرگان لشکر با شمشیرهای برهنه یک‌یکان سلام می‌دادند و برگشته، بعد به تعجیل از پیش روی جناب ایلچی گذشته و این سان به پایان رسید.

و از قراری که می‌شنویم جناب ایلچی بر این موقع ممنونیت بسیار اظهار کرده و جماعت کثیری از بومی و فرنگی در آن روز جمع آمدند.

و چون جناب ایلچی می‌خواست که از میدان بیرون بیاید توپخانه شلیک سلامی داد و شب آن روز یک شام بسیار اعلایی سپهدار کل به ایلچی داده، اکثر عظمای شهر در آن مجلس موعود بودند و بعد از انجام شام به یاد این نامها باده نوشیدند:

پادشاه - اعلیحضرت فتحعلی شاه پادشاه ایران - ملکه و خاتنان پادشاهی - مارکوئیس کارنوالیس^۲ فرمانفرما و سپهدار کل عساکر هندوستان - لارده بارهام^۳ و قوه بحریه - دیوک یارک^۴ و سپاه فتح سپاه بری و بحری - کمپنی هندوستان^۵ - سر

1. Commander-in-chief

3. Lord Barham

5. East India Company

2. Marquis Cornwallis

4. Duke of York

جارج بارلو بارونت^۱ - فرمانفرمای هندوستان^۲ - گورنر بمبئی - کرنل ها و سپاه - سر ادوارد پلو^۳ - و قوه بحریه هندوستان و دسته موسیقی نیز حاضرین را به آوازه‌های مناسب محظوظ می‌کردند. و از ایرانیان کسی که با وی معروف باشد در بمبئی نبود، سوای سید تقی جد سید حسن حاضر پسر مرحوم سید هادی و میرزا محمد علی خان شوشتری معروف به میرزا کربلایی وصی مرحوم میر عبداللطیف خان شوشتری برادر میرعالم بهادر وزیر نظام دکن و میرزا محمد علی خان موصوف. وقتی که محمد نبی خان از بوشهر در سنه ۱۸۰۴ شیراز می‌رفت در خانه میرزا مهدی علی خان حشمت جنگ بهادر به او برخورد و به او گفت که: «من شیراز می‌روم، هرگاه کاری در شیراز داری بگو» او گفت: «هرگاه کاری باشد بلاشک به شما زحمت خواهم داد» و وداع نمودند و آقامحمد نامی بهبهانی ده ماه بعد از سفر محمد نبی خان به کلکته بمبئی آمد و این از دوستان آقامحمد اسماعیل بن حاجی محمد خلیل خان است و واقعه قتل حاجی محمد خلیل خان مذکور را از انگلیسیان پیوسته مد نظر داشته، نهایت مواظبت و کمال دقت درباره اتباع محمد نبی خان و سپاهیان کمپنی و اهالی بمبئی می‌نمودند تا نزاعی و خلافتی میانه ایشان واقع نشود. تا آنکه یک‌روزی اتفاقاً مابین مستر ریمنگتن^۴ نامی و یکی از نوکرهای ایرانی او گفتگویی واقع شد و سابق‌الذکر یک چابکی به او نواخته و رفته‌رفته این خبر به گوش جناب جلالت‌آب نوئین اعظم فرمانفرمای کشور هند رسید و مسئله مذکور موجب مذاکره و مراسله مابین سفیر و گورنر بمبئی و فرمانفرما گردید. و به موجب قلمهای سیم و چهارم کاغذ ادمانستن سکرتری بنگاله و فرانسس واردن^۵ سکرتری بمبئی مورخه ۱۶ جنوری سنه ۱۸۰۶ از قرار ذیل است:

فصل سیم - بخصوص مقدمه مستر ریمنگتن جناب فرمانفرما چنین می‌فرماید که نواختن چابک مذکور به یک ایرانی نهایت نالایق و حق نواختن را نداشته و مسئولیتش بر خود اوست و این از کاغذ ۲۵ نومبرش ظاهر است و باید از اول

1. Sir George Hilro Barlow, Baronet

2. Governor General of India

3. Sir Edward Fellow

4. Mr. Remington

5. Francis Warden

کار ملاحظه نتیجه این امر را نماید خصوصاً به اتباع سفارت ایران نزاعش به کلی ناگوار است. زیرا که این عمل باعث برهم خوردگی خواطر ایرانیان گردیده و آینده موجب خصومت و عدم اتفاق و اتحاد میانه دولتن علیتن می گردد.

فصل چهارم- جناب فرمانفرما حکم نامه گورنر کونسل مورخه ۲۸ ماه را نهایت پسند فرموده، می فرماید که از جناب فخامت نصاب اجل ایلچی ایران، مستر ریمنگتن عذر بخواهد و ضارب به مضروب جزای نقدی بدهد. ولی حکم نامه فوق را ضارب قبول نمی نماید و گورنر این را یک مسئله شرعی نموده، از وکیل سرکاری رأی می خواهد که ضارب را چگونه به ترضیه دادن و جزای نقدی مجبور سازد.

بالآخره مستر ریمنگتن مذکور به ادای جزای نقدی مجبور گردیده و در غایت انکسار عذر خواسته و گورنر دنکن حین توقف بمبئی بالها و میهمانیها و چراغانهای نمایان بهی داده، رسم دادن و گرفتن نفایس و تحایف هندوستان و ایران از جانبین بعمل آمد و منجمله آن یک نسخه دیوان خاقان بر سبیل تعارف برای گورنر فرستاد و در مقابل آن یک نسخه سیاحت نامه دنون^۱ را به اصرار گورنر برای ایلچی با مبلغی گزاف فرستاد. و حسب فرمان جناب فرمانفرما ۲۵۰۰۰۰ روپیه مستر گودوین میهماندار بهخواجه اوانوس خزینه دار سفارت رسانیده، رسید گرفت.

و از کاغذهای میهماندار مذکور به نام گورنر بهادر چنین معلوم می گردد که خان موصوف، از کثرت خدم و حشم و اسبان و قاطران، گاهی در عمارت و گاهی در خیام که در سبزمیدان بمبئی زده بودند می ماند و خیمه اش کار ایران و بهقه های طلا و علمهای شیر و خورشید آراسته است. و چون از دهم جنوری سنه ۱۸۰۶ به عزیمت کلکته مصمم گردید، چنین مقرر آمد که خدم و حشم از هفدهم ماه مذکور نقل مکان نموده و از عمارات پنج پوگلی به خیمه هایی که در میدان برای ایشان حاضر و آماده ساخته بودند رفته، حاضر سفر شوند. و به تاریخ

۲۰ ماه مذکور همگی سوار جهازات شوند و به جهت ایصال بعض مکاتیب و ابلاغ خبر بر آقا نظر علی خان داماد حکم رفت که بر یکی از جهازات خود خان موصوف، شان^۱ نام سوار گردیده روانه بوشهر شود و حسب الامر فرمانفرما گورنر بمبئی از امیرالماء پادشاهی چنین خواهش نمود که جهانگیر را که حامل آدمیرال و رافع بیرق پادشاهی است برای سفر کلکته سفیر حاضر و آماده سازد و به جهت اتباع و احمال و اقبال و اسبان و قاطران، جهازات گورنر دنکن و الیزا^۲ و جونو^۳ نامان معین آمدند و بخصوص اجرای مراسم استقبال و تشریفات کلکته فصل ۱۷ کاغذ فرمانفرما مورخه ۱۶ جنوری سنه ۱۸۰۶ به موجب ذیل است:

به ورود کلکته کمال عزت و احترام که شایسته مراتب اصول دوستی و روابط اتحاد جاریه فیما بین ملتین است دربارهاش معمول داشته و به همان امتیازات و احترامات که سر جان ملکم ایلچی انگلیس از دولت ایران در طهران می یافت، او نیز در بنگاله از جانب دولت بهیه نایل خواهد شد.

و حسب فرمان آدمیرال مذکور، جهانگیر را مخصوص سواری سفیر مع یک دونما که عبارت است از چندین جهازات جنگی پادشاهی به جهت همراهی و حراست جهانگیر حاضر و آماده گردانیدند و خان موصوف بعد از توقف چهار ماه و نیم مع تعظیم و تکریم و مشایعت گورنر دنکن و صاحبان عظام و مأمورین گرام و با شلیکهای کناره و دریا، صبح یوم جمعه ۱۴ فبروری ۱۸۰۶ با جمیع خدم و حشم و اعضای سفارت به معیت آدمیرال پادشاهی و کلنل ویلسن و داکتر جکس سوار جهاز گردید و چون در مدت توقف بمبئی بعض سؤالات بخصوص واقعه ناگوار شهادت حاجی محمد خلیل خان مرحوم از حکومت بمبئی نموده، لهذا گورنر بهادر یوم مذکور بعد از حصول جوابات کلکته جوابش مرقوم و ارسال داشته که به موجب ذیل است:

همواره ساحل وجود دوستی نمود عالیجاه معلی جایگاه رفعت و ابهت و

1. Shannon

2. Eliza

3. Juno

جلالت پناه شوکت و حشمت و ایالت دستگاه صاعد مصاعد عز و اقبال عارج معارج موهبت و افصال عارف رموز دین و دولت واقف اسرار ملک و ملت شمساً لسماء الرفعة والمجد والعلی خان دریادل کوموقار کثیرالاقتدار مؤتمن الدوله العلیه العالیه مقرب الخاقان محمد نبی خان ملک التجار شیرازی سفیر ایران دام شوکته و اجلاله العالی که لنگرگاه سفاین شوکت و اقبال و منزل مراکب دولت و اجلال است، از ورود جهازات نفیس الامتعه فرحت و نشاط و وصول کشتیهایی کثیر الاقمشه مسرت و انبساط رشک نگارخانه چین و غیرت بنادر روی زمین باد بمنه وجوده.

بعد از ترقیم صفایح اخلاص و دوستی و پس از تنظیم مراتب اختصاص و یک جهتی بر ورق مودت و صفحه الفت، ارقام می نمایند که دیروز بعد از سوار شدن آن مهربان بر جهازات خطوطهای بنگاله مشعر بر بعضی احوالات سفارت آن عالیجاه رسیده. اکثر مدعا و مضمون آن در جوابات و سؤالات آن اعتضاد مخلصان که بالمواجهه گوش گذار گردیده مندرج یافته، لهذا متصدع این معنی می گردد، یعنی که در باب آن سؤال که از وفات حاجی محمد خلیل خان مرحوم میروور بوده است که آن معالی جایگاه بهزواید جواب مرقوم الصدر حال آگاه و مطلع شوند که منجمله مدارج سؤال قلم مزبور وجه من الوجوه باقی حاجت استفسار نمانده، بلکه کیفیت آن بالکل به اتمام رسیده. چنانچه از روی حقیقت نفس الامر سرگذشت آن مقدمه سرکار کمپنی انگریز بهادر از هر جهت الزام آن بری الذمه و بدان ذریعه خرجی که باشد، همواره از جانب کمپنی انگریز بهادر خارج از منظوریات و بیرون از ممکنات بوده آمده، بلکه برعکس علوی همت و بلند مرتبت شوکتین علیتین طرفین متصور زیاده از این چه ارقام شود. ایام بهجت و شادمانی و اوان عشرت و کامرانی ملام و مستلیم در ترقی و تزاید باد برب العزة والعباد.

مورخه ۱۶ فیروزی سنه ۱۸۰۶ ع
مطابق ۲۷ شهر ذیقعد سنه ۱۲۲۰ هجری

و مستر منستی بالیوز بصره در همان روز از کلکته وارد و از گورنر بهادر به جهت وداع سفیر رخصت یافته، بالای جهاز رفت و بدین جهت روانه‌گی جهازات به ساعت سه بعد از ظهر فردا افتاد و تا یک روز دیگر ساعت چهار عصر خان موصوف را نگاه داشته، پس وی چهار گذشته وداع نموده، پایین آمد و خان موصوف در جهانگیر و سایر جهازات جنگی به عزت و اقبال مع آدمیرال عصر شانزدهم ماه فیروزی سنه مذکور روانه کلکته شدند و به جهت وقوع بعض حوادث مانند حادثاتی که در عهد چارلز ثانی^۱ باریافتن لارد کاستل مین^۲ [ریاضی‌دان و دیپلمات که همسرش معشوقه چارلز دوم بود] را به‌دربار روم^۳ به تأخیر انداخت، باریافتن محمد نبی‌خان نیز تا چندین ماه به تأخیر انجامید.

از کلکته گزرت^۴ سیم اپریل سنه ۱۸۰۶
بیست و هفتم مارچ سنه ۱۸۰۶

به تاریخ ۲۹ مارچ، جهانگیر که حامل جناب محمد نبی‌خان، ایلچی اعلیحضرت پادشاه ایران مأمور دربار حکومت هندوستان است، با جهازاتی که احتراماً لذاته همراهی کرده‌اند و حامل اتباع و اسبان و احمال و اثقال آن جناب است، گورنر دنکن و الیزا و جونو با فاکس^۵ نام جهاز جنگی پادشاهی از بندر بمبئی وارد رودخانه شدند و کرنل ویلسن و داکتر جکس نیز با آن جناب از بمبئی آمده‌اند به‌ورود جناب ایلچی به‌لنگرگاه الماس^۶ مستر اسمیت میهماندار تا خیلی راه به استقبال شتافت و همراهی نمود. و جهازهای سواری خود جناب فرمانفرما سوناموکی^۷ نام و شارلت^۸ نام را به جهت سواری ایلچی به‌لنگرگاه الماس فرستادند

1. Charles II

3. Rome

5. Fox

7. Soonamooke

2. Lord Castlemaine

4. Calcutta gazette

6. Diamond Harbour

8. Charlotte

و به تاریخ چهارم جناب سفیر بر سوناموکی سوار گردیده، به تاریخ ششم، عصر چهارشنبه وارد شده محاذی میدان کلکته لنگر انداخت.

و فردایش هنگام طلوع آفتاب هفده تیر توپ از قلعه کلکته شلیک سلام دادند. فورت ویلیام^۱ و یک جماعتی در آن وقت مشتمل از کرنل ریچاردسن^۲ مصاحب جنگی فرمانفرما و کرنل کل کرافت^۳ تون میجر و کرنل ویلسن و کپتان کامک^۴ و بارلو مصاحبان فرمانفرما به جهاز سوناموکی برآمده و از جانب فرمانفرما، به نام نامیش به ورود کلکته به جهت ابلاغ سلام و تهنیت ورود به خدمت سفیر رسیدند.

و چون دیروز نواب فرمانفرما صبحی به جهت نزول ایلچی مقرر کرده اند، صاحبان عظام باز به کشتیهای کوچک فرمانفرما سوار گردیده، برای آوردن ایلچی به سوناموکی بالا رفتند. و میان ساعت شش و هفت جناب ایلچی با جماعتی از صاحبان عظام و مأمورین گرام با شلیک ۱۷ تیر توپ از بندر مخصوص گات^۵ فرمانفرما پیاده شدند و جناب جنرل سر اوئن بیلی^۶ سپهدار کل با جمیع سرداران علاقه بنگاله و مستر برون^۷ چیف سکرتری^۸ حکومت و مستر ادمانستن سکرتری سرکار در امور ملکیه و داخله و خارجه و فارسی، برای ابلاغ سلام و تهنیت ورود و استقبال از جانب جناب فرمانفرما پیش آمدند.

و بعد از ورود کناره، جناب ایلچی همراه صاحبان موصوف به خیمه‌ای که برای پذیرایش قریب گات مذکور زده‌اند رفته و بعد از اندک آرامی و قیام میجر جنرل اوئن بیلی و دیگران به قلعه برگشتند و ایلچی سوار پالکی شده، با مصاحبان و میرزایان و اتباع و خدم و حشم و صاحبان که به استقبال مأمورند، از میان قلعه کلکته به طرف خانه که به جهت نزولشان ترتیب داده‌اند روان شدند و جمیع افواج قلعه کلکته بیرون آمده، از طرفین کوچه‌بندیها کردند، ایستادند از دروازه آبی^۹ گرفته

1. Fort William

3. Col. Colcraft

5. Ghat

7. Mr. Brown

9. water gate

2. Col. Richardson

4. Captain Camac

6. General Sir Ewen Baillie

8. chief secretary

تا به دروازه چورنگی^۱ صفها کشیده، سلامهای نظامی می دادند.

و در آخر گریزگاه قلعه مذکور سواران مخصوصه^۲ فرمانفرما سواره از طرفین صف کشیدند و بعد از آنها سوارهای سفیر و یدکها و تخت روان و کرناخانه جناب ایشان بر روی قاطرها به طرف دیگر سوارهای فرمانفرما کالسکهها و کالسکه مخصوص میرزایان.

امروز صبح ساعت یازده یک جماعتی مشتمل از میجر جنرل سر اوئن بیلی با اتباع مستر برون چیف سکرتری، مستر ادمانستن سکرتری ملکی و مخفی و خارجه و فارسی، لفتننت کرنل ریچاردسن مصاحب حربی فرمانفرما و کپتان گال^۳ حکمران سواران مخصوصه فرمانفرما در کالسکه فرمانفرمایی پیش می آمد، با یک دسته سوارهای مذکور به جهت تقدیم تهنیت ورود سفیر.

بالآخره به تاریخ ۲۸ ماه اپریل سنه ۱۸۰۶ رسم باریافتن به عمل آمد و در میانه مأمورین طرفین مذاکرات امور ملکی کمتر به میان آمد. اول فقره معاونت مقابله روسیه و اجرای شروط عهدنامه ملکم بود و این چنانکه مذکور شد مسئولیتش را فرمانفرما بر دیرکتران کمپنی انداخته و این مسئله تحت مذاکره بود. مسئله ثانی تعیین قونسولگری انگلیسیه بود در بوشهر و این به ستودن محمد نبی خان به عمل آمد. و سیم مسئله محاسبات کمپنی است با محمد نبی خان که این به موجب فراغت نامه دهم جنوری سنه ۱۸۰۷ مطابق سیم شوال سنه ۱۲۲۱ هجری به موجب ذیل است و از جانب فرمانفرما سر جان ملکم بهادر برای فیصله این حساب مأمور آمد.

اول دو لک و پنجاه هزار روپیه (۲۵۰۰۰۰) که در بمبئی دریافت شده بود. دوم پنجاه هزار روپیه (۵۰۰۰۰) که در بنگلاد از مستر جنس گرفت. سیم تمه محاسبات ماهوت که از نواب مهدی علی خان بهادر وکیل کمپنی در بوشهر خریداری نمودند، هفتاد و چهار هزار و نهصد و پنجاه و یک روپیه (۷۴۹۵۱). جمله سه لک

1. Chowringee gate

2. Bodyguard

3. Captain Gall

و هفتاد و چهار هزار و نهصد و یک روپیه از قبل جناب فرمانفرما بهوی تعارف دادند.

خلاصه در مدت توقف کلکته مانند بمبئی بالها و چراغاتها و ساتهای نمایان برآ و بحرأ بهوی داده و این غزل را در کلکته در مجلس بال، یعنی رقص گفته، که از بیاض خود آن مرحوم در اینجا سواد می شود. و چنان که مذکور شد در اوایل عمر «قطره» تخلص می کرد. بعد از سفارت «سفیر» تخلص نمود و این غزل را بنا بهخواهش فرمانفرما در وصف یکی از خاتمهای انگلیس که در آن بزم بود گفته آمد.

غزل

فروغ محفل از روی کلامین دلبر است امشب
که در چشم و دلم نور و سرور دیگر است امشب
نخواهم تا قیامت هرگز این شب را سحر از پی
خدا داند که فردا را چه در زیر سر است امشب
تو پنداری که مجلس چون فلک ذات البروج آمد
ز بس هر گوشه ماهی زهرسان خیاگر است امشب
نگویم کیست شمع بزم این قدر دایم
که نور محفل از روی مهی مهر افسر است امشب
در این حوراوشان مریم صفت بینم نگاری را
که عیسی وار از لعل لب اعجاز آور است امشب
به رخ خورشید رویان جمله ماه مجلسند اما
صفای بزم از روی گلی مه پیکر است امشب
مرا ماهی است در شهر دگر لیک اندرین کشور
نگاری را که می بینم چه آن این دلبر است امشب
چه یارب نقش بند صنع بر حسنش فزود از نو
که از شبهای دیگر حسن او افزون تر است امشب

به دام زلف صیاد نگاه از دانه خالش
 مرا چون طایری دارد که بی بال و پر است امشب
 نسیم خلق جان پرور ترا ز هر روز امروزش
 که از شبهای دیگر زلفش عبیر افشان تر است امشب
 ز مشک افشانی زلف و عبیر آمیز گیسویش
 هوا را در بغل گویی که مشک و عنبر است امشب
 ربود امروز ماهی زرفشان خلخالم از کف دل
 مرا از مهر زرین یاره یاری یاور است امشب
 سرود و رقص و بزم عیش و ساقی یار و دل خرم
 بحمد الله می عشرت مرا در ساغر است امشب
 فروغ شمع طور از آتشین رخسار او دیدم
 سفیر از شوق دل در سینه عود و مجمر است امشب



و آنه را که از میوه های ممتاز هندوستان است بسیار ستوده می فرماید:

رباعی

از آنه که میوه ای است امروذنشان
 جز نام نباشد مثلی در ایران
 در وصف وی آن بس که به طعم است و به رنگ
 نعم البدل خریزه در هندوستان

و چون مسلمانان آن دیار در تعزیه داری و سوگواری به حد کمالند و ایام محرم را به آتش می روند و می رقصند، و این عادات وحشیانه تا این زمان در بلاد هندوستان میانه هندوان و مسلمانان جاری است، از اینجاست که می فرماید:
 در هند سفیر هندوان را یکسر در تعزیه دیدی از مسلمانان سر
 در راه حسین کو عزاداری تو آخر نتوان بود ز هندو کمتر
 و خان موصوف بعد از ده ماه توقف و حصول محبت های بی پایان و انعام های

درخشان و حصول مادام الحیات موجب ماهیانه یکهزار روپیه از کمپنی و ایضاً ماهیانه پانصد روپیه مادام الحیات به هرکس که به تاریخ خان موصوف شرعاً خلف اکبر باشد، در ماه جنوری سنه ۱۸۰۷ به ایران معاودت نمود، و این نام نامی و القاب گرامی و سجع مهر فرمانفرما است. زبده نویشان عظیم الشان عالیجاه رفیع المکان اشرف الامرا سر جارج هیلر و بارلو بارونت، گورنر جنرل بهادر ناظم ممالک محروسه سرکار کمپنی انگریزی متعلقه کشور هند، و حسب الفرمان داکتر جکس که زبان فارسی می دانست و در مدت توقف سفیر و اتباعش در هندوستان به امر طبابت مشغول بود، به سمت طبابت و میهمانداری سفارت مأمور آمد که تا ورود بوشهر به خدمات محوله حاضر بوده و بعد از وصول آنجا به طبابت قونسولگری و اهالی بوشهر پردازد. بعلاوه استحکام روابط دوستی و تعیین قونسول در بوشهر و بنیان کوتی و تعیین حکیم و سپاهیان هندی نتیجه خدمات خان موصوف است که تاکنون باقی و نمایان است و در گذشته و آینده فواید بیشمارش از دفع و رفع قطاع الطريق جواسم و عربهای رأس الخیمه و سیران سفاین تجار و مال التجاره و امنیت جان و مال عباد بر هرکس ظاهر و نمایان است که حاجت تشهیر ندارد. و یوماً فیوماً تجارتش ترقی یافته محسود ولایات اطراف شد و جای هیچ انکار نیست که برای ملتین علیتین در آینده فوایدش بیشمار خواهد بود.

و چون مسئله تجارت بوشهر و خلیج فارس به میان آمد فراموش نشود که خان موصوف از قدیم الایام با نواب میرزا مهدی علی خان حشمت جنگ بهادر دوستی و اتحاد داشت و چنانکه مذکور شد، یک وقتی تخمیناً سه لک روپیه (۳۰۰۰۰۰) از وی ماهوت خرید که آب دیده برآمد و فیما بین موجب یک مذاکره طولانی گردید که تتمه اش ۷۴۹۵۱ روپیه در فیصله نامه سنه ۱۸۰۷ کلکته به حساب آمد. و خان موصوف قبل از ورود بمبئی نهایت شایق ملاقات نواب ممدوح بود، لیکن این مقدر نیامد، زیرا که نواب موصوف به تاریخ ۲۵ ماه جولای سنه ۱۸۰۴ در بمبئی وفات یافت و پنجاه و یک سال عمر داشت و خان ممدوح به ورود آنجا رحلت آن مرحوم را از فرزنداناش شنیده، ماده تاریخی به یادگاری نوشته به ایشان داد.

سزاست گر کنم افغان ز دور سپهر
 که مشتریش به دوران ما کند زحلی
 نسیم صبحدم ای جان من فدای تو باد
 برو به عالم ارواح ازین سرای گلی
 رسی به گلشن فردوس رو به جانانم
 خفی نه بلکه برآور فغان به صوت جلی
 به کوه و دشت نهادم سر از جدایی تو
 تو گشته غرق فنا و من جبلی
 که از غم تو چو عباسیان سیه پوشم
 تو در بهشت به بر کرده حلیمهای حلی
 رقم کن از پی تاریخ و با ادب برگو
 معین و ناصر نواب مهدی است و علی
 سفیر جز طلب مغفرت چه باید کرد
 بساز تا ابد و هم محبت ازلی
 سنه ۱۲۲۲ هجری

و آن مرحوم خراسانی بود و تخمیناً در سنه ۱۷۸۰ وارد هندوستان گردیده و تا سنه ۱۷۹۵ در بنارس به مأموریتهای مختلف تحت کمپنی مفتخر آمده و در سنوات ۱۷۹۸ و ۱۷۹۹ مصدر خلعات عظیمه گردید و از آنجا به طرف بحر احمر و تدارکات لشکرکشی مصر بسیار به کار آمد و از آنجا باز به بوشهر آمد و در این اوان نواب فرمانفرما خلعاتش را به موجب مادام الحیات و یک جزیش را بعد از فوتش برای دو پسرانش عوض بخشید.

و خان موصوف بعد از مراجعت ایران از راه بندر بوشهر و شیراز به حضور باهرالنور اعلیحضرت پادشاهی شتافته و چون در سفر هندوستان اطوار شایسته به ظهور رسانید قرین تحسینات خسروانه آمد و به شیراز برگشته از فرمانفرما کمال تعظیم می یافت. تا آنکه به جای شیخ عبدالرسول به حکومت بندر ابوشهر و

مضافات و لقب دریایی خلیج فارس مفتخر آمد و مستر بروس^۱ در این وقت وکیل کمپنی بود و چون سر هر فرد جنس بارونت، که ذکرش گذشت، به تاریخ ۱۴ اکتوبر سنه ۱۸۰۸ از جانب اعلیحضرت پادشاه کیوان بارگاه انگلستان به سفارت ایران وارد بوشهر گردید، شیخ مذکور جمعی از تجار و اعزه را همراه برداشته بر جهاز لانریاد^۲ کپتان کُرت^۳ بالا رفت و ظهرش مع شلیکهای دریا و کناره ایلچی را فرود آورد. و آخرالذکر چنین می فرماید که اظهارات خیرخواهانه محمد نبی خان در شیراز و بوشهر در حق شیخ عبدالرسول گیرا شد و به جایی رسید که محمدخان نسقچی یاشی حالا برای گرفتن و بردن او تحت الحفظ از شیراز وارد گردیده و به وعده های خام شیخ را فریب داده، مقصودش را به عمل آورد. و حسینعلی میرزا، به ترغیب خان موصوف، چون که دید گرفتن و بستن حاکم چنین جایی که جماعت انگلیسیه با آنجا تجارت دارند و شاید که موجب توهم خواطرشان بشود، لهذا فرمانی علی حده به نام سر هر فرد جنس نوشته ارسال داشت تا که محمدخان مذکور در حضور جمعی خوانده رفع توهم نماید و این به عمل آمد. خلاصه چنان که گذشت، خان موصوف به جهت گرفتن حکومت بوشهر و مضافات و دشتستان اظهارات خیرخواهانه به فرمانفرما نموده و حکومت اعراب را که از سالهای دراز در آنجا حکومت داشتند و حکومتشان بر مردم به طریق امیدواری و سادگی و آسانی بود برانداخته خود حاکم گردید. لکن این عمل نزد طوایف اعراب ناگوار آمد و مؤلف چنین می گوید که خان موصوف از شیراز عازم بوشهر گردیده، در راه بود و من در آخر منزل، امروز مقدمش را منتظر بودم و به آنان که بر تبدلات و تغیرات لوازم حیات دنیوی ملاحظه می کنند، تفصیل ملاقات امروزه مرا با او خالی از تعلیمات و فواید نخواهند دانست. در اینجا دو نفر بعد از انقضای مدتها به یکدیگر می رسند و این حالت حالیه بکلی از حالت آشنایی سابقه اولشان مختلف است، به مرتبه ای که بیننده، هر قدر لاابالی هم باشد،

1. Mr. Bruce

2. la Nereide

3. Capt. Corbett

باز این حادثه ملاقات امروزه را از حادثات فوق العاده روزگار خواهد دانست. و به ملاحظه دوستی و اتحاد سابقه که من با او دارم اقرار می کنم که برای من این حالت حالیه اش برای آینده موجب بسی خیالات و توهم می گردید و تفصیل این ملاقات به طریق اجمال: این زکی خان میهماندار (محمد زکی خان نوری) به جهت خبر آوردن آن که آیا محمد نبی خان که امروز به علی چنگی می رسد به دیدن ایلچی می آید یا نه. یک سواری مأمور و ارسال داشت و او برگشته خبر آورد که می آید. و گردو خاک سواران پیدا و مدتی برنیامده که خان موصوف از دور پدیدار شد. سراپا لباسش گلنار و با جیغه و خنجر مرصع بر اسبی سفید سوار. زیر زینی و زینش زرین و لگامش بافته سیمین و رکاب و دهنه اش زرین و تخمیناً با یک هزار سوار می آمد. و چون نزدیک آمد سوارانش در کمال انتظام و آداب از طرفین پس نشسته، سلام دادند. و از این جانب ویلاک صاحب سر هنری ویلاک (محمد نبی خان نبیره خان موصوف در سنه ۱۸۶۸ به توسط ایلچی ایران در لندن با وی آشنا گردید و شب بال تا صبح در خانه اش میهمان شد و عمرش هشتاد سال بود. سنه ۱۸۶۸. و خان ممدوح را یاد می کرد و از قبیل: عمر برف است و آفتاب تموز، اشعار فارسی بسیار می خواند) برای سلام خان موصوف به آیین هجوم، یک دفعه از جا کنده، پیش رفت و به طرز فرنگ سلام نظام داده پس افتاد. و این یک منظر بسیار مفیدی بود و تا شخص از فر بزرگی و آیین بزرگان ایران آگاه نباشد ابهت و جلالت خان موصوف و سوارانش نخواهد دانست. و چون به سر هرفرد رسید از اسب پیاده شد و ما نیز پیاده شدیم و مصافحه و معانقه محبت آمیزی از طرفین به عمل آمد.

دو دوست قدر شناختند حق صحبت را

که مدتی ببردند و باز پیوستند
اگرچه سابقاً ملک التجار و ایلچی ایران بود و الحال حکمران بوشهر و مضافات و دریابگی است، مگر یک وقتی شریک تجارت و رفیق سفر بود با ایلچی. و بعد از آن همگی سوار شدند و به سوی خیمه گاهی که در علی چنگی بود روانه شدیم. و خان ممدوح و زکی خان نوری تا خیمه گاه به معیت همراه آمدند

و زود برگشتند. زیرا که هنوز اسباب و سرانجام از عقب می آمد، لهذا موافق درجه و شأن ایشان میهماننداری بعمل نیامد. و سر هر فرد چنین می گوید که: «چون من از قدیم الایام با او دوستی و یگانگی دارم طبیعی است که ملاقاتی دوستانه و محرمانه می خواستم نمایم. خصوصاً که هر کلامی حالا به سمتهای رسمی به هم رسیده ایم، لازم گردید که معجلاً با هم صحبت بکنیم. و از حاضر نبودن اسباب و لوازم مطبخ تا دیروقتی از شب شام حاضر نشد و نشسته بودیم که پیام خان رسید که در ساعت بعد دیدن می آید. و چون یک دفعه از پیش دیدن آمد و بموجب شأن لوازم میهماننداری مهیا نبود، لهذا نهائی من یک پیامی فرستادم که از این توجهات دوستانه جدید شما من نهایت ممنونم و مسرورم و چنین امیدوارم که جمیع تعارفات رسمی تا فردا صبحی از میانه ما مقطوع گردد و بعد از شام من تنها به خدمت می آیم که ساعتی با هم نشسته مانند سابق با هم قدری صحبت بداریم و صفتهای مأموریت را کنار گذاشته، من همان هر فرد جنس و شما همان آقا محمدنبی باشید. پس از میز شام برخاسته و اتباع سفارت را شب بخیری گفته به خیمه ام رفتم و به قسمی که هیچ کس آگاه نگردد، در کمال احتیاط به سوی خیمه گاه خان که از خیمه خودمان چندان فاصله نداشت روان شدم و یک حادثه غریبی در آنجا روی داد. چون کشیکچیان خان از دور هیکلی مشاهده کردند، بانگ کیستی! کیستی! برآوردند و من همی جواب می دادم که انگلیسیم و پیامبر! و صاحب آواز به تعجیل یک فانوس پیش آورد و به خواست شیطانی مرا شناخت و این بوشهری بود. قبل از ممانعت به مأمورین خود فریاد زد: ایلچی انگلیس می آید! حاضر سلام باشید! که فریاد از چهار طرف برخاست. و در این میان خود خان معظم نمودار شده هنگامه را تسکین داد.» به مجرد ورود خیمه چنین گفتیم: «ای دوست قدیم من آمده ام که بالذات از شما عذر بخواهم که آن روز در خیمه ام نتوانستم از شما پذیرایی لایق بکنم. و به علاوه آن هر قدر که از این مأموریت حالیه ام مفتخر باشم، مگر دوستی و اتحاد با جمیع دوستان قدیم، و خصوصاً با شما که دوست قدیم و اتحاد به درجه کمال است، قلبم یکسان است و برای ما ممکن نیست که پیش روی مردم به آزادی بتوانیم صحبت بداریم.» و در اظهار این

نوع تعارفات خان موصوف از من به مراتب گذرانید و چنین گفت که: «بهخوبی این را می‌دانید که من اوایل عمرم را در خلعت شما بسر بردم و حالا کمال خوشبختی من در این است که تا بهانجام میانه ما همین حال علی‌الدوام برقرار و استوار باشد و در ایران امروز سوای میرزا بزرگ قائم‌مقام وزیر آذربایجان دیگر کسی را نمی‌بینم که مانند من مستحق اعتماد و اعتبار دوستی باطنی شما را داشته باشد و یقیناً مساعی من پیوسته در مراتب حفاظت و حراست آن مشغول خواهد بود و حالا در شیراز و طهران برای شما مصدر خلعت بزرگ و نمایان شدم» پس بهتفصیل رفتار و کرداری که صلاح حال ما در آن بود پرداخت. مگر گفتارش موجب شک می‌گردید و بعد از چه بودن و دادن پیشکش و تعارفات شاه و وزیر و شهزاده و وزیرش پرداخت و این را افزود که: «از این قبیل هر قدر اشیا به جهت پیشکش یا تعارفات ضرور بشود، نزد آقامحمد جعفر برادرم در بوشهر موجود است» طلب نمایید که میان ما و شما سوا و جدایی نیست.

من جواب دادم که: «این را بیاید دانست که شور و صلاح شما را من چقدر بزرگ می‌دانم و این از کمال توجه خاطر من از استماع به شما روشن است. از آنجا که دوستی و سوابق و خلعت شما به سرکار کمپنی بهادر قدیمی است، کمال اعتماد داشته و می‌گویم که خلاصه مقاصد و دستورالعمل دولتم این است که به استحکام بنیان دوستی و مودت میانه پادشاهم و پادشاه ایران سعی نموده و فواید تجارت میانه سلطنتین را چه در فرنگستان و چه در هندوستان به اقصای الغایه مرام مستحکم نمایم. مگر کمال تأسف من در این است که اجرای این ملاحظات خیرخواهانه به جهت ابراز و اظهارات غرض‌آمیز فرنیسیسان و بار یافتن ایشان به حضور اعلیحضرت پادشاهی و معاونت جنرال ملکم بهادر از بوشهر قدری مانع می‌گردد. لکن به قول آن شاعر ایرانی که می‌گویند: از ابر تابستانی گاهی برف نمی‌بارد. و من از همت شما و سایر دوستانم، بعد از باریافتن، جمیع این کارهای جزئی را درست می‌نمایم و این صلاح دوستانه شما نزد من در باب هدایا نهایت صحیح و عزیز است، مگر تا من به شیراز نروم و نبینم که در آنجا امورم چگونه از پیش می‌رود، جواب صریحی در این باب نمی‌توانم بدهم. لکن این قدر می‌گویم که

هر وقتی که با وزرای ایران کارهای نهانی لازم بشود، توسط شما را نهایت پسندیده و مقبول و این مکالمه امروزه شما نقش خاطر من خواهد بود. لکن حالا که از شیراز می‌آیید، یک قدری حالات آن ولا را برای من بیان نمایید که تا در مدت توقف من در آنجا دستورالعمل باشد.» لهذا خان معظم به اوصاف صفات فرمانفرما و وزیرش نصرالله خان و سایر بزرگان در کمال آزادی و طول آغاز نمود به حدی که نهایت موجب تعجب من گردید و حدالمقدور مطالب عمده و لازم من از او بیرون آوردم و عملدهاش این بود که خیال حکومت فارس و شیراز را درباره سفارت من چیست بدانم. و این قدر را معلوم نمودم که خیالشان این است که به بهانه‌های مختلف تا آن‌که خبر و نتیجه مراجعت جنرال ملکم بهادر و شکایت‌های به اولیای دولت بنگاله به ایشان برسد می‌خواهند مرا در شیراز معطل نمایند. و تا دیروقتی از شب صحبت ما طول کشید، یعنی تا سحر و هنگام وداع انواع ملاطفتها از وی به ظهور رسید و صبح دمیده به خیمه‌ام برگشتم و خسته و بی‌خواب ماندم و به استماع این خبر مضطرب گردیده، به مقام مقابله و مدافعه برآمدم تا طرح فسادآمیز فرمانفرما و وزیرش را برگردانم. و هیچ شکی در اینجا باقی نماند و بعد از ملاحظات تمام، من عزیمت نمودم که آنچه میان من و خان موصوف روی داد آن را بی‌کم و کاست به میرزا بزرگ بنویسم. به این مضمون که اگرچه من باور نمی‌توانم بکنم که پادشاه و وزرایش درباره من نیت‌شان چنین است، لکن باز می‌ترسم که شاید راست باشد. پس انساب آن است که وزرای طهران آگاه بشوند که این مطلب از خارج گوشزد من شده است. و این را افزودم که هر گاه در شیراز من حقیقت را با افواه مطابق دیدم، شکایت‌های خود را رسماً و تحریراً تقدیم خواهم نمود. به این مضمون که درباره یک سفارتی که یکسر از جانب پادشاهم مأمور و مرسول بود، کمال بی‌احترامی به ظهور رسید. به هر صورت باز به بوشهر می‌روم و این اسلم شقوق است. و این هنگام میرزا بزرگ در تبریز بود. این مطلب نهانی را آیا چگونه به او برسانم. امری بس دشوار می‌نمود و عبدالله آقا نامی، متسلم سابق بصره که اکنون ساکن بوشهر است، محرم اسرار میانه من و میرزا بزرگ بود. این به یادم آمد و قبل از خوابیدن مختصری فارسی به خط خودم

به او نوشتم که میانه من و محمد نبی خان در علی چنگی صحبتی روی داد که می باید خلاصه اش را به میرزا بزرگ بنویسم و خواهش دارم که یک قاصدی سریعاً نزد من روانه نمایی تا زبانی شنیده و شنوائیده، زود برگردد. و به دست یکی از سواران خود داده به عبدالله آقای مذکور فرستادم. و او بلافاصله یک قاصدی پیش من فرستاد و به او آنچه من باید بگویم گفتم و روانه تبریز نمودم و حتی منشیان فارسی نویسم از این امر خبردار نشدند.

و این را فراموش کردم که محمد نبی خان تمام سفارت را امشب به شام دعوت کرده است و این به موجب ذیل است:

یکشنبه ۱۸ دیسمبر ۱۸۰۸ همگی بعد از نماز با سر هرفرد جنس به بازدید محمد نبی خان رفیم و رسوماتی که در این بازدید به عمل آمد مانند رسومات سایر مجالس بود. سوای آن که مجموعه های شیرینی را پیش روی هر کسی بر کرسی نهاده و از مجموعه ای که پیش روی سر هرفرد جنس بود خان مذکور یک قالب شیرینی که به قدر یک قالب صابونی بود برداشته می خواست بشکند، لکن نتوانست و به نوکر داد و او شکسته پیش نمود و خان موصوف گرفته به سر هرفرد و اعضای سفارت تعارف می داد. خلاصه بعد از انجام تعارفات رسمی که لازمه دید و بازدید ایرانیان است از طرفین به عمل آمد برخاسته خان را تنها گذاشته مرخص گردیدیم و ساعت هشت شب باز همراه سر هرفرد سواره به خیمه خان معظم رفتیم و ایشان پیش آمدند و پذیرایی نموده، بعد از اخراج پایپوشهای ایرانی داخل گردیده. سر هرفرد پیش افتاد و مُصَدِّر نشستند و من تفصیل این میهمانی را از این بیشتر نمی نویسم. چرا که این میهمانیها همیشه شبیه یکدیگرند و چون بنا شد که فردا صبح پیشتر برویم خان اظهار نمود که قدری راه ما را مشایعت کند. لهنذا زودتر از خواب برخاستم که پیش از حرکت به خیمه اش رفته باشم. خلاصه خان موصوف بعد از اظهارات غیرمحلود دوستانه و غیره باز به مسئله پیشکش برگشت و گفت که: «معادل یک لک و چهل هزار رویه نفایس و اموال هند به جهت این کار موجود دارم.» و باز من در کمال نرمی و احتیاط جوابش دادم که: «بعد از وصول شیراز هرگاه کاری ضرور بشود خواهم نوشت.» و گفتم که: «من می خواهم زود به طهران

برسم و حلالا مکان می خواهم احمال و اثقالم سبک تر و کمتر باشد» و همدیگر را وداع نمودیم.

و بیست و یکم دیسمبر ۱۸۰۸ به دالکی رسیدیم و اینجا یک حادثه روی داد. هنگام توقف علی چنگی یکی از رؤسا یا حکام عربستان و دشتستان که بهوکلای جماعت انگلیسیه پیوسته، حمایت و انسانیت ابراز می نمود. از تسلط محمد نبی خان یا برادرش از حکومت آن ولایات معزول و نهایت مضطر و پریشان گردید. و نزد من آمده التماس نمود که درباره او به خان موصوف سفارشی نمایم و این به موجب ذیل است:

و صبح روانه گی از علی چنگی، از آمدن محمد نبی خان به دیدن من و مکالماتش با من و سفارش نمودن من به خان مذکور درباره آن شخص، تا دیروقتی معطل شدیم. و این مرد هنگام حکومت و وسعت چنان که مذکور شد کمال انسانیت به جماعت انگلیسیه اظهار و اوقاتی که در بوشهر جماعت مذکور برای تفرج یا شکار بیرونها می رفتند میهمانها می کرد. و او را سر هرفرد برداشته به سوی خیمه خان رفت و همین که او را خان از دور دید بلا اطلاع آن که بداند واسطه اش منم بر او بانگ زد: «اینجا چه کار داری؟» که سر هرفرد پیش افتاده توسط نمود و توسطش مقبول آمد و گنااهش بخشید. و پیش از روانه گی از دالکی رئیس مذکور به جهت وداع نزد سر هرفرد آمد و به او تصریح شد که از اینجا به بوشهر برگردد، چرا که خان موصوف حکم فراتر نداشت بیاید. و این پیرمرد تا اوایل این منزل در پهلوی اسب ایلچی پیاده و اشکریزان و دعاگویان همراه ما می آمد و من بعد از دیدار دوست ممتازم میرزا بزرگ، صیانت و ضرر کرد به جهت او حاصل نمودم. و تا مدت ها آسوده خاطر و خوشحال می زیست و تا من در ایران بودم پیوسته مکاتیبش می رسید. و این مرد بر سبیل معاوضه برای من یک قالین به یادگار فرستاد. و میرزا بزرگ که نسبش به اعراب می رسد و از این راه مفاخرت می کرد از اعمال محمد جعفرخان برادر محمد نبی خان به اعراب آن ولایات نهایت ناراضی و موجب عدم رضایتش این بود که در ایام حکومت لطفعلی خان زند طوایف مذکور کمال انسانیت درباره وی و خوانین زندیه ابراز داده بودند. و چون حالیه ورق

برگشته و طایفه قاجاریه روی کار آمدند و نفوذ محمد نبی خان به دربار قاجار بیشمار بود، از راه احتیاط به آشکار مداخله ننموده، در صحبتهای محرمانه اش با من در طهران به این مسئله اشارت می نمود که: «یک روزی می آید که محمد نبی خان از اعمال و افعال برادرش محمد جعفرخان نادم و پشیمان خواهد شد.» و چنین شد که گفته بود. و چنان که بالا مذکور شد که عبدالله آقای ترک واسطه میانه سر هرفرد و میرزا بزرگ بود. وی حاکم سابق بصره و مردین است که در بصره با خان موصوف کمال دوستی و یگانگی داشت. از بصره آمده در بوشهر ساکن گردید و نظر به سابقه آشنایی از خان مملوح و برادرش کمال عزت می یافت و این ماده تاریخ مسجدی است که در بصره ساخته است.

از سفیر:

جم نشان عبدالله آقا گزعلو ممتنع باشد چه او در ممکنات
آن امیری کاسمان آید مدام سوی درگاهش پناه از حادثات
پیش چشم همتش هنگام جود نقطه موهومی آمد کاینات
آسمان از گردش افتد فی المثل گر فشارد بر زمین پای ثبات
مسجدی از وی بنا شد کز صفا از بهشت آرد شبستانش برات
قلسیان در ساختش تهلیل گوی می دهند آواز عجل بالصلوات
ریخت طرح سال تاریخش سفیر جامع از وی باقیات الصالحات

والحاصل سر هرفرد جنس با کمال اعزاز وارد شیراز گردید. و اول جنوری سنه ۱۸۰۹ به حضور فرمانفرمایی رسید و ثانی ماه مذکور به دیدن وزیرش نصرالله خان رفت و پسرش عبدالله خان در خانه ایستاده همراهی نمود. و پدرش مردی شصت هفتاد ساله بود و اکنون چهار سال است که وزارت می کند. و سیم ماه مذکور از لندن خبر رسید که سر رابرت ادیر^۱ به سفارت دربار عثمانی وارد اسلامبول گردید و سر هرفرد جنس به سلک اشارات یک نامه ای به او نوشته از

1. Sir Robert Adaire

حالات ایرانش خبر داد. و عصرش نوکری آمده عرض کرد که: «حاجی یوسف‌نامی با یک نفر که معلوم می‌شود که او تازه از راه رسیده است، آمده‌اند و می‌خواهند به خلعت بیابند» پس حکم کردم بیابند. و چون آمدند دیدم دوست قدیم حاجی یوسف، جواهری لطفعلی‌خان زند است و آن دیگر خلعتکار عبدالله آقا است که به میرزا بزرگ پیغام برده بود، آمده است. و کاغذی بمن داد در کمال اختصار و تعارف پیشمار بدین مضمون: «کاغذ شما رسید و حکایت باطله را که می‌شنوی باور مکن.» قاصد را گفتم: «برو قدری آرام بگیر که فردا ترا باید نزد عبدالله آقا بوشهر بفرستم.» و قاصد هنوز بیرون نرفته که حاجی یوسف از جیبش کاغذی بیرون آورد و من کاغذ میرزا بزرگ را فوراً شناختم که بموجب ذیل است:

«دوست عزیزم بسیار مناسب گردید که به توسط عبدالله آقا به جای کاغذ نوشتن پیام زبانی فرستادید. و تمام مراسلات شما را به وزیرای طهران الی حال نوشته‌اید دیدم، و هرگاه من پهلوی شما بودم از این بهتر ممکن نبود و محمد نبی‌خان آنچه به شما گفت راست است و چگونه این را به شما گفت من تصور نمی‌توانم بکنم. و بلاشک به ورود شیراز جمیع کارها را درست نموده هر قدر اصرار و الحاح تا می‌توانی به فرمانفرما بکن. هرگاه بعد از آن دیدی که شک می‌بری و معطل می‌شوی، یک کاغذی در کمال سختی به میرزا شفیع بنویس. و در طهران فرنیسیان زمین و آسمان را به حرکت آورده‌اند که شرف بار نیابی. ولی می‌آیی و می‌یابی و میرزا شفیع مأمور گفتگو خواهد شد و یقیناً با من شور نموده و بی‌من قدم برنمی‌دارد. و خبر خوشحالی دیگر این است که ایلچی شما به اسلامبول رسید و تمام کارها را با دولت عثمانی فیصله خواهد نمود و این برای ما و شما هر دو خوب خواهد شد. هر کاری که باشد به توسط حاجی یوسف همسایه عزیزم که دوست قدیم و خالص شماست بمن اعلام دارید و آتش دروغ نمی‌گوید و می‌دانی که چه می‌گویم!»

و قاصدی که ۵ ماه مذکور از بوشهر آمد و کاغذهای فرمانفرمای هندوستان را به سر هرفرد جنس رسانید و چنین نوشته بود که: «ایلچی مذکور معجلاً از ممالک

ایران بیرون آید، زیرا که به جهت این کار جنرل ملکم بهادر با دوهزار سپاه روانه خواهد شد تا جزیره خارک را که در خلیج فارس واقع است بگیرد» و این مایه اضطراب و توهم ایلچی گردید. و محمد نبی خان نیز از حرکت سپاه انگلیس به اولیای دولت ایران خبر داد و بموجب فرمان آنچه لازمه صیانت و جمع آوری سپاه و آذوقه در کار بود اجرا داشته و حکام ولایات کناره دریا از عزیمت آن جماعت خبر می داد و مہیای مدافعه می گردید و محمدخان خشتی را با جماعتی روانه جزیره مذکور ساخت. خلاصه سر هرفرد جنس خان ممدوح را میانه گذاشته و چنین قرار داد که یکسر از جانب پادشاه انگلستان او وارد ایران گردیده است و جنگجویی فرمانفرمای هندوستان بمخلاف رضای آن پادشاه والاجاه است. پس هرگاه جنرل ملکم بهادر با سپاه فرنگ به خلیج فارس در رسد، برخلاف سبک آن جماعت، خان موصوف طریقه سلوک و ملارا پیش نموده ایشان را به جزیره خارک تا رسیدن این خبر از لندن فرود آورد. و سر هرفرد جنس از این طرف بممکاتیب فرمانفرمای هندوستان اعتنایی ننموده، به انجام مهمات سفارت خود پرداخت و از شیراز روانه اصفهان گردید تا زود شرف بار یافته رفع شک و توهم این قضیه را نماید و نواب جعفر علی خان بهادر (جد نواب حالیه میرزا حسن علی خان وکیل الدوله شیراز که حالا با کمیشن^۱ تحدید حدود میانه روسیه و افغانستان مأمور است) که از یاران جاتی و اصدقای روحانی خان موصوف بود از کازرون به سواری سر هرفرد جنس پیوست و همه کارها را خان آخرالذکر به توسط عبدالله آقای ترک و میرزا بزرگ با شفیع صدراعظم برای سر هرفرد ساخته و این قرار دخول سر هرفرد جنس و خروج جنرل غاردان بود - ایلچی فرانس - از طهران. و چنانکه مذکور شد به اسهل و احسن وجهی به سعی و نفوذ خان موصوف بمحصول پیوست. و بنابراین ۱۳ ماه فیروزی برای دخول این و خروج آن مقرر آمد. پس در کاروانسرای پل دلاک که چهاردمیلی قم است سر هرفرد اندک طعامی خورده، ساعت ده فرنگی قبل از ظهر روانه گردید که تمام شب راه رفته، در کنارگرد

1. Commission

به استقبال طهران برخورد و فردا ظهرش داخل شهر طهران بشود مگر راه گم شده، معطل گردید و در عرض راه از طهران قاصدی آمده خبر داد که جنرل غاردان دیروز از طهران بیرون رفت و به موجب قرارداد استقبال مذکور نیز تا شام منتظر مانده به شهر برگشتند. خلاصه ۱۴ فبروری بهسوی طهران روانه و جمعیتی نمایان از شهر بیرون آمده، سفارت را استقبال نمایندگی نموده به شهر داخل کردند و نهار و شام را میهمان امین الدوله بودند و ۱۶ فبروری به ترکیب مضمون عهدنامه فیما بین پرداختند و ۱۷ فبروری سنه ۱۸۰۹ شرف بار حاصل نمود که به موجب ذیل است: «و چون وارد ارگ شدیم و مأمورین که به جهت بردن ما مأمورند آمدند و یک سواری بسیار نمایانی ترکیب دادند و ما را به حجرهای بردند و در آنجا قتری نشستیم. و در این میان یک مأموری دیگر آمد و خبر آورد که پادشاه ایران برای دیدن شما حاضر است. پس ایلچی برخاسته، نامه پادشاه انگلستان را به پادشاه ایران، به دست خود محاذی سینه گرفته و مستر موریر^۱ حامل هدایا گردیده روان شدند و تفصیل عمده اشیاء این است: یک قطعه الماس ۲۵۰۰۰ پاوند استرلینگ، دو لک و پنجاه هزار روپیه (۲۵۰۰۰۰) سکه کمپنی و یک انفیه طلای میناکار رویش صورت پادشاه انگلستان - اطرافش هاله وار الماس نشان و یک صندوق کوچک آبوس - رویش جنگ طرف الغار^۲ نقش بود و بعضی اشیای کوچک دیگر که حالا یادم نیست.»

خلاصه از دالان دراز تنگ و تاریکی گذشته تا مجلس دربار رسیدیم و پادشاه را دیدیم که بر یک تختی نشسته و بر تکیه گلنار مروارید کار تکیه زده، لکن بهمدی اطاق و لباسش سیاه و تاریک بود که رنگها را در دست نمی توانستیم تمیز بلهیم. تاجی به سر و ریشش تا کمر و یک کرسی برای نشستن ایلچی گذاشته. و این نامه پادشاه را به دست میرزا شفیع داد. پس به آواز بلند و مهیب وی چنین عرض نمود: 'قربانت بروم، سر هر فرد جنس بارونت با نامه و هدایای برادرت پادشاه انگلستان به پایه سریرت آمده است.' و صدراعظم نامه پادشاهی را به کناره

1. Mr. Morier

2. Trafalgar

تخت نهاد و هدایا را یک‌یک از دست مستر موریر گرفته بر پله اول تخت می‌نهاد تا آن‌که تمام شد. پس ایلچی یک خطابه‌ای به‌زبان انگلیسی شروع نمود و جعفر علی‌خان که از پیش آن‌را حفظ نموده، به‌فارسی ترجمه نمود. پس شاه چنین فرمود که: «ایلچی و همراهانش خوش آمدند» و ایلچی نشست و مستر موریر طرف راست و جعفر علی‌خان طرف چپ ایستادند و اتباع سفارت به‌قدری فاصله از آنها صف بسته ایستادند و شاه در کمال شکفتگی با ایلچی گفتگو می‌نمود و چنین فرمود که: «از این نوع رابطه دوستی که الحال فیما بین ایران و انگلستان بنا می‌شود شادمانم» و از سلامتی مزاج برادرش پادشاه انگلستان احوال پرسید که: «آیا اعلیحضرت جارج سیم هنوز پادشاه است یا نه؟» و یا آن‌که: «پسرش به‌جای وی نشسته است؟» ایلچی عرض نمود که: «حمد مر خدای را که اعلیحضرت جارج سیم تا به حال جالس سریر سلطنت است» و از راه تعجب، شاه به‌میرزا شفیع چنین فرمود که: «فرنسیسان معلوم می‌شود که در اینجا نیز به‌ما دروغ گفته‌اند که جارج سیم پادشاه انگلستان در ماه جون سنه گذشته وفات یافت» و بعد از اتمام این صحبت به‌اندک فاصله‌ای رخصت یافته برگشتیم.

و چون مستر موریر نایب اول سفارت مذکور در این باب یک کتابی علی‌حده تألیف نموده است، پس قدری از آن گفته می‌آید:

«و محمدخان نسقچی‌باشی، به‌موجب فرمان، آقامحمد جعفر را تا ورود محمد نبی‌خان به‌حکمرانی بندر ابوشهر و مضافات، موقتاً اعلان داشته، شمشیر بست. اکتوبر و نومبر سنه ۱۸۵۸. و آقامحمد جعفر از این امر نفرت داشته به‌هر کس چنین می‌گفت که: «بین به‌چه حالی افتادم! التماس فایده‌ای نکرد، مجبوراً شمشیر بستم» لکن به‌مجرد وصول آن رتبه مانند مسبوق خود او نیز در کمال بی‌رحمی بنای کج‌رفتاری به‌مردم گذاشت. بلاملاحظه هر کس را چوب می‌بست. مگر مدت حکومتش بس کوتاه شد به‌تاریخ ۷ نومبر نسقچی‌باشی آقامحمد جعفر را گرفته قید نمود. این به‌جهت گریختن حاجی سلیمان‌نامی وزیر سابق ابوشهر است که از راه دریا فرار کرده بود. خلاصه میانه قید و تسلیم حاجی سلیمان و ادای بیست‌هزار تومان مختیر آمد و چون به‌هیچ‌یک از شروط راضی نگردید، ناچار

قیدش کردند تا بالاخره به گرفتن حاجی سلیمان بحرأ راضی گردید و نسقچی باشی ضامن خواست که در این میان خوشبختانه برادرش محمد نبی خان به اسهل وجهی او را از این مخمصه نجات داد و نسقچی باشی را می خواست بکشد و او واسطه ها می انگيخت تا گناهش را عفو نمود. و در طهران و شیراز نفوذ انگيخته آقامحمد جعفر را باز به حکومت بوشهر مفتخر گردانید و قاصدی که از شیراز فرمان عزل نسقچی باشی را آورد به خلعش رسیده، مژده کافی می خواست. و آقامحمد جعفر به دیدن سر هرفرد آمد و گویی امور ماضی در او بکلی تأثیری ننموده و اهالی آن ولایات به حدی افعال ظالمانه حکومت در طبایعشان خو گرفته است که به این گونه حالات ابداً اعتنایی ننموده، در غایت بیفکری حبس رفته بیرون می آیند.

«و به تاریخ چهارم دیسمبر - آقامحمد جعفر از شاهزاده فارس خلعت یافته جمیع تجار و اعزه و سپاه همراهش به استقبال رفته و چون خلعت را از دور دید از اسب فرود آمد و آورنده خلعت را به او داده. پس به خلعت پوشان رفتند و خلعت را در مجموعه ای نهاده با مجموعه شیرینی پیش آوردند و خلعت پوشید و تهنیت گفتند و این یک قبا و یک جبه نمۀ کشمیری سلسله سمور است. و خلعت بها یک هزار تومان شد. فرمان خوانده و قهوه و قلیان و شیرینی صرف نموده، با شلیک توپ برگشتند و از نفوذ محمد نبی خان به جای حقارت خلعت یافت. و چون شیخ عبدالرسول حکمران سابق بوشهر به حضور فرمانفرما رسید تقصیراتش را یکایک برشمرده، افعالش را نیز با جماعت انگلیسیه برشمرند و تقصیرکارش برآوردند. و غضب شهزاده به حدی زیاده گردید که به قتلش فرمان داد. و محمد نبی خان پیش افتاده، شفاعت کرد و نجاش داد. لکن حکم شد که چشمانش را برآورند. و باز خان موصوف پیش آمده و شهزاده چشمانش را نیز بخشید و قیدش کردند.

«و آقامحمد جعفر نایب الحکومه و نسقچی باشی هر دو به دیدن محمد حسن خان میهماندار آمدند و نایب الحکومه مذکور مصافحه و معانقه با میهماندار مذکور نموده، صورتش را بوسید و این میهماندار اطوارش نهایت ساده است و چنین معلوم می گردید که بیرونها تربیت یافته است. و ایلچی بعد سؤال از مزاج

فرمانفرما و وزیرش و بزرگان فارس. و میهماندار برخاسته به خانه نایب‌الحکومه رفت. و خانه مذکور مال حاجی محمد خلیل خان مرحوم، ایلچی ایران است. و به مجلسی که ما را بردند نهایت دلکش و احسن اماکن بوشهر است و ستونهای آیینه‌کار دارد و خدمتکاران در فضایش ایستاده و یک نهال نارنج میانه فضای خانه سایه افکن است و دیوارهای مجلس گچکاری و به نقش و نگار پاریس‌واری مزین است، و پرده‌های بزرگ از چهار طرف آویزان. و نایب‌الحکومه داخل گردیده به قدری فاصله نشست.

«از بوشهر به شیراز - و به خیمه‌گاه رسیده و یک منظر آداب و جلال ایرانی ملاحظه نمودیم و این ملاقات ایلچی است با دوست قدیمش و آموزگارش محمد نبی خان حکمران بوشهر. خبر دادند که فردا را ایلچی می‌خواهد با وی وقت بگذراند و مہیای پذیرایی گردید. و تخمیناً یک‌میلی خیمه‌گاه علی‌چنگی به‌او رسیدیم و سوار و پیاده زیادی همراهش بودند. و چون خان رسید شلیک کردند و خان موصوف در این میان نمودار شد و سوار زیادی اطرافش گرفته بودند. و چون نزدیک آمد، سوارانش پس افتاده، تا خان و ایلچی به یکدیگر رسیدند و مصافحه نمودند و بعد از آن سواران طرفین جمع گردیده، از عقب ما می‌آمدند. و گروهی انبوه شد و گردشان هوا را تیره‌تر می‌ساخت و خان موصوف و میهماندار ما را رسانیده برگشتند.

«یکشنبه ۱۸ دسامبر ۱۸۰۸ - بعد از نماز ایلچی و اتباعش سواره به دیلن خان رفتم و نزدیک خیمه‌گاه جماعتی پیش آمدند و پیش افتاده به ایلچی سلام دادند. و خان موصوف در خیمه ایستاده منتظر ورود ایلچی بود و چون وارد شدیم در کمال شگفتگی ما را قبول نموده داخل برد و پس از اخراج کفشها، خان و سر هر فرد بخصوص محل تمکن به قدری اشکالات دچار شدند تا بر کرسیها نشستیم. و خیمه‌اش پاکیزه و دلچسب‌جایی است. بیرونی و اندرونی بسیار ممتازی دارد و به قالینهای گرانها مزین و آراسته و دیوارهاش قلمکار و حاشیه‌دار است. و میزبان ما مردی است به‌همت در ایران و هندوستان مشهور و اطوارش نهایت پسندیده و نمایان است. و از حیثیت لباس و اساس در ایران مانند ندارد، و لباسش به لباس

بزرگان بیشتر شبیه است و ریشش به آن خشونت پلیبی^۱ شبیه نیست و اتوار بزرگی از رخسارش هویدا است و خنجرش به جواهرات گرانها رخشان بود. بعد از تکمیل تعارفات رسمی و سکوت مقلسی که لازمه این گونه مجالس رسمی است، قهوه و قلیان و شربت و شیرینی در مجموعه علی حده پیش آوردند، که هر مجموعه به جهت دو نفر معین بود، پیش رو می نهادند. و عمده تازگی این مجلس سعی خدمتکاران است که شیرینیه را و قرصهای گزائگین را به دسته‌های شبهه‌ناکشان شکسته، پیش روی میهمانان می نهادند. و بعد از دستشویی و عدم وجود دستمال و کشیدن قلیان مرخصی، یعنی قلیان آخر که در ایران علایم انصراف است، خان و ایلچی را با هم گذاشته مرخص شدیم. و مجموعه‌هایی که در آن شیرینی آوردند به نظر نقره می آمد و مشجر و منقش و شیرینیه را از مغز پسته و بادام و شکر ساخته و نهایت ممتاز و لذیذ است. و ایرانیان شیرینی را نهایت طالبند و زیاد می‌خورند. و این از کثرت شربت و شیرینی که میهماندار ما و مردم برای ما می‌فرستادند ظاهر بود و در مجموعه‌ها و صندوقها این را چیده، بر سر نوکر گذاشته می‌فرستادند. و این عمل نهایت ناگوار است. زیرا که از بهای شیرینی بیشتر گیرنده به آورنده می‌دهد، و از قبیل فرع زیاده بر اصل است. و بزرگان ایران بدین سان موجب نوکرهای خود را می‌دهند و مانند میهماندار ما مأموری پیوسته گروهی به خیال تحصیل منافع دورش را می‌گیرند.

«امشب شام میهمان محمد نبی خانیم. آدمی آمد خبر داد که: 'امشب شام حاضر است. بسم الله بفرمایید.' و رفتیم. چون به خیمه‌اش رسیدیم به همان نوع تعارفات رسمی صبح ناچار دچار شدیم. الا این که شرقی‌واری دوزانو نشستیم. درد این حال را تصور نمی‌توان نمود و خان موصوف به تنگی زیر جامه‌ها و به حالت تباه ما رحمت آورده فرمود پاها را دراز بکنیم و راحت بشویم. اما از ترس آن که مبدا بی ادبی بشود ما زحمت را بر راحت ترجیح دادیم و حداقل مکان به تقلید ایرانیان پرداختیم. سوای ما میهماندار و فارسی‌نویس ما نیز میهمان بودند و از

هر جا صحبت می‌رفت و منجمله صحبت از آراستگی توپ انداختن و هنرمندی توپچیان کشتی جنگی لانریاد و پس گرفتن جهاز اسنیف که آن را جواسم گرفته و فارسی‌نویس ما که در آن جهاز بود در میان آمد و میهماندار مذکور به فارسی‌نویس ما شوخی می‌کرد که: 'لبهای توپ را باید بوسه بدهی و دورش بگردی و سجدهات شکر بجا آوری و دعا کنی که آنها پیوسته محفوظ باشند' و قهوه و قلیان و شیرینی آوردند و باز قلیان و این پیایی می‌آمد. تا این که میزبان ما امر نمود شام بیارند. سفره گسترده از قلمکار و پیش روی هر میهمانی یک مجموعه نهادند که در هر کلام سه شربت، دو شیرین و یک آب‌لیمو و میوه‌جات بریده آماده و شیرینی و حلویات و کاسه‌های کوچک دیگر که با انواع و اقسام مشروبات و حلویات، که رؤیتش آدمی را دعوت می‌نمود، مملو بود و در هر کاسه‌ای یک قاشق چوب‌گلابی بسیار نازک موزون گذاشته و سه جور پلاو و یک چلاو آوردند. اولی به انواع گوشت‌های طیور با مغز بادام و پسته و کشمش و غیره مرکب بود. سوای آنها انواع و اقسام خورش‌های شیرین و نمکین آورده چیدند و طبخشان اکثر به شیرینی آمیخته. برای ایرانیان خوردن مسرت و برای ما مصلحتی بود. چنه‌ها را به قابهای اطعمه نزدیک برده در کمال آسانی به انگشتهای دست راست چیز می‌خوردند و سعی ما به وصول قابها بی‌حاصل و زیرجامه‌های تنگ و تکه‌های لباس ما را مانع می‌گردید و حداقل امکان سعی می‌نمودیم که درست بخوریم. لکن با وجود آن خرده‌های گوشت و برنج از میان انگشتهای ما بیرون می‌ریخت و به اطراف می‌افتاد. بعد از صرف طعام، سفره شام را بهمان آیین که آورده بودند برچیدند و پیشخدمتی که موکل این کارها بود زانو زمین زده با دستها برداشته، با کمال استادی از بالای سر مجموعه‌ها را به دیگری می‌داد که ایستاده و موکل گرفتن بود می‌برد. و بعد از شام قلیانهای متعدد کشیده مرخص شده به منزل آمدیم.

دیسمبر ۱۸۰۸ - صبح نوزدهم، قریب طلوع آفتاب، اردو به هم خورده و در خیمه ایلچی نهار مختصری خوردیم. لکن آملن محمد نبی‌خان و ارسال دو رأس اسب و یک شمشیر خراسانی که برای ایلچی به رسم یادگار فرستاده بود، ما را تا

ساعت نه معطل ساخت و تا دو میل راه با جمیع خدم و حشم ما را مشایعت نموده برگشت. و چنانکه مذکور شد بهجهت اخذ حکومت عازم بوشهر است. و تا کلی راه از شهر اهالی برای قربانی گاوها تخته‌بندیها کرده‌اند و رسمشان این است که چون خان سواره پیش می‌آید سرهای حیوانات را بریده بر دست و پای اسبش می‌اندازند و دعاها می‌کنند. و این‌گونه رسومات در ایران مخصوص پادشاه و اعضای خانواده پادشاهی است و آن هم در اوقات مخصوص. هرچند که از اول وی طلب این مقام و هر قدر که وضع حالیهش فریبنده بود، باز همان خطرهای حکومت را مد نظر داشته، از افعال و اعمالش ظاهر و هویدا و بهمدی ترسان بود که دوهزار تومان با عریضه ارسال طهران داشته و التماس نموده بود که از حکومت بوشهر معافش دارند.

«وصول شیراز و استقبال - و جمعی از اهالی تجار شیراز و عبدالرحیم خان پسر محمد نبی خان با جمعیتی نمایان به استقبال آمدند و ایلچی را از پیاده نشدن ایشان خوش نیامده و این رسم در ایران معمول است که چون بزرگی از دور پیدا شود پیاده می‌شوند. خلاصه محمد نبی خان قریب دو سال بهمهمات حکومت قیام و اقدام نموده و بعد از آن حکومت آنجا را به برادرش آقامحمد جعفر سپرد و آخرالذکر را به موجب فرمان اعلیحضرت پادشاهی به لقب خانی و عالیجاهی سرافراز ساخته، خود به شیراز برگشت و از طرف قرین الشرف اعلیحضرت پادشاهی به جای نصرالله خان قراگوزلو که از سرکردگان عظیم الشان و بزرگان بانام و نشان بود به منصب وزارت مملکت فارس مفتخر آمد. و سر جان ملکم بهادر که از سنه ۱۸۰۲ به موجب فرمان واجب‌الاذعان مارکویس ولزلی بهادر فرمانفرمای کشور هند بهجهت تصفیة امور وراثت حاجی محمد خلیل خان مرحوم و تعیین مواجب آقامحمد اسماعیل خلف آن مرحوم و غیره و تفریغ محاسبات شخصی محمد نبی خان در کلکته مداخلات کلی نموده و با وی در حالت کمال دوستی و یگانگی بود. بعد از مراجعت سر هر فرد جنس بارونت به انگلستان، از طرف فرمانفرمای هندوستان ثانیاً به سفارت ایران به بوشهر آمد به موجب فرمان خان موصوف هنگام ورود و اقامتش در آن شهر کمال اعزاز می‌یافت.»

در تاریخش، تاریخ ایران سر جان ملکم، ترجمه میرزا اسماعیل المتخلص بهحیرت، جلد ثانی چنین می‌گوید:

«اعتنای اهالی در خانه ایران به رسوم دربار چندان است که هر وقت صاحب منصبی را به اجرای امری مأمور می‌کنند، تکلفاتی که باید در آن امر بشود می‌نویسند چنانچه از این کاغذ که محمد نبی خان وزیر شیراز به برادرش جعفرخان حاکم ابوشهر در باب سفارش یکی از امرای میهماندار سفارت انگریز شده بود نوشته است معلوم می‌شود:

‘برادر عزیز من حسین خان قاجار که میهماندار جنرل ملکم معین شده است از امراست و صاحب خانواده است و در عرض راه منزل به منزل خبر به تو خواهد رسید. به‌دالکی که از ابوشهر پنجاه میل است رسید این کاغذ را به تو فرستاده و در باب ملاقات خود با جنرل خواهد نوشت. روز ورود او به‌اردو تو با جمیع فوجی که در ابوشهر است تا حد نخلستان او را استقبال کنی و با او به‌چادر جنرل ملکم بروی و چون از پیش جنرل برخیزد با او به‌چادر او همراهی کن. چادرش باید به‌خواهش جنرل زده بشود یعنی در طرف دست راست یا چپ اردوی او، هر طور بگویند زده بشود. اگر حسین خان صبح برسد تو نهار را در منزل او بخور و اگر عصر بیاید شام را با او صرف کن. مابقی امور بسته به‌کاردانی خود شماس. همین قدر است که باید همیشه ملاحظه بشود که با میهمان شریفی با منصب جلیلی که میهماندار سفارت دولت است باید سلوک نمود.’

«و چون ملکم نزدیک شیراز رسید از حکومت و اهالی شهر استقبال نمایانی مع شلیک نوزده تیر توپ سلامی یافت و پیشوای این استقبال محمد نبی خان بود و بدین آیینش به‌شهر بردند و هنگام توقفش در شیراز از فرمانفرما و بزرگان آنجا کمال مهربانی و اعزاز می‌یافت.» و در صفحه ۴۹۵ تاریخ مذکور جلد ثانی چنین می‌نویسد که:

«در سنه یکهزار و هشتصد که اول شیراز رفتیم شاهزاده حسنعلی میرزا فرمانفرمای فارس و چراغعلی خان نوایی وزیر و میرزا محمدخان پسر حاجی ابراهیم صدراعظم شیرازی مدیر مالیات و نصرالله خان قراگوزلو حکمران سپاه و در سنه

یکهزار و هشتصد و ده به موجب سابق شاهزاده فرمانفرما و محمد نبی خان وزیر فارس و مدیر مالیات و صادق خان قاجار سپهدار بود.

«و در کتاب تصاویر احوال ایران^۱ تألیف سر جان ملکم، صفحه ۲۶ چنین می گوید که: 'جمیع اصناف اهالی ایران به طرزی بار آمده اند که نمایش و سان را می پسندند و به حکم خیال علی العادت عمل می کنند و به جهت و سبب عمل نمی کنند. و محمد نبی خان ایلچی سابق ایران به هندوستان، صفات مذکور را، یعنی تصاویر احوال ایشان را در این باب چه خوب می کشد.' می گوید: 'هر گاه همشهریاتم را بخواهید که مطلب شما را بفهمند به چشمهای ایشان تکلم نمایید نه به گوششان.' (ص ۹۱)

«در چندین جا شبانه میهمان شدیم و شامی که محمد نبی خان وزیر فارس به ما داد از همه میهمانیها عالی تر و نیکوتر بود. و او به هندوستان رفته است و محض خاطرخواهی ما بعضی رسومات انگلیسیه را به رسوم و عادات ایرانی افزود. و ساعت پنج عصر رفتیم و در مجلس رسمی اش ما را قبول نمود. در فضای مقابل مجلس که نشستیم بندها و پهلوانان و مطربان و شیران و خرسان و میمونها جمع و تا غروب آفتاب ما را به تماشای هنرهای مختلف مشغول ساخته و بعد از صرف قهوه و قلیان و شیرینی، باز ما را به مجلس دیگر بردند. و اینجا یک سفره میوه و شیرینی و شربت گسترده که به آیین انگلیسی در نهایت لطف و شیرینی چیده بودند و بعد از یک ساعت توقف باز به مجلس اول برگشتیم و فوراً آتش بازی بنا شد. اگرچه در جایی که آنرا عرضه نمودند محدود بود، مگر تاکنون آتش بازی به این خوبی ندیدم. و ستارههایی که از چهارچوبها رها می کردند یک منظر بسیار قشنگی حاصل می نمود و زنبورکها مانند توپهای دوازده رطلی آواز می داد و به تأثیر منظر می افزود. و بعد از آن یک شام بسیار عالی مکملی با شربت های یخ آلود و بستنی بسیار ممتازی خورد، برگشتیم.»

و در صفحه ۴۳ باز کیفیت ورود حسین خان و کاغذ مذکور را می نویسد و این را می افزاید که:

«به سبب قدامت آشنایی با جعفرخان حاکم بوشهر اصل آن کاغذ را که برادرش محمد نبی خان به او نوشته بود بمن نمود.»

و در صفحه ۴۴ چنین می گوید که:

«با کاغذ مذکور میهماندار موصوف نیز یک کاغذی در کمال نرمی به حاکم آنجا نوشته، سؤالها می نمود که ایلچی او را چگونه پذیرایی خواهد کرد پس حاکم نهایت طالب این بود که بداند آیا چگونه ایلچی او را قبول خواهد کرد. و چون به وی گفتند که دو آفیسر^۱، یعنی دو نفر از مأمورین به قدری راه از اردو او را استقبال خواهند نمود و چون به خیمه ایلچی برسد سپاهیان صف کشیده، سلام نظامی خواهند داد. و چون این خبر به سمع وی رسید نهایت راضی گردید.»

و ایضاً چنین می نویسد که:

«قبل از ورود به بوشهر سفرای سند آنجا بودند که از طهران برمی گشتند و از جمله هدایایی که برای امیرشان همراه می بردند یک پرده تصویر اعلیحضرت فتحعلی شاه بود و در کمال دقت این تصویر را در یک صندوق چوبی بسته بودند و محال بود که این صورت بی روان را بلااستقبال و احترام بگذارند از آنجا بگذرد. پس همان احتراماتی که هرگاه بالذات خود پادشاه می آمد و اجرا می داشتند، اجرا داشتند و حاکم و اهالی بوشهر تا خیلی راه به استقبال شتافتند و سلامها دادند. و چون صندوق مذکور به دروازه شهر رسید یک شلیک پادشاهی برای سلام سر دادند. و چون سفرایی که حامل آن صندوق بودند سوار جهاز شدند، باز همان نوع احترامات را اجرا داشتند. و چون بالیوز دولت انگلیس مقیم آنجا شریک و سهیم آن رسومات نیامده بود، مورد نارضامندی ایشان آمد.»

و در تذکره حیات و مراسلات سر جان ملکم^۲، جلد ثانی، مؤلف چنین می گوید که:

«محمد نبی خان وزیر اول آن ولایت برای استقبال و بردن ایلچی انگلیس به حضور فرمانفرما بیرون آمده و در کمال جلال ملکم را وارد شهر گردانید. و این

1. Officer

2. The Life and Correspondence of Sir J. Malcolm, by Kaye, Vol. II

سواری امروز نهایت نمایان و رؤیت لیندسه^۱ صاحب و توپخانه و سوار درگون^۲ فرنگی نهایت مؤثر و موجب تحسین و آفرین آن ملت آمد. خصوصاً که تمام مأمورین سیف و قلم حکومت آن ولایت و افواج خاصه پادشاهی و جمعیت عظمی آن روز از شهر برای تماشا و استقبال بیرون آمدند و نزدیکی شهر به سواری سفارت رسیدند و تخمیناً به یک میلی شهر اردوی ملکم نزدیک عمارت فرمانفرما بر فرازی برپا و اینجا وی و اتباعش فرود آمده و مأمورین ایران را بوسیده و قلیان و قهوه کشیده و نوشیده و همگی از دیدارش مسرت حاصل نمودند و با کمال محبت و مهربانی فردایش فرمانفرما او را قبول فرموده. و ده سال قبل که ملکم شیراز آمد، شاهزاده طفلی خردسال و بازیچه مأمورین بود و حالا مردی است جوان و شکفته و خوش اندام و برازنده و محبت انگیز و اطوارش پسندیده است و اعتماد و اعتبار می انگیزد. و دو سال قبل از راه مصالح مملکت داری ملکم را به رجعت هندوستان مجبور گردانید و نهایت تأسف اظهار نموده، چنین می گفت که: 'من و پدرم هر دو از رجعت ناگهانی دوست قدیممان دلگیر شدیم. مگر حال از دیدارش همان قدر خوشحالیم' و این کلمات مسرت آیات را پیوسته به اظهار علائم دوستانه استوار داشته و در حق سفارت وی کمال تکریم و غایت تعظیم معمول می داشت. شاهزاده حسینعلی میرزا و محمد نبی خان هر دو ملکم را و اعضای سفارت او را روزانه به تماشای سانهای نمایان و شکار و سیر و تماشای باغ و بوستان و شبانه به میهمانیهای درخشان و چراغانهای شایان دعوت می کردند و تا مدتی دراز سوای عیش و عشرت و تماشا و مسرت و شادمانی اهالی در شیراز دیگر کاری نبود.

و در پای همین صفحه ۸ چنین می نویسد که:

«محمد نبی خان برادرزن حاجی محمد خلیل خان که در بمبئی به قتل رسید، ملکم را و اتباعش را روزها به سانهای نمایان و شبها به میهمانیهای شایان دعوت می کرد. و تا اندک زمانی سوای خوشحالی و خشنودی عمومی دیگر چیزی در میان نبود.»

و در صفحه ۶۵ همان کتاب چنین می‌گوید که:

«به سرگور اوزلی^۱ از هندوستان نوشتیم که هنری مارتین^۲ که الحال خیال سیاحت ایران را دارد، بلاشک انجمن آرای غربی است. و این هنری مارتین یکی از قصیصهای بنگاله است و روانه خلیج است (خلیج فارس). از من خواهش نمود که یک سطری برای او (سفارش نامه) به حاکم بوشهر بنویسم و نوشتیم. و ایضاً یکی به محمد نبی خان. لکن من او را بر حذر ساختم که تا از شما حکم نرسد از بوشهر حرکت نکند.»

خلاصه سر جان ملکم بعد از چندی توقف، از راه اصفهان وارد طهران شد که مفصل احوالاتش در تاریخ علی حله ملکم مذکور است. و در اوایل یک هزار و هشتصد و یازده (۱۸۱۱) سرگور اوزلی بارونت از طرف قرین الشرف اعلیحضرت پادشاه کیوان بارگاه انگلستان و سفارت دربار ایران به معیت میرزا ابوالحسن شیرازی، که در آن وقت به سفارت دربار لندن مأمور شده بود روانه، به معاودت و از راه دریا به جزیره ریودجناریو^۳ که در آن عصر به تصرف جماعت پرتگالیه فرنگ بود رسیده و از پوزه امید^۴ گذشته و سرانندیب که قلمگاه حضرت آدم علیه السلام است رسیده و از سواحل ملیبار^۵ گذشته، به تاریخ ۱۶ جنوری سنه ۱۸۱۱ بمبئی رسیدند.

و میرزای مذکور و سرگور اوزلی هر دو فرود آمده در یک خانه که قبل از ورود مع لوازم به جهت ایشان مرتب داشته بودند منزل کرده و از جانب حکومت بمبئی مستر گودوین میهماندار شد و بعد از اندک توقف بالأخره به تاریخ ۳۰ جنوری روانه خلیج فارس شده و قریب ظهر به تاریخ اول مارچ سنه ۱۸۱۱ بر جهاز لیون محاذی بندر بوشهر لنگر انداختند و ساعت دو همان روز بعد از ظهر محمد جعفرخان حکمران و دریاییگی خلیج فارس با جمعی از تجار و اعزّه آن بندر به کشتی مزبور برآمد و کشتیهای دریاییگی ایران از بیرقهای شیر و خورشید

1. Sir Gore Ousley

2. Henry Martin

3. Rio de Janeiro

4. Cape of Good Hope

5. Malabar Coast

آراسته و بمعیت سفینه دیگر نقاره‌خانه به‌همراه نقاره و علم از علامات لقب دریابگی خلیج فارس است و یک بوتی دیگر نیز همراهش بود که یک لوتی در آن بود که از کلاه چهارگوشه‌اش نمایان است و این چیزى به‌فارسى به‌آواز بلند می‌خواند و تنش به‌حرکتهای مختلف ناشایست حرکت می‌داد و اشخاص دیگر را دلالت می‌کرد که در اوقات مخصوصه به‌آواز بلند ایشان دستک می‌زدند و تجار با محمد جعفرخان بالای جهاز آمدند و بر کرسیها نشستند و شربت و میوه و شیرینی از طرف حاکم تعارف آوردند و آخرالذکر را به‌ایلچی معرفی کردند و بعد از یک ساعت صحبت مرخص شدند و هنگام فرود آمدن به‌یازده تیر توپ سلامی از جهاز مفتخر آمد و مستر بروک و هنری ویلاک و تیلر و مارتین و مستر هنشا بالای جهاز آمدند و محمد جعفرخان جهاز مخصوصه خود را امروز صبح بسیار زود برای سواری میرزا ابوالحسن فرستاد و به‌موجب تعیین ساعت منجمین که از طلوع آفتاب تا ساعت هشت معین نموده بودند، او پایین رفت و حسب‌الفرمان قضا جریان اعلیحضرت شهریارى به‌لقب خانی و عالیجاهی مفتخر آمد. و هنگام نزول از کشتی به‌شلیک سلامی معزز گردید. ولی جهاز ما را بر جهاز حاکم ترجیح داده و هنگام نزول کناره، چون پله درستی موجود نبود، بر دوش بحریه فرنگی به‌مخاک ایران قدم نهاد و شلیک پانزده تیر توپ از کناره ایران دریافت. و به‌جهت تنزیل قورخانه و عرابها و هدایای پادشاهی، ما بر جهاز ماندیم و محمد جعفرخان یک بچه شیرى برای ایلچی تعارف فرستاد و این حیوان بسیار رامی و از نوازش بحریه‌های فرنگ نهایت آرام بود. تا دو روز گوشت جوشیده و کباب نمی‌خورد، لکن گوشت خام را به‌اشتهای تمام می‌خورد. و کاغذات محمد جعفرخان و میرزا ابوالحسن‌خان رسید. برای ایلچی گوسپند شیرخوار و مجموعه‌های نارنج و کشمش و انجیر و میوه‌های تر و خشک و پنیر و میوه فرستاده بودند. و چون تمام لوازم جا و مکان توقف در بوشهر به‌عمل آمد و قبل از ظهر آن روز مع شلیک دریا و خشکی پایین رفتیم و دسته موسیقی کپتان هیت‌کوت تا به‌کناره همراهی نمودند و از محاذی جهاز پنجاه توپی نادرشاهی گذشته و قریب بندر، کشتیها و جمعیت زیادی به‌استقبال آمدند. و هنگام نزول

کناره محمد جعفرخان و عبدالله آقای ترک متسلم سابق بصره و میرزا ابوالحسن خان و اعزه و تجار با کمال تعظیم و تکریم ایلچی را پذیرایی نمودند و در کوچه و بازار سپاهیان کوتی و سوارهای هندوستانی و سپاهیان توپخانه و سارجته‌های^۱ فوج چهل و هفتم از طریق صف بسته و سپاه و سوار و جمعیت زیادی ایرانی کناره دریا صف احترام بسته و در کوچه و بازار و گوشه و کنار و بالای بام زنهار در چادرهای سیاه مشغول سیر و تماشا بودند و ازدحام غریبی شد، و صورتشان مستور بود. و از بندر تا دارالاماره رفته به بالاخانه درآمدیم و نظر به عادات و رسوم فرنگ برای ما کرسیها مهیا و قلیان و قهوه و چاهی و گلاب و شیرینی و میوه آوردند. و اوزلی خانم^۲، زوجه سرگور اوزلی با خلمه میهمان خانم حاکم شدند و کپتان هیت کوت پالکی اوزلی خانم را تا دروازه حرم برده رسانیدند و اوزلی خانم سه زن و یک طفل خردسال و خلمه زیادی دید و این دیدن انجام یافتند پس از کوچه‌های تنگ سواره گذشته و از دروازه بیرون آمده، صحرایی شدیم. و پیش روی ما پهلوانان میل می‌گرفتند و بازی‌کنان می‌رفتیم و یک امردی لباس زنانه پوشیده می‌رقصید و لوتی مذکور نیز هنرهای خود را تکرار می‌کرد. و از شلیک توپ و تفنگ و آواز نقاره و کرنای گوشها کر می‌گردید. و سواران دشتستان و فارس بیرون شهر بهما پیوسته جنگ مصنوعی آغاز نهادند و به آیین پیشین سر تلخت برگشته، طپانچه و تفنگ به دشمن موهومی سر داده و جرید و نیزه به یکدیگر می‌انداختند.

پس بدین سان به اردو که یک میل و سهریعی جنوب شهر واقع بود رسیدیم و به خیمه بسیار وسیعی درآمده جناب ایلچی پاکتهای دولتی و مکاتیب شخصی را که همان روز از راه اسلامبول رسیده بود می‌گشود و فتوحات عساکر نصرت مائر انگلیسیه را در اسپانیا برای حاکم می‌خواند که صفحه اخبار ناگهان از دستش افتاد و معلوم شد که برادران مؤلف مستر موریر و سرگور اوزلی هر دو در جنگ بوساکو به تاریخ ۲۷ سپتمبر سنه ۱۸۱۰ به قتل رسیدند. و از استماع این خبر

1. Sergeants

2. Lady Ousley

وحشت‌انگیز حاکم و میهمانان در غایت سکوت و اندوه یکان‌یکان برخاسته، مرخص شدند. و تخمیناً ۲۲ روز در بوشهر توقف نموده، در پایان بالآخره بلاوصول میهماندار به تاریخ ۲۷ مارچ صبح ساعت هفت روانه شیراز شدیم. و محمد جعفرخان و میرزا ابوالحسن‌خان و اتباع و سپاه و سپاهیان سواره درگون و توپچیان فرنگی پادشاهی و سارجت‌های فوج ۴۷ تماماً سواره و سوای اینها، جلوداران و مهران خلعت‌کاران فرنگی با لباس‌های فرنگی و ایرانی و عربی و هندوستانی، بدین‌سان یک سواری بسیار بزرگی طولانی مرتب گردید. و غیر از اینها، شاطران در رکاب ایلچی روان و حین روانه‌گی یک شلیک سلامی بزرگ از لژیون^۱ جهاز پادشاهی و از توپخانه ایران سر دادند. و اوژلی خانم و دخترش در پالکی که از بمبئی همراه آورده بودند سوار شده و بیست نفر پالکی‌بردار هندی به‌دوش برداشته می‌بردند. و به‌جهت خلعت زناۀ فرنگی، کجاوه مقرر آمد. و اوژلی خانم گاهی بر تخت روان می‌نشست و تا علی‌چنگی که شانزدهمیلی بوشهر است رسیده فرود آمدیم. و این منزل اول ماست و نزدیک علی‌چنگی از چاه‌کوتاه گذشتیم. و در اینجا عرب‌های دموخ سکنی دارند و جماعت مذکور نهایت شجاعت و قدامت و آزادی داشتند و بدین جهت بعضی رسومات راهلداری و گمرک برای ایشان معاف آمده بود. و بدین سبب نسبت به سایر طوایف اموال و اسباب‌شان ممتاز و برای تحصیل اموال و اسباب محمد جعفرخان اظهارات غرضمندانه به‌خلعت برادر عرضه داشت، به‌جهت استیصال و اخذ اموال طوایف مذکور طرحی ریخته، اگرچه علایق‌شان به‌شیخ نصر حاکم سابق بوشهر نمایان بود، ولی نسبت به‌دولت تقصیری نداشته و محمد نبی‌خان به‌اشتباه‌کاریهای برادر اعتماد و اعتبار نموده. بنابراین محمد جعفرخان در ماه فیروزی سنه ۱۸۰۹ به‌بهانه خلعت دادن جمیع مشایخ دموخ را در خاتمه خود طلب داشته و رستم‌بیگ کرجی و سوارانش که حسب‌الفرمان برای اجرای این عمل از شیراز مأمور شده حاضر بودند، ایشان را گرفته و زنجیر کرده، قید و بند نمودند و سواران به‌چاه‌کوتاه رفته خاتمه و اموالشان را

1. Legion

غارث و زن و بچه‌هاشان را اسیر کردند و یکی از مشایخ دموخ بعد از چند هفته قید شبانه، هنگام غلبه خواب به پاسبانان تنگستانی گردنش را از زنجیر بیرون آورده، مشایخ دیگر را نیز نجات داده، آهسته به کوچه درآمد. ولی پاسبانان خبردار شده تعاقب نمودند و همه را گرفته باز به قیدخانه بردند و زنجیر کردند. سوای یک نفر از آنها که او حمایت یکی از صاحبان انگلیسیه دعوی نموده، حالا شیوه وفاداریش با صاحب موصوف جاری و ساری است. و محمد جعفرخان باز مسئله گریختن ایشان را شرح و بسطی داده به شیراز اخبار داد و باز مشتبه‌کاری نموده تا بالاخره در ماه اکتوبر سنه مذکور محبوسین را نهانی به قتل رسانید و بسیاری را در چاه افکند. و محمد نبی‌خان از کردار و رفتار برادرش پریشان‌حال گردیده، بازماندگان‌شان را طلب داشته نوازش فرموده، خلعت داده و به آبادی چاه‌کوتاه باز فرمان داد. و امروز که از نزدیک قلعه چاه‌کوتاه گذشتیم، محمد جعفرخان دو رأس مادیان عربی برای سرگور اوزلی تعارف فرستاد و تاریخ ۲۹ برازجان رسیدیم. و در اینجا ارزاق نهایت کمیاب بود و حسب‌الفرمان، محمد زکی‌خان نوری شب قبل از شیراز وارد گردید و به میهمانداری سفارت سنیه مقرر آمد و در این هنگام خبرهای وحشت‌انگیز از اعمال محمد جعفرخان در حق محمد نبی‌خان در السنه و افواه مردم جاری بود که حسب‌الطلب اعلیحضرت پادشاهی، وی چندی پیش از این طهران شتافته و باریافته است و آرای عمومی در حقش ناگوار و به حدی است که می‌گویند از قتل و اسر طوایف دموخ فتح‌علی‌شاه نهایت ناراضی شده فرموده است که: «می‌دانی دو تن از بزرگان رؤسای قبایل فارس مانند چراغعلی‌خان نوایی و دیگران، محال است که برادرت بلاکوری و چوب خوردن از این قضیه نجات یابد»

و با این همه تنبیهات باز محمد نبی‌خان با کمال جلال شیراز آمد و باز محمد جعفرخان هم مانند سابق حاکم بوشهر بود و در خرابی بلاد و عباد می‌کوشید و نصیحت برادر را نمی‌شنید.

خلاصه از کتل دختر به ابدوی رسیدیم و اینجا کوهستان است و میرزا زین‌العابدین که در غیاب محمد نبی‌خان به وزارت قیام و اقدام داشت برای ایلچی میوه فرستاده بود. از اینجا به کتل پیرزن و دشت ارژن رسیده صبح هفتم ماه

به خان‌زنیان و از آنجا به صحرای شیراز رسیدیم و استقبال نمایانی یافتیم و تا باغ شاهچراغ ما را همراهی کردند. و از شاهچراغ در راه میرزا زین‌العابدین و بزرگان آنجا بهما پیوسته تهنیت ورود گفتند. و چون نزدیک شهر رسیدیم هزاران کس به تماشای ما بیرون آمدند و خیمه‌های ما را نزدیک باغ جهان‌نما که احسن بساتین آنجاست زده‌اند و در بالاخانه دروازه این باغ یک نهار بسیار ممتازی خوردیم، که حجره بالاخانه آن در غایت لطف و خوبی به نقش و نگار آراسته است و میوه و شیرینی زیادی در آنجا چیده بودند. پس هر کس به خیمه خود رفته آرام گرفت و من چون به خیمه‌ام درآمدم این شعر حافظ به یادم آمد

بله ساقی می باقی که در جنت نخواهی یافت

کنار آب رکن‌آباد و گلگشت مصلی را
و آن شاعر مشهور فرنگی سر ولیم جنس^۱ چه خوب این غزل را به انگلیسی
تضمین کرده است. و اردوی ما یک میل از دیوار شهر دور بود و اشخاصی که
طالب شعر و شاعری باشند بلاشک بر وضع حالیه ما رشک می‌برند، زیرا که قبر
سعدی از آنجا ربع ساعت راه و آب رکن‌آباد آوازش می‌آید و گلگشت مصلی
و قبر حافظ تا اردوی ما قریب سیصد چهارصد ذرع فاصله است. در این عرصه
طرب‌انگیز عرفان‌آمیز قریب به یک هفته قیام نموده، تا آن‌که سرگور اوزلی بارونت
و اوزلی خاتم به فرمانفرما و مادرش نواب عالیه شرف بار یافته و محمد نبی‌خان و
میرزا ابوالحسن‌خان با یکدیگر عداوت می‌ورزیدند و لکن در ظاهر انواع اظهارات
دوستانه اظهار می‌نمودند. و مع‌ذلک هرگونه طولی و یا معطلی درباره سفارت
بهیبه از قبل فرمانفرما واقع می‌شد، میرزا ابوالحسن‌خان فرصت یافته با وجودی که
محمد نبی‌خان در شیراز حاضر نبود به او نسبت می‌داد و بر فزونی منصب و جاه
و ملک و مال و نفوذ و اعتبارش حسد می‌برد و چون مذکور شد که وی
حسب‌الطلب اعلی‌حضرت پادشاهی طهران رفته است و اخبارهای مختلف در السنه
و افواه جاری و ساری است و چنین می‌گویند که قبل از دخول طهران پسرش

1. Sir William Jones

عبدالرحیم خان را که در آن هنگام مقیم آن دربار بود، طلب داشته، جو یا گردید که آیا خیال فتحعلی شاه در حقیقت چیست. و از سلامتی نفسش سؤالها نمود و اعلیحضرت پادشاهی نیز به جهت ستر خیالات نهانی خود پیش از دیدن پدر، پسر را طلب داشته به لقب خانی و عالیجاهی او را سرافراز فرموده، تا بکلی دفع و رفع توهم وی گردد. بنابراین خان موصوف در کمال اطمینان و خاطر جمعی وارد طهران گردید و میرزا هادی فسوی حاکم فسا و کریمال را که مبلغی معتد بدھکار دیوان بود همراه خود برداشت بمحضور پادشاه آمد و آخرالذکر حساب اداره بلوکات مذکور را که هفتاد هزار تومان باقی می ماند از وی مطالبه می نمود و به خان موصوف برگشته چنین فرمود که: «من میرزا هادی را نمی شناسم و این هفتاد هزار تومان را از تو می خواهم.» پس میرزا هادی قید رفت و محمد نبی خان ضامن وی گردید و آخرالذکر بعد از چندی خلعت یافته روانه شیراز گردید و سرگور اوزلی در این هنگام از شیراز بیرون آمده، به تاریخ ۲۳ جولای سنه ۱۸۱۱ وارد ایزدخواست می شد که خان موصوف نیز از طهران در رسید و کمال مهربانی از طرفین ظاهر و چنین می گویند که: «صفات و مکارم اخلاقش به نوعی است که حتی دشمنانش او را می ستایند» و از حیثیت وضع طبیعی ایزدخواست میانه عراق و فارس واقع است و قلعه عجیبی است و نان بسیار خوبی دارد و این مثل مشهور است: «شراب شیراز، زن یزد، نان ایزدخواست» و در این هنگام حسینعلی میرزای فرمانفرمای فارس نیز از قبل پدر خلعت یافت و جمس موریر صاحب در سیاحت نامه خود در این باب چنین می نویسد که: «دارنده خلعت جوانی است شانزده ساله و عبدالرحیم خان پسر محمد نبی خان وزیر فارس است. می گویند که اول دفعه که او شرف بار می یافت خود را به حدی باخته بود که نمی توانست پیشتر برود و شاه هم می فرمود پیش بیا و پیشتر بیا و او عمداً متردد بود. و این اطوار ساختگی است و این فن درباری ایران است که از طفولیت ایشان را می آموزند. چون اصرار شاه بیشتر شد، چنین عرض کرد که: 'امیدوارم مرا پیشتر طلب نفرمایید، چرا که ناتوانم، می سوزم،' یعنی که تاب و توان تابش اتوار جمال آفتاب مثال پادشاهی را ندارم و یا از مهابت جلال پادشاهی ترسانم. و این نوع مناظر مصنوعی در بلاد مشرق بسیار است.»

خلاصه شکایت مردم از گرانی نان از میرزا هادی که همراه خان موصوف طهران رفته بود، حالا شیراز آمده و برای اخذ مالیات بر مردم زور می نمود. و از این تاریخ آثار اختلال نمودار شد و نواب عالیه مادر فرمانفرما در جمع آوری ارزاق با وی شریک و سهیم بود. و حتی بعد از ورودش قیمت گندم و نان یک دفعه ترقی نمود و رعایا از اعمالش به ستوه آمدند. و چون در ولایات مشرق اکثر نشانه انقلاب بستن دکان و بازار است، لهذا اهالی شهر جمیع دکان و بازارها را بسته در خانه مفتی شیراز جمع آمدند و فتوای قتل میرزای موصوف با یک نفر دیگر را از او می خواستند. و از آنجا آمده در ارگ ایستادند و از فرمانفرما میرزا هادی را می خواستند و او محمد زکی خان نوری و میرزا باقر خیابزاشی را به تسکین و تفهیم آن جماعت فرستاد. و چون ایشان خیابزاشی را دیدند به فحاشی و غوغا برخاستند و در تسکین ایشان او به شیرین زبانی می کوشید و این طور می گفت: «من چه کنم این تقصیر میرزا هادی است. اگر گندم را او به ما گران بفروشد قیمت نان بالا می رود.» و میرزا هادی از ترس مردم پنهان گردید و محمد نبی خان چندین هزار تومان ارزاق که از اطراف آورده بودند به فقرا و مساکین می داد و نواب عالیه نهانی شریک خیالات میرزا هادی بود و عرایض مردم ثمری نبخشید و سعر نان ترقی می کرد، ولی سعر نان را از راه دلجویی موقتاً تنزیل دادند تا اندک وقتی مردم آرام بگیرند و در حالتی که گنهکاران آزاد می گشتند خبازان شهر را جمع نموده چوب می زدند. و ظن مردم باز به موجب سابق دربار حسینعلی میرزا و نواب عالیه باقی و استوار بود و محمد نبی خان تحسین و آفرین می یافت و مذکورین مورد عتاب و نفرین مردم می آمدند و این قحطی نزد عوام تابحال به قحطی محمد نبی خانی مشهور است. موریر می گوید که: «در مدت توقف شیراز نفوس آن شهر را می خواستم بدانم چند است و بس دشوار بود و به جهت آن که اهالی این کشور پیشتر فسانه گو و تواریخ تولد و اعداد مساکن شهر را ثبت دفتر نمی نمایند، به درجه ای مغشوش است که قیاس تعداد نفوس از تعداد مساکن محال است. لکن من برای تحقیق این مسئله به شخصی نهانی پول دادم تا او رفته از کدخدایان محلات شهر اعداد مساکن و خانه های محلات را جویا شود و این

نتیجه آن است: شیراز ده محله است. اول در شاهزاده ۱۳۰۰ خانه، دوم درب اسحاق بیگ ۱۳۵۰، سیم بالاکتف ۱۴۲۰، چهارم میدان شاه ۱۲۰۰، پنجم سوق الطیر یا بازار مرغ ۵۰۰، ششم سنگ سیاه ۴۵۰، هفتم سردزک ۷۵۰، جمله ۷۷۸۰.

اگرچه در تاریخ سفر اول اعداد مسکن این شهر را ۱۲۰۰۰ نوشته‌ام، مگر به نظر نمی‌آید که از نصف بیشتر باشد. دوره شیراز تخمیناً چهار میل. و یک ثلث خانه‌های جنوب و مشرق شیراز خراب و ویران است و خانه‌های قابل سکونت خرابه و ویرانه بسیار دارد. و باقی بازار و میدان و ارگ و باغ و بوستان و ابنیه عمومی است. بدین سان بیشتر از یک نصف آن مسکون نیست و به‌رأی اعضای سفارت دهمزار کس بیشتر ندارد. مگر ۳۸۰۰ خانه و در هر خانه پنج نفر می‌شمارم و از ۱۹۰۰۰ بیشتر نخواهد شد و برای تعیین نفوس و شماره مردم در ولایات مشرق اتسب وسایل مقدار صرف نان است که محمد نبی خان یک دو سال پیش حکم داد مقدار گندمی که در شیراز هر روز صرف می‌شود معلوم نمایند و این نتیجه آن است که ۸۰۰۰ من تبریز گندم در شیراز هرروزه صرف و دهمزار من نان حاصل آن است. و یک من تبریز یک رطل و ربع انگلیسی است و خوراک یک نفر روزانه یک چهار یک، یعنی یک چهار یک من است. بنابراین دهمزار من تبریز ۷۲۵۰۰ رطل انگلیسی است و نتیجه ۱۸۱۲۵ نفر است.»

و خان موصوف تا شش سال تمام در کمال استقلال به‌مهمات وزارت قیام و اقدام نمود و محمد جعفرخان نیز به‌حکمرانی بندر ابوشهر و مضافات و دریاییگی خلیج فارس اشتغال داشت. تا آن‌که حسینعلی میرزا که جوانی بود به‌خود مغرور و می‌خواست خود متوجه تمام امور مملکت بشود و خان مومی‌الیه نظر به‌العادت طبیعه ثانیه به‌طریق سابق می‌خواست که خود بالاستقلال آمر و ناهی باشد و افعال ناصواب دربار را تصحیح نماید. و این معنی بر شاهزاده و اصحابش گران آمد. و از طرف دیگر افعال محمد جعفرخان و دشمنی میرزا بزرگ قائم‌مقام چنان‌که بر آن اشارت رفت، و دشمنی حاجی محمد حسین خان امین‌الدوله حاکم اصفهان، که می‌گویند مردی بی‌سواد و فرومایه بود، مزید بر علت گردید و از نفوذی که خان

موصوف در این وقت نزد پادشاه و جماعت انگلیسیه در ایران و هندوستان داشت مذکورین پیوسته حسادت ورزیده، دل پادشاهی را به اظهارات غرض‌آمیز از او سیاه می‌نمودند. و خان موصوف با وجود سکونت شیراز در جمیع مسائل مشکله داخله و خارجه همواره مرجع سفر او شاه می‌آمد. و این معنی در تذکره‌الشعرا^۱ سرگور اوزلی بارونت مذکور است و چنین می‌گوید که:

«سفارت با یک موکبی عظیم به تاریخ ۱۹ نومبر سنه ۱۸۱۱ وارد طهران گردید و مهمات سفارت بعد از سر هرفرد جنس بارونت به‌عهده مستر شریدن حواله شد و بخصوص تشریفات باریافتن همان روز به‌میرزا شفیع و امین‌الدوله مذاکره گشودم. و صدراعظم دانا و مکار متعددی است. امین‌الدوله وزیر مالیات از صدراعظم ملایم‌تر و محمد نبی‌خان مؤتمن‌الدوله وزیر فارس و میرزا قائم‌مقام وزیر عباس‌میرزا در اکثر مسائل داخله و خارجه مرجعند، لکن قدرت و نفوذ محمد نبی‌خان از او بیشتر است. مگر میرزا بزرگ بر مسئله دموخ از تاریخ وقوع فتنه و فساد می‌چید. چنانچه از بیانات سر هرفرد جنس انجام نوکری دولت ایران نمایان است، معاندین مذکور از مدتها درصدد خرابیش برآمدند. که آن به‌موجب ذیل است:

«و یک جزء فرمایشات پادشاه درباره محمد نبی‌خان این بود و مرا نهایت مضطرب‌حال و پریشان‌احوال ساخت. اگرچه اعمال محمد جعفرخان در بوشهر بلاشک خلاف قاعده و نهایت شقاوت‌آمیز است و نیت شاه از قرار گفتگوش در حق او آشکار و این از فتنه‌های بزرگ میرزا بزرگ است، لکن نظر بملاحظه دوستی و اتحاد سابق که با او داشتم تا می‌توانستم قلب شاه را حدالامکان دربارهاش ملایم‌تر نمودم و بعد از همه آن توسطها این‌قدر از او وعده یافتم که تا من در این ملک هستم آسیبی به‌وی نرسانند. و از آن بعد به‌میرزا بزرگ التماس کردم که در این میان عباس‌میرزا توسط نماید. پس وی در مقابل آن شکایتها می‌کرد و به‌افعال و اعمال محمد جعفرخان می‌پرداخت و تصدیق از من

می خواست که آیا با این اعمال من با عباس میرزا چگونه می توانیم این مقلعه را به حضور پادشاهی عرض نماییم. و چون من از سرشت طبیعی میرزا بزرگ آگاه بودم از جواب ناصوابش تعجبها کردم»

ولی حمیت عربی کارگر آمد و این هم محض حمایتی بود که دموخ به لطفعلی خان و خوانین زندیه داده بودند. بالأخره به حکم تقدیر، بعد از روانه گی سر هرفرد جنس بارونت و سر جان ملکم بهادر از ایران و مقارن ورود سرگور اوزلی بارونت بدان سامان، کارها به جایی رسید که حاجی محمد حسین خان امین الدوله اصفهانی که عداوت نهانی با جماعت انگلیسیه می ورزید و با روسیه و فرانسه یار و همداستان بود، به تنظیم خطه فارس مأمور آمد و قبل از آنکه از طهران روانه شود رجوع به اصل خود نموده و اراده حضرت پادشاهی نیز با نیت غرض آمیزش مع گردیده، خدمات سابقه و لاحقه خان موصوف را فراموش کرده، به اظهارات غرض آمیز فساد انگیز ایشان گوش داده، بدین سان مقرر نمود که موازی ده لک روپیه به اعلیحضرت پادشاهی داده، برایش گناه تراشید. و امین الدوله شیراز آمد و جمعی فرومایگان نیز دورش جمع آمدند و حسابی برایش ساخته، بدهکارش برآوردند. در ظاهر بقیه مالیات فارس و در باطن آمیزش با جماعت انگلیسیه که آن بنای کوتی بوشهر و تمکن قونسول و افراختن علم و نگاهداری سپاهیان و سواران هندی در کوتی مزبور و سهولت آمدورفت مال التجاره ایشان است. و به اعلیحضرت پادشاهی چنین فهمانیدند که خود در شیراز و برادرش در ابوشهر و سواحل فارس به انگلیسیان ساخته، خارک را به ایشان داده است. و دور نیست که یک وقتی تمام سواحل فارس را به ایشان خواهد داد. و از آن، دولت وظیفه ای دارد و مأموریت چنین شخصی در فارس و با سواحل فارس به کلی صلاح دولت و ملت نیست. و اعلیحضرت پادشاهی نیز به اظهارات غرض آمیز فتنه انگیز ایشان رضا داده بعزل محمد نبی خان و ضبط اموال و املاکش فرمان داد. بنای علیه در مارچ سنه ۱۸۱۳ تمام اموال منقوله و غیر منقوله اش که تخمیناً بیست لک روپیه می آمد ضبط کردند و خودش نیز در بقعه متبرکه حضرت سید میر محمد علیه السلام در شیراز منزوی گردید و پسرش عبدالرحیم خان نیز که مقیم طهران

بود، او را هم عذاب داده، اموالش را گرفتند و حاجی محمد حسین خان که اکنون به لقب نظام الدوله گی مقتخر آمد به جایش به انتظام خطه فارس مأمور گردید. و سرگور اوزلی بارونت که در این هنگام مقیم دربار طهران بود و از خلعیات سابقه و لاحق و وفاداری کامل و طولانی و نمایان خان موصوف آگاه بود، چنانکه فرمانفرما می فرماید که: «نهم اکتوبر سنه ۱۸۰۶ - اعظم رجال کشور ایران هرگاه به طریق انصاف عمل دولت انگلیس را در این موقع تمیز بتوانند بدهند (واقعۀ قتل حاجی خلیل خان) همه خیالاتشان این خواهد بود که محمد نبی خان که از صغر سن، اخلاص خویش را به فواید انگلیسیه اظهار نمود و ایضاً در هنگام قتل حاجی خلیل خان، که از نزدیکان اوست، محض آن که نام و اعتبار آن دولت را (دولت انگلیس)، از افتراها و اشتباه کاریهایی که در آن زمان در السنه و افواه بر آن حادثه جانکاه جاری و ساری بود، پیش آمد تا مدافعه نماید. به جهت اثبات مدعا و نیتش همین قدر کافی است که خود او شخصاً به طهران شتافته و خدمت سفارتی که در آن زمان می خواستند از ایران به هندوستان بفرستند بر عهده گرفت. آیا در عرض این خلعیات عمده چه یافت؟»

به مستر بروس بالیوز بوشهر چنین فرمان داد که شیراز رفته، خان موصوف و عیالش را از بست نجات دهد. و او حسب فرمان در ماه سپتمبر سنه مذکور وارد شیراز گردید و چون از نظام الدوله خلاصیش را خواستار شد، وی گفت: «تا سی و شش هزار تومان باقی حساب دیوان را بمن ندهی او را رها نخواهیم کرد.» بنابراین محمد نبی خان یک مراسله ای به جناب جلالت عآب نوین اعظم فرمانفرمای کشور هند نگاشته موجب هشت ساله آینده اش فی ماهی یک هزار روپیه سکه نود و شش هزار روپیه سکه را قرض خواست و پسرش عبدالرحیم خان نیز موجب پانصد روپیه آینده اش را گرو داد. و این عریضه مقبول آمد و از هندوستان نود و شش هزار روپیه سکه نزد مستر بروس فرستادند و رسید آن مبلغ را آخرالذکر از پدر و پسر در سه نسخه گرفت که تاریخش ۱۸ محرم سنه ۱۲۲۹ هجری مطابق اول جنوری سنه ۱۸۱۴ منیجی است و مستر بروس حسب فرمان سرگور اوزلی موازی سی و شش هزار تومان را به جهت خلاصی خان موصوف و اتباعش قبول

نمود و نظام‌الدوله نیز به‌جهت عفو گناهان محمد نبی‌خان تعهد کرد فرماتی طلب نماید. و الحال‌هذه یک فرماتی به‌نام خان آخرالذکر و یکی به‌نام مستر بروس از طهران طلبید. و تاریخ این فرامین جمادی‌الثانی سنه ۱۲۲۹ هجری است. و نظام‌الدوله اینها را مستمسک نموده موازی پانزده‌هزار تومان از مستر بروس علی‌الحساب گرفته، انواع معاذیر به‌میان آورد. و عذرش یکی این بود که فرمانهای فوق کافی نیست و به‌جهت حصول مرام فرامین مخصوصه پادشاهی در کار است. بنای علیه مستر بروس روانه طهران گردید و نظام‌الدوله نیز از عقبش روان شد و مستر بروس به‌ورود طهران به‌ایفای وعده و اجرای عهد اصرار نمود. لکن چون نظام‌الدوله عزمش ثابت نبود و می‌خواست که خان موصوف در‌بست عمرش را به‌آخر رساند، لهذا عذرهای می‌آورد که کسی یارای گشودن این مطلب را به‌حضور پادشاهی ندارد. و چون مستر بروس استنباط کرد که مقصود رسالتش به‌عمل نمی‌آید، جمیع مراتب را به‌سمع سرگور اوزلی رسانیده، به‌محل مأموریت خویش برگشت و از بوشهر یک کاغذی به‌خان موصوف نوشته ارسال داشت و در خصوص رهاییش از بست عدم مداخله اظهار داشته، این را افزود که: «نود و شش‌هزار روپیه سکه عنایتی فرمانفرما در حالتی که رهایی میسر نگردد، وجوهات مرسوله را به‌هندوستان خواهد فرستاد» و این تاریخش ۵ می سنه ۱۸۱۵ عیسوی است. و چون دلائل غیبی و حسی و شواهد یقینی و قیاسی دلالت نموده است که دنیای دنی خاکدان غرور و سلولت‌سرای سرور نیست و نقش دوام و ثبات از لوح بقا و حیات محو است و توقع وفا از عجزه مکاره دنیا سهو زمام عقل و جان و عنان نقل و جنان به‌قبضه قدرت پادشاه ابد و ازل است و در حوزه ارادت اوست، فلذلک محمد نبی‌خان این حال را معلوم و محقق نموده، به‌تاریخ سیم دسمبر سنه ۱۸۱۵ عیسوی در بقعه متبرکه حضرت سید میرمحمد علیه‌السلام به‌سرای سرور خلد رحلت و بر اقامت این مقام عدم انجام راجح دیده و قبال بقای تعین کونی از قامت عظیم‌الاستقامت وجود فانی متخلع و ترک تغیرات مُمَوَّه حسی و طرح تعلقات عقلی و قیاسی نموده، نفس سلیمش به‌امر ارجعی الی ربک راضی گردیده و مرغ روحش از اوکار عالم افکار و نشیمن عقل و حس

مستعار به سراپر قدس و اراثک ملائک انس طیران نمود و در گلستان جنان مقام نمود. الامر من الله العليم القدير والحکم الله العلی الکبیر. و نعش آن مرحوم را در صندوقی امانت گذاشته و با جناب شیخ علی نامی روانه عتبات عالیات نمودند و در آستانه مقلسه حضرت امام حسین علیه السلام مدفون آمد و قبرش نزدیک قبر شاهزاده محمد علی میرزای کرمانشاهی است.

مسیر طالبی - تألیف میرزا ابوطالب خان

سنه ۱۸۱۲ مطابق سنه ۱۲۲۸ هجری

در عهد فرخنده مهد نوئین اعظم لارد میتوا^۱ فرمانفرمای کشور هند -
وقایع سنه ۱۲۱۸ هجری - ذکر به قتل رسیدن حاجی خلیل خان ایلچی
ایران در بمبئی، ورود نعش به عتبات

و چون با وجود وقوع طاعون مستر وی موافق قانون مستعمره انگلیش خلاف حکم گورنر جنرل نمی توانست کرد، عزم مراجعت جزم نمود و نعش را به آقا نظرعلی داماد آقانبی سوداگر مشهور بصره که به حکم قربت و التماس مستر منستی، رفیق جنازه مذکور بود باز گذاشته برگشت. اما چون بدین مکان که من متوقف شدم رسید، مستر منستی که خبر طاعون را شنیده و از بطن کار خبر نداشت، از ترس این که همراهیان مستر وی کسی طاعون به همراه آورده باشد، وی را از دخول عمارت معقل منع و در این مکان توقیف کردند چنانچه تا روز ورود من بر کشتی یا در آن مکان می گذرانید. آن روز میهمان او بودم و او خبر من به مستر منستی فرستاد. شامش مستر منستی بدان مکان آمد. از دور با من ملاقات کرده، به مستر وی رخصت دخول داده و تجویز دخول من نکرده، عذر خوف طاعون خواست. و به شهر بصره خانه آقامحمد نبی مسطور که گویا از متوسلان و برکشیدگان اوست فرستاده فرود آورد. روز چهارشنبه ماه ذیقعد وارد بصره به خانه مذکور شدم. آقامحمد نبی خانه را به آقانظرعلی داماد خود واگذاشته، حسب الطلب شاه ایران به طهران رفته بودند. مذکور می شد که شاه ایران به سبب قربت او به حاجی خلیل خان مقتول، خطاب خانی و مناصب جلیل خانی به وی داده، می خواهد کرة

بعد اولی به ایلچی گری هند تعیین نماید. و آقا نظر علی همچنان که گذشت با نعش در بغداد و آن خانه به دست حاجی فضلعلی نامی احول چشم شوشتری پلید مقصر بود که در میان بصرایان به حاجی فرزین اشتها داشت و چون فرزین کجرو و بی شعور و بی حس است، یک دو روز ملارا کرده بنای کار بر دغلی گذاشت و طعام غیر مأکول پیش می آورد و در حاضر کردن حوائج ضروری چون گازر و خیاط به امروز و فردا می گذرانید. چون شکایت مسلم از قوم خود پیش نصرانی لایق نبود، مستر منستی سخن در آن باب نگفته و نان و کباب بازار بصره که صد مرتبه از طعام او لذیذتر بود برای چاشت مستمر و منحصر از اکل و شام و سایر ضروریات در گذشتیم و از مواجهه او برای امثال این امور که کفاره طلب بود رهایی یافتیم. گاهی که بسیار دلتنگ می شدم از عمارت بالاخانه، چون ته خانه بوی نم داشت و بر از کثافت و سقف پر از نسج عنکبوت و دوده دور چراغ بود، بر سر دروازه که مجمع حاجی فرزین و بصرایان بود فرود می آمدم. چون غیر از خرید و فروش اقمشه و نرخ اثواب سخن دیگر نبود و صداها بلند و رگهای گردن در منازعه یکدیگر پریاد می دیدم، دوباره کنج تنهایی را محل طرب دانسته، برمی گشتم. اراده کردم که عمارات پسندیده بصره را به جهت یادگار تماشا کنم، معلوم شد که بهترین عمارات همان است که من در آن می باشم. از آن به جانم صفایی آنرا از این می توانست دانست.

روضه‌الصفای ناصری

جلد نهم صفحه ۱۶۲

واقعه قتل حاجی خلیل خان قزوینی سفیر ایران و عذرخواهی
فرستاده دولت بهیه انگلیس و سفارت محمد نبی خان قزوینی در آن
ملک و سامان
۱۲۱۹ هجری

و محمد نبی خان همشیره‌زاده حاجی خلیل خان قتیل مذکور را به جای او روانه فرمود. در روز ورود او به بندر بمبئی او را استقبال بزرگی کردند و کمال حرمت به ظهور آوردند و مدت پنج ماه در نهایت عزت و جاه در آن ولایت همی زیست و ارتفاع و انتفاع منزلت و دولت یافت. و از جمله تشریفات و تکریمات سفیر ایران آن بود که روزی او را به تماشای جنگ غراب تکلیف نمودند و در آن جنگ غرابی که دوازده هزار تومان بها و اسباب داشت به ضرب گلوله محترق آمد در نظر میزبانان عظمی نداشت. و محمد نبی خان مدت سالی در آن دیار به عزت زیست و زیاده از پنجاه هزار تومان بهوی و اسماعیل خان ولد حاجی خلیل خان ابذل رفت و مبلغی مقرر و معین همه ساله خونهای او را به فرزندش همی دادند و نیز دهند. و محمد اسماعیل خان در این زمان در فراتسه، در پاریس بدان مقرری عیش مهتا همی کند. چه خون بزرگ را خونهای بزرگ درخور است. و محمد نبی خان پس از مراجعت به منصب وزارت نواب شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس مفتخر آمد و مدتها در آن منصب و جاه و حشمت و دستگاه بماند، تا در مقام خود از خاتمه حال او ذکری رود.

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار وقایع سال ۱۲۱۸ هجری

به جای حاجی خلیل خان محمد نبی خان خواهرزاده او را سفیر فرموده و او طریق منبی گرفت. روزی که بدان بلده درمی آمد دویست هزار تن از سپاهی و رعیت او را پذیره شدند و بدین مکانت و عظمتش به شهر درآوردند. آنگاه او را روزی به نظاره لشکرش سیر دادند و روز دیگرش به تماشای کشتیهای جنگی بیرون بردند. محمد نبی خان پرسش نمود که گلوله توپ بر چوب تا چند کار کند و کشتی را چه مقدار زیان رساند. و آگاه نبود که بهای یک سفینه جنگی چند است. اما کارگزاران انگلیس توپها را به یک سفینه ای که دهمزار تومان بها داشت گشاد دادند و آن کشتی را یکباره نابود ساختند. بالجمله محمد نبی خان پنج ماه در بمبئی و یک سال در بنگاله بود و هنگام مراجعت با برگ و ساز فراوان کوچ داده به حضرت پادشاه آمد.

تذکره دلگشا تألیف مرحوم علی اکبر شیرازی مشهور به نواب

سفیر اسمش محمد نبی خان و اصلش از خاک پاک شیراز. در بدایت جوانی به شغل تجارت اشتغال و در بصره و بغداد در سلک اعظم تجار، در تعداد و نهایت اعتبار در آن دیار داشت. و پس از فوت حاجی خلیل خان، ملک التجار داماد مشارالیه که به سفارت هندوستان حسب فرمان خاقان قیصر پاسبان مأمور بود، هنوز هم مهم انجام نیافته عمرش اتمام یافت. خان مشارالیه به شیراز آمده، بعد از

شرف حضور اشرف فرمانفرمایی به آستان ملک پاسبان خاقانی شتافت و رتبه شرف بار یافت به لقب خانی سرفراز و به سفارت هندوستان از امثال و اقران ممتاز آمد. و در آن سفر اطوار شایسته از او به ظهور رسید و قرین تحسینات خسروانی گردید. پس از مراجعت در حضرت فرمانفرمایی معتبر و چندی به حکومت بندر ابوشهر و مضافات و لقب دریابگی مفتخر بود و بعد از مدتی به وزارت سرکار والا به نهجی که سابق ذکر یافت سربلند و به یاری اقبال صاحب مراتب ارجمند و مرحم ریش ضعیفان مستمند آمد. تا آنکه کوکب اقبالش روی به زوال و اطوار ناهنجار در دربار معدلت ملار اظهار و از اوج اعتلا به حضیض انزوا روی نهاده، مدتی مدید در بقعه شریفه سید بزرگوار میر محمد بن موسی الکاظم علیه السلام منزوی، تا آنکه به وسایط جمعی از قربان حضور ثانیاً منظور نظر مرحمت منظور آمد. و در آن آستان مروت نشان کرة بعد اولی آمد و شد یافت، که ناگاه اجل موعود در رسید و نامه عمرش در پیچید نظر به وزن فطری گاهی به نظم اشعار رغبت نمودی و تحسین از موزنان آن دیار شنودی. در اوایل حال قطره تخلص می نمود، بعد از سفارت سفیر تخلص کرد. با حقیرش کمال محبت و داد بود در سنه ۱۲۳۱ عالم فانی را وداع نمود. این شعر از اوست.

شعر آنچنان بگو که اگر خصم بشنود

خود را ز آفرین نتواند نگاه داشت

فی منقبت مولانا و مولی الکونین امیر المؤمنین

علی ابن ابی طالب ابی الحسنین علیهم الصلوٰۃ والسلام

خروس صبح چو زد بال در سحر خوانی

ز انجمش ملک آمد به دانه افشانی

کشید شاهد طاوس صبح چتر به سر

فتاد بلبل خوش نغمه از خوش الحانی

به صبح نامه نه با هدهد از صبا آمد

به دست صبح ببین خاتم سلیمانی

شفق ز مهر ارسطو صفت شد آینه وار
 چو صبح گشت جهان را سکندر ثانی
 دم مسیح برافروخت شمع صبح از مهر
 فسرد شعله این مشعل شبستانی
 مگر رساند به یعقوب شب بشیر صبا
 ز صبح گوی گریبان ماه کنعانی
 که ساخت ساکن بیت الحزن ز ظلمت هجر
 به روی یوسف خورشید دیده نورانی
 ز دست دست خلا و ز نفس نفس رسول
 چو عقل اول و عاشر بنا شدش ثانی
 کمال قدرت واجب عیان ز امکانش
 چو گویمت ز صفاتی که نیست پنهانی
 بر آستانه او قیصریست فراشی
 به خاک درگه او چاکریست سلطانی
 هر آنکه راه رضایش سپرد در طاعت
 به رتبه بوذری آمد به جاه سلمانی
 موافقش را علم و مخالفش را جهل
 همان تفاوت رحمانیست و شیطانی
 کسی که جست خلافتش ز تیرمیختیها
 سیاه روزتر آمد ز شام ظلمانی
 مطیع رایش خورشید تا نگشت نداد
 قضا به دستش فرمان مهر لمعانی
 اگر نبود ولایش به بحر کشتیبان
 نبود نوح ز طوفان نجاتش امکانی
 فسرد آتش نمرود و گل به بار آورد
 چو دم زد از سر مهرش خلیل رحمانی

اگر نه پیرو او بود در بیابانها
 وگر نبود شبانش شبان عمرانی
 کجا ز آب بقا خضر لب نمودی تر
 کجا بیامدی از چوب خشک ثعبانی
 جهان به زیر نگین نامدی سلیمان را
 نداشت نامش اگر خاتم سلیمانی
 اگر نه دیده باطن به سوی او می داشت
 اگر نداشت خلاصش ز کید نسوانی
 نبود حاصل یوسف نجات از زندان
 نه نور دیده به یعقوب می شد ارزانی
 اگر مسیح نمی زد دم از ارادت او
 به کام روح دمش می نمود سوهانی
 ز سر مغلق مطلق که داشت همچو رسول
 رموز علم خدا را جز او سبق خوانی
 ز غیبت آب حضور و در آرزو سفیر
 به درگهی که کند جبرئیل دریانی
 به گوش عرش رسان از پی ملایح شاه
 ز مطلعی دگر آوازه سخن رانی
 چو مطلع آنکه ز نور ضمیر او خورشید
 فضای کون و مکان را نموده نورانی
 زهی به ذات چو واجب و رای امکانی
 به خلقت تو مجسم جلال ربانی
 نبود نام و نشانی ز آسمان و زمین
 که خلقت تو شد از نور پاک یزدانی
 همین نه کرسی جاهت فراز او ادنی است
 که هست فرش حریم تو عرش سبحانی

مراد خلق ز شکر و ستایش خالق
 ورود ذات تو باشد ز سبحه گردانی
 ز توست کادم و حوا به بالشدند از فخر
 ز نور ذات تو ایشان ز نوع انسانی
 به روز معرکه آبی چو در صف هیجا
 همان به گفتن تهلیل در رجزخوانی
 رکابدار تو جبریل چون ملک ز هلال
 سلاحدار تو میکال و حفظ ریانی
 کنند نصرت و اقبال به مثال قدر
 به پیش روی تو چون صبح کرم جولانی
 به زیر ران تو دلایل چنان برق از تک
 به دست تیغ عدو سوز در سرافشانی
 به تن سری نگناری چنانکه جان در جسم
 تو را ندارد اگر باز حلم سبحانی
 قضا تو راست به فرمان قدر به حکم اندر
 که حل شود به تو هر مشکلی به آسانی
 حسام تُست که آماده کرد کرکس را
 ز جسم دشمن جاهت غلای روحانی
 چو زوربخش شود بازویت ضعیفان را
 اگر ز فرق قوی پنجه دامن افشانی
 غزال را دهد از مهر شیر شیر ز ناب
 ز صعوبت بازی و آید ز بره سر جانی
 بود ز دست چو راد تو بحر فریادی
 بمناله از کف زاد تو ابر نیسانی
 بخیل با کف جود تو حاتم طایی
 گلدای کوچه تو صد چو معن شیبانی

به مدرس تو ز هر علم گیردار جبریل
 هزار نکته یکی طفلک دبستانی
 به محفل تو کند همچو پیش مزدوران
 ز آفتاب سپهر آفتابه گردانی
 اگر ز قبه خرگاه تو شود از مهر
 به ساحت سرطان عکس نوری ارزانی
 به کدیۀ شاه چهارم سریر بهر ضیا
 به اولین فلک آید ز راه حیرانی
 برای وسعت در جلوگاه دلیل تو
 زمانه بس خجل آید ز تنگ میدانی
 اگرچه تنگتر از طرف نقطه موهوم
 ندید دیده گشایی ز نوع انسانی
 پی خوارق عادات اگر مثال دهی
 نه آسمان و زمین را در او بگنجانی
 سریر عرش و ملائک حشم شهنشاهها
 تویی که نیست چو واجب ثنایت امکانی
 من و مدایح ذات ز خویش شرمم باد
 چو مدح آورمت با نصوص قرآنی
 افق چو وادی طور آمد از شفق به نظر
 ز صبح بین ید و بیضا چو پور عمرانی
 فتاد از سر اورنگ شهریار حبس
 خدیو روس برآمد به تخت سلطانی
 به زیر پرده شد آن شاهی که بود از رخ
 فروغ شمع شبستان شام ظلمانی
 دمید صبح و بروز شد ز دیده مردم
 ز صوت بلبل بیدار خواب شیطانی

من از مشاهده افتراق ظلمت و نور
 تمام دیده شد پیش صنع یزدانی
 که آمد از درم آن ماهروی مهر جبین
 که صبح بود گواش به پاکدامانی
 مهی ز طره تناری ز طرز فرخاری
 ز لعل و قامت کشمیری و بدخشانی
 ز موی مشکفروش و زیو به عطاری
 ز خوی ناری و از روی نور ربانی
 کنار چشمه لعلش ز عطر سنبل تر
 نموده همچو سپرغم بنفشه ریحانی
 ز خاک چای گل و لاله مهر و مه روید
 فشان دار عرق از چهره خوی ز پیشانی
 به صورت آمده ماه و نه آسمان خرگاه
 به قامت آمده سرو و نه سرو بُستانی
 که دیده است ز ماه فلک کله داری
 که دیده سرو قباپوش را گلستانی
 چو قامتی که قیامت از آن شود برپا
 چو صورتی که بود رهن مسلمانی
 مرا چو دید که از سیل قطرها سرشک
 دو جزع من به کنارم نموده عمانی
 ز گریه ام به شکرخند آمد از لب لعل
 چنانکه گل ز بکای سحاب نیسانی
 چو گفت گفت که ای غیرت ظهیر و کمال
 چو گفت گفت که ای رشک مجد و خاقانی
 وصال یار میسر می رحیق به جام
 دو زلف من برد از خواطرت پریشانی

ز وصل یار چو بهتر من اینکت به کنار
 ببر تمتع از وصل تا که بتوانی
 چرا غمین و حزین دیله را داری
 ز جوش گریه و سیل سرشک طوفانی
 چو عمر رفته ترا گر به جسم جان تابد
 ز دلنوازی دیرینه یار روحانی
 در آب خاک دری کز غبار مقدم اوست
 فروغ مردمک چشم انسی و جانی
 معین شرع هدی نفس پاک رسول
 شه سریر ولایت علی عمرانی
 ولی ز بستن این یک دو بیتم آن غرض است
 که بنده را تو یکی از سگان خود دانی
 اگرچه نیستم درخور مدیح ولی
 به اختیار نیم یا علی تو می دانی
 چو مهرم از افق طبع مطلعی سر زد
 که وام دارد از مهر پرتوافشانی
 ز خلد آمده گلدسته زهی مطلع
 که حور داده بُخورش ز عنبر و بانی
 زهی وجود تو حق را دلیل وحلانی
 جلال و قدر تو از هر مقوله برهانی



قصیده در مدح عالیجاه نایب الملکی چراغعلی خان وزیر مملکت فارس در
 حینی که عالیجناب حاجی سید ابوالحسن خوشمزه، مشهور به سرورالقلوب
 اصفهانی، با عالی شأن خیرالحاج حاجی محمد حسین متخلص به خطای وارد
 بصره شده بودند و حاجی مذکور قصیده در مدح من گفته بود و از جانب بندگان
 عیوqشان چراغعلی خان تکلیف آمدن به شیراز می کرد و نیز مراسله از نایب الملکی

معظم‌الیه در تکلیف آمدن من به شیراز آورده بود، این قصیده را گفته مشتمل بر مدح سرکار معظم‌الیه و جناب سید سرور و خطای که مشتمل است بر سه مطلع و در شهر ربیع‌الاولی سنه ۱۲۱۵ از بصره فرستادم خدمت چراغعلی‌خان و معظم‌الیه مراسله در جواب نوشته تمام براثت استهلال به‌نام شعرای سلف و خلف‌الازمانا هدا:

بودم از دوران شبی در کنج حسرت بیقرار
داشتم از غم پریشان خاطری چون زلف یار
تیره‌تر از روز عاشق این شب و من دلگران
تارتر از بخت عاشق این شب و من دلفکار
نور دور از ظلمتش چون ظلمت روشن‌دلان
ظلمتی ز انسان که گویی قیرگون شد روزگار
از پی دل‌گرمی از دوران نبود آن شب مرا
همدم روشن‌ضمیری غیر آه شعله‌بار
ناگهان از بهر تسخیر شه ملک حبش
شهریار روم شد با تیغ زرین آشکار
عالم‌آرا شد به‌دوران خسروی گردون‌مسیر
رونق‌افزا شد به‌عالم سروری چرخ اقتدار
آسمان در موکب نورانش مشعل به‌دوش
می‌نمود از وی فلک در چترداری افتخار
زنگیان چون خیل زاغ از سهم تیغش در گریز
وز پی آن سرمست گشته چترزن طاوس‌وار
از هزار آورد تا یک زیر تیغ بی‌دریغ
زیر تیغ بی‌دریغ آورد از یک تا هزار
با خود گفتم که این زال کمان پشت از چه رو
هر نفس مضربی از نو می‌زند بر زخم تار
گفت از افسونگر شب شد جهان خاموش لب
آشکارا روشن است از سرمه شب چشم تار

صبحی از فرزندگی بهجت‌نوا چون صبح عید
 عیش صبح عید بودی از صباحش مستعار
 روزی از روشن‌دلی چون رایت صاحب‌دلان
 شد به‌فیروزی مرا آن روز روز وصل یار
 مشفق کز نکبت خلقتش هوا شد مشکبیز
 صاحبی کز عکس رایش شد جهان خرم‌بهار
 گل ازو در خنده آید چون شود گلشن طراز
 محفل‌آرا چون شود لعلش بود گوهرنثار
 وصفش آرد انبساط و مهر او آرد نشاط
 بیش مهر او بساط مهر گردون ذره‌وار
 دست او ابر مطیر و رای او مهر منیر
 روی او گلشن نظیر و موی او مشک تثار
 آن‌که قدرش پا نهد بر فرق هفتم آسمان
 مفخر سادات دوران سید عالی‌تبار
 دوستان را بر قلوب از نام نیکویش سرور
 آری آید دوست را بر دل سرور از دوستدار
 از ازل با عقل فرح آمد از ادراک و هوش
 نکته‌دان و نکته‌سنج و نکته‌گیر و باوقار
 فکر علیین خرامش را ملک تعظیم ده
 خاطر قدسی نهادش را ملک گنجینه دار
 من همی گفتم به‌او از سال فرخ‌فال وصل
 او همی گفتمی به‌من شرح غم هجران یار
 گفتمی او بر عهد و مهر خویرویان دل مبند
 گفتم او را حرفی از خوبان اگر داری بیار
 او مرا می‌گفت آمد در چمن فصل خزان
 من به‌او می‌گفتم اینک می‌رسد از پی بهار

گفتم از اشعار رنگین چند شعری دلپذیر
 شو ترنم سنج و برخوان بر من ای نیکو شعار
 داد بر دستم یکی بر بسته رنگین دسته گل
 عطریز و عطریز و عطریز و عطریز
 بسته با هر گل یکی شعر از خطایی دسته‌بند
 آنچنان رنگین که گفتم صفحه گل آورد بار
 آنکه چون با کلک معنی سنج در مشاطه‌گی
 نقش‌بند شاهد فکرش شود صورت‌نگار
 چون غزالان ختائی گلرخان شوخ‌چشم
 پرنگار و دلفریب و دلریا و جان‌شکار
 تار گیسوی عروسی فکرش عنبر طراز
 جعد نورس دلریایان خیالش مشک‌بار
 بسکه رعنا شاه‌دانش هست در آغوش فکر
 بسکه دارد نوعروسان خیال اندر کنار
 زاده طبع شریفش آمد از مشاطه‌گی
 عشوه آر و عشوه بار و عشوه دار و عشوه کار
 طوطی از گفتار او در شکرستان شهد یاب
 کبک از رفتار او در خنده اندر کوه‌سار
 مطلعی شد مشرق‌افروز دلم کز آفتاب
 یک سپر زر هر سحر بر وی همی گردد نثار
 ایز خورشید جمالت ماه نخشب شرمسار
 ویز لعل جان‌فزایت آب حیوان جرعه‌خوار
 نکبت خلقت چو شد در صحن گلشن عطریز
 عطریز از زلف سنبل گشت و گل از شاخسار
 غنچه از لعل تو حرفی بر زبان تا راند شد
 سوسنش پهلوشکاف از خنجر پهلوگذار

برده لعل نوشخندت قدر از لعل بدخش
وز لب یاقوت گونت شد ز یاقوت اعتبار
پیش دست گوهرافشان تو در هنگام جود
منفعیل گردید کان و گشت معدن شرمسار
قامت علمت علم چون گشت در گلزار علم
شد گل علم از تو خرم چون گل از باد بهار
هر گلی کز شاخسار گلبن فضلت شکفت
تا کنندش دسته چون علامه بر دورش هزار
با تو سنجیدم بهمیزان وفا اخلاص خویش
چون طلای بیغش آمد خالص و کامل عیار
مشققا عهدیست کز دور زلیخای فلک
بصره مصر آمد مرا من یوسف زندان مدار
بصره مصر و من چو یوسف رسته از چنگال گرگ
ماندهام در گوشه بیت‌الحزن یعقوب‌وار
نه مشام را بشیری عطر پیراهن رسان
نه مرا از مصر دلجویی عزیزی مژده آر
خاطر افسردهام را نیست یاری دلپذیر
جان زار مرا نمی‌باشد انیسی غمگسار
دل همی خواهد یکی همصحبتی روشن‌روان
جان همی خواهد یکی آرام‌بخشی گل‌عنار
کو مغنی تا برانگیزد فغان از شش جهت
مطربی کو تا شود ناخن‌زن دل از سه‌تار
شوق شیرازم به‌سر باشد که عالمگیر شد
عکس مهر ذره‌پرور خان خورشید اقتدار
آنکه باشد آسمان دریای جودش را حباب
آنکه باشد بحر و کان دست و دلش را یادگار

مشعل افروز چراغ دولتش بادا علی
 بر دل جان پرورش مهر علی باد استوار
 روغن قندیل بزم جاه آن مهر احتشام
 از گل خورشید گیرد عیسی گردونمدار
 شاهد شوقم شد از فیض حضورش کامیاب
 داد طبعم گلشن آرا مطلعی چون گل ببار
 ای شده قصر جلالت در جهان عرشاشتهار
 وی بهدوش آسمان کرسی جاهت برقرار
 کوی تو چون وادی ایمن وزان گردد عیان
 آنچه موسی را بهکوه طور گردید آشکار
 بر فلک صیت جلالت برشد ای قدرت جلیل
 در جهان پر شد کمالت ای خلدایت پایدار
 چون شود هنگام بخشش بحر جودت موجزن
 چون شود گاه کرم ابر عطایت قطربار
 گر بپیمایند کشتی کشتی از در خوشاب
 خلق را دریا دریا گوهر آید در کنار
 قهر تو آرد اگر بر هشتمین جنت گذر
 مهر تو آرد اگر در هفتمین دوزخ گذار
 دوزخ از مهتر شود رشک گلستان خلیل
 جنت از قهرت دهد گلهای آتشگون ببار
 بازویت آنجا که آمد بر ضعیفان زوربخش
 پنجهات آنجا که شد با زیردستان دستبار
 بره کرکنداز گشت و آهو آمد شیرگیر
 باز صید آمد تذرو صعوه شد شاهین شکار
 باد با توسن صرصر عنانت گاه سیر
 چون ز نعل از کرم جولانی برانگیزد شرار

از پیش در هر نفس فریاد لاتعجل زند
 طایر اندیشه همراهش شود گر پی‌سپار
 یکنفس باد ار کند بر سرعت سیرش زمان
 ماضیش را پیشتر باشد ز مستقبل گذار
 بر هلال یکشنبه افتاد چشمم بر سپهر
 شامی اما مُشکدم چون صبح روز وصل یار
 با خرد گفتم چو افکنده است زال زر به‌دوش
 چیست این سیمین‌کمان زرکش‌زه زربنه‌تار
 گفت نعل اشهب‌خان سلمان حشمت است
 کاسمان افکنده در گوشش به‌جای گوش‌سوار
 سرو را من بنده عهدی شد که از دور فلک
 مانندام دور از وطن افتادام دور از دیار
 بصره مصر و من چو یوسف رسته از چنگال گرگ
 مانندام در گوشهٔ بیت‌الحزن یعقوب‌وار
 ماهرویی نه که گردد یک شبم محفل‌فروز
 مهربانی نه که روزی آورد سویم گذار
 بر زبانت غنچه‌سان برسته شد راه سخن
 بلبل طبعم به‌جای خنده گرید زارزار
 با همه پژمردگیها غنچه طبعم شکفت
 با همه افسردگی شد خامه‌ام ملحت‌نگار
 یاد کردم گلشن کوی تو گشتم نغمه‌سنج
 یاد کردم طاق ابروی تو گشتم جرعه‌خوار
 لازم آمد کز دعا رطب‌اللسان گردد سفیر
 شد ثنا ملزوم آغاز و دعا انجام کار
 تا که خضر از جان برد لذت ز عمر جاودان
 تا که گردد پرچم دولت علم در روزگار

جاودان بادا عمر تو یارب باد لذتبخش جان
دولتت بادا علم باشد خدایت پایدار



در تهنیت عید و شکرانه خلعت شاهزاده والاتبار

تا خرم است گلشن دهر از بهار عید
بادا به حضرت تو مبارک بهار عید
منت خدای را که ز تشریف خلعتت
گشتم ز همگنان به شرف افتخار عید
بر فرق فرقدان نهادم پای افتخار
الطاف بی گزاف خداوندگار عید
کف الخضیب را ز نم از فخر پشت پا
لطف تو بست تا که به دستم نگار عید
تا بر جهانیان همه چون عید بگذرد
دادند از ازل به کفت اختیار عید
امروز روز عید و ز لطف شه زمان
هر روز روز من گذرد بر قرار عید
با نقد جان بسی بدم اندر مه صیام
بهر نثار درگهت امیدوار عید
عید آمد و به پیشکش آورده ام تو را
نقد روان خویش پس از انتظار عید
تا بر مدار عید بود ماه و سال و روز
تا ماه و سال و روز بود بر مدار عید
ماهت خجسته و سالت بود نکو
روزت بود خجسته تر از روزگار عید

شبی که نواب مالک رقاب شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرما در بنده خانه تشریف آوردند، در آن بزم این غزل را به حضور معدلت دستور اشرف اقدس عرض نمود:

مگر نقاب ز رخ برفکنند یار امشب
 که گشته از دو طرف ماه آشکار امشب
 ز ماه رخ مگر افکنده پرده یار امشب
 که گشته در دل شب مهر آشکار امشب
 نمود طرز نگاهی و آن نگار امروز
 ربود طرف کلاهی ز من قرار امشب
 ز دست دیده به جان آمدم چه چاره کنم
 که دل ز دست شد و دست من ز کار امشب
 ز یک نگاه شد از اختیار دست و دلم
 بهمن مکاشفه شد جبر و اختیار امشب
 هزار جان به تن ایکاش بودمی نه یکی
 به خاک مقدم یار از پی نثار امشب
 سپهر رام و شب وصل و یار ساقی بزم
 مرا به کام بود دور روزگار امشب
 به خواب بخت رقیب و ز وصل یار مراست
 به بزم دولت بیدار در کنار امشب
 ز نور و نخله طور آن شب آنچه موسی دید
 ببین معاینه از خد و قد یار امشب
 به بزم شاه که هست آسمانی انجم خیز
 ز هر طرف شده ماهی کلاه دار امشب
 نه نور بخش بود شمع انجم ماه
 به طور نور دهد بزم شهریار امشب
 چه شهریار که قدر از متاع کان و محیط
 ربوده دست جوادش چه روز یار امشب

عروس ملک و ملک را به کام چون شب وصل
 به کام ملک بود شاه کامکار امشب
 شه زمانه که انصافش از صفای ضمیر
 بروز خاطره آخر زمان عیار امشب
 سفیر کعبه ثانی است خانه تو مگر
 که هست ظل خدا را در آن گذار امشب
 بماند بر سلفت در خلف ز مقدم شاه
 به روزگار مثلها ز افتخار امشب
 پی دعای شهنشاه زاده شاه جهان
 برآر دست و بگو صدهزار بار امشب
 بود حسینعلی شاه را بقا ز خدا
 هزار سال که بیند چو صدهزار امشب



عیان بینم اگر گاهی به خود لطف نهانش را
 نهان سازم ز بیم مدعی لطف عیانش را
 منم آن طایر پر بسته حسرت سرانجامی
 که بیند خالی از خود در گلستان آشیانش را
 ننالم از اسیری در قفس می نالم از آن رو
 که با خود مهربان سازم دل نامهربانش را
 ز جان در سینه تیر غمزه اش را جا دهم یارب
 خطا هرگز مباد از پی خدنگ افکن کمانش را
 سفیر آن ماه شهر آشوب را عزم سفر باشد
 چه او پا در رکاب آید به دست آور عنانش را



قاصدی کو که دهد نامه ای از یار مرا
 قصه ای گوید از آن لعل گهریار مرا

آن گرفتار دل از حال دلم باخبر است
 که گرفتاری دل دیده گرفتار مرا
 گذراند گهی آب از سر و گاهی سوزد
 یک طرف دیده و یکسو دل افکار مرا
 دلبر را روز وصال تو کدامین روز است
 چو شود گر کنی از لطف خبردار مرا
 کرد صیاد نگاهت ز پی دانه خال
 به کمند سر زلف تو گرفتار مرا
 بهر عاشق کُشیت تجربه یک بار نبود
 آزمودی بهره عشق تو صد بار مرا
 گر سر قتل سفیرت بود اینک سر و تیغ
 از برای چه کنی این همه آزار مرا

□

ای آنکه لقای تُست ما را سرمایه خرمی خدا را
 بی روی تو در فضای گلشن گل خار بود به دیده ما را
 منظور من است از گلستان دیدن گل روی آشنای ما را
 نیلوفر و آفتاب کونید نه طاقت دوری از تو یارا
 دل نگسلد از مسیح لعلت بیمار به جان خرد شفا را
 دل بر تست هان نظر کن آن آینه جهان نما را
 از جان چه بود گران بهاتر بطلب ز سفیر و بین وفا را

□

از پی تسخیر جان باز آن شه زرین رکاب
 تیغ عالمگیر حسن اندر کفش چون آفتاب
 آمد و از کاکل مشکین به دوش او را کمند
 تا کند بر گردن گردنکشان مشکین طناب
 زلف را پیچی و تابی داده بر اطراف گوش
 دارد از هر تاب جان عالمی در پیچ و تاب

دلنوازیهایش چون جانان همه جور و جفا
 مهریاتیهایش چون خویان همه قهر و عتاب
 سبزه خط از کنار چشمه لعل لبش
 از زمرد رنگ برده چون لبش از لعل آب
 شعله‌ای خواهد نگارت ساروشک با او سفیر
 سورش آمد در نظر والله اعلم بالصواب



سبزه خطت دمید و عیشت از سر تازه شد
 صفحه باغ بهشت از سبزه تر تازه شد
 چشمه نوشت گل روی ترا سیراب ساخت
 یا بهار خلد از نسیم و آب کوثر تازه شد
 دل سمندروار از شوق در آتش جا گرفت
 ز آتش و داغ دلم داغ سمندر تازه شد
 کرد در پیرانه سر بخت جوان یاری مرا
 بر سرم سودای عشقت بار دیگر تازه شد
 کاکل و زلف ترا باد صبا تا شانه کرد
 مشک را قیمت فزود و قدر عنبر تازه شد
 با لب لعلت که دارد در میان درج گهر
 سرخرو گردید لعل و نام گوهر تازه شد
 بر مراد میکشان گردد همی دور سپهر
 گردش چشم ترا چون دور ساغر تازه شد
 از سفیر و فکر فردوسی خرامش زین غزل
 در فضای خلد روح پاک آذر تازه شد



نوبهار آمد چمن را زیب و زیور تازه شد
 عندلیبان را به گلشن عشرت از سر تازه شد

بس که گوهر ریز شد از گوش و گردن گل به باغ
 پای هر گل معدنی از گوهر تر تازه شد
 لاله را ساغر به کف نرگس قلدح بر سر کشید
 باده نوشان را به گلشن دور ساغر تازه شد
 در چمن منبل به مشکین طره تا عنبر فشاند
 باد را جان از شمیم مشک و عنبر تازه شد
 تا برآمد بر سر تخت زمردگون به باغ
 خسرو کل را ز گوهر بر سر افسر تازه شد
 آمد از گلشن نسیمی روح پرور بر دلم
 کام جان از آن نسیم روح پرور تازه شد
 در چمن بلبل چو این رنگین غزل خواند از سفیر
 شاهمدان بوستان را ذوق دیگر تازه شد



قطعه‌ای که به خواجه فریدالدین احمد در شب روانه‌گی ایشان از شیراز
 به بندر ابوشهر بدیهه نوشته شد:

مشفقاً امشب چو زلف گلرخان

خاطر جمعم پریشان گشته است

حیرت افزاید مرا از خویشتن

کز چه رو احوالم این سان گشته است

خاکسندان دهر را ز آب و هوا

آتشی گویی فروزان گشته است

بر دلم نه از گلی خاری خلید

تا بگویم اینم از آن گشته است

هم یک امشب بنده را مسرور دار

دل ترا از جان چه خواهان گشته است

هجر تو بس مشکل آید بر سفیر

از چه رو پیش تو آسان گشته است

در جواب رقعہ منظومہ کہ از میرزا مخلص در بمبئی رسید، خواهش اسب کرده
 بود. رقعہ مشارالیه در بیاض ثبت است.
 بهمن مہربان مخلص ای آنکہ چرخ
 تو را چون غلامان بہ حکم اندر است
 فلک کش بجز جور کاری نبود
 ببین کین زمان چاکرت بر در است
 بہ گیتی تو ہموارہ بر خود ببال
 کہ پیوستہات چرخ فرمانبر است
 ترا نظم شیرین طبرزد فروش
 جہانی ز نثرت پر از شکر است
 رسید از تو ما را یکی نامہ ای
 کہ آیین ادراک را مظهر است
 کہ نامہ کہ از بس جواہر بہ نظم
 تو گفتی کہ درجی پر از گوہر است
 نہ مایہ یکی نازنین گلبنی
 کہ در باغ دل بار جانش بر است
 ز سر نامہ تا مہر برداشتم
 مشامم پر ز مشک تر است
 غرض یافتم تا ز مضمون آن
 کہ شوق وصال ز جان برتر است
 فرستادم اینک یکی بارہات
 کہ با سیرش اندر کر و صرصر است
 ہمیش از ثریاست بحر قطاس
 ہم از ماہ مہرش رکاب آور است
 بکن با چنین بارہ آہنگ را
 کہ گویند صرصر سلیمان بر است

الا تا به گیتی ز نظم آوران

بنای جهان را نظام اندر است

نظام دو عالم ز نظم تو باد

که شخص تو نام آوران اسر است



مراسله‌ای که به دوستی نوشته شد:

سلامی چو گفتار یاران جانی

بر آن نازنین سرو باغ جوانی

سلامی چو گیسوی جاتان معطر

بر آن خسرو ملک شیرین زبانی

سلامی چو امید یاران به یاران

سلامی چو عمر خضر جاودانی

بر آن محفل آرای بزم محبت

قرار دل و مایه زندگانی

نسیم گذارت گر افتد بگویی

که باشد بهشت برین زان نشانی

چو بینی به بزمش تو شمع و جمعی

پریشانیم را بیان کن نهانی

ز احوال زارم گر احوال گیرد

ز رسم وفا و ز ره مهرسانی

بگو بی تو چون صبح حسرت نصیبان

ز غم پیر گشتم به عین جوانی

پس از عرض حال من خسته باز آ

مبادا که آنجا به جان بازمانی

چو باز آیی از آن زمین مقدس

ز گرد ره آور به من ارمغانی

ز دیباجه دفتر صورت او
 خرد مطلعی جسته بس پرمعانی
 تو درآ که عقل را می توانی
 ز صورت به اسرار معنی رسانی
 زمین سراپرده عز و جاهت
 کند آسمان را به فرق آسمانی
 به جای گل از خاک خورشید روید
 ز پیشانی از قطره خونی چکانی
 مرا دست جان است بر دامن تو
 ترا هست پیوسته دامن فشانی
 ز کوی تو پیکری چو پیغمبی آرد
 دهم نقد جان را به او مزدگانی
 من از آستان تو رخ برنتابم
 اگر عودسانم به مجمر فشانی
 سفیر از لب لعل یاقوت رنگت
 نموده است بر صفحه گوهر فشانی
 مه و مهر را تا بود چترداری
 کند ظل رحمت تو را سایه بانی
 تو را جام امید در بزم عشرت
 لبالب مدام از می شادمانی



تاریخ زفاف عالی شآن سید طالب که از اعیان بصره است:

سید طالب که از علو نسب	عین اعیان بصره را عین است
ابتدای جمادی الاول	کاخ امتزاج فصلین است
گشته داماد و از سعادت بخت	با عروس الفتیش مابین است
خواست تاریخ عیش و گفت سفیر	باز فصل قران سعیدین است

رباعیات

تا در بزم آن سرو قباپوش رسید
گویم چو به جان ز چشم جادوش رسید
تیر مژه که بود دلها هدفش
بر جان من از کمان ابروش رسید



یاری که مراست قد نیکوش خوش است
چون قد نکوش چشم و ابروش خوش است
هر عضوی از عضو دگر خوبتر است
القصه همین رو و همان روش خوش است



تا بنده لب لعل فروشش گشته
یا روح فرا چشمه نوشش گشته
در خانه دور قران بهمه کرده سهیل
یا اشک من آویزه گوشش گشته



گفتم دل من گفت الهی خون باد
گفتم خاطر گفت ز غم محزون باد
گفتم جانم گفت ز تن بیرون باد
گفتم غم دوست گفت روز افزون باد



از لعل لبش سر سخن باز کنم
یا قصه ز غبغب وی آغاز کنم
آن به که به شکرانه این غبغب و لب
هر لحظه همی ساز طرب ساز کنم

خورشید به رخ کشید نقاب از جانان
 ماه آمده است در حجاب از جانان
 یارب چو جمالی است که در پرده شرم
 هم ماه بود هم آفتاب از جانان

□

ای مست غرور گو غرورت از چیست
 چون دهر بسی بر تو بخندید و گریست
 گیرم که شود سال حیات صد و بیست
 آن کس که نمرد و زیست برگوی که کیست

□

ای روی تو از لطافت آیینه جان
 وی کرد خطت صیقل مرآت جهان
 شهد لب یا قوت مثال ای جان
 یا قوت جان ماست یا قوت روان

□

با دلبرم آنچه حسن را شاید هست
 آن کز همه دلبران نمی آید هست
 القصه اگر حسن و اگر غیر از حسن
 با دلبرم آنچه شاید و باید هست

□

برخواست چو شد بلند آن صوت حسن
 از محفلان صدای احسن احسن
 همچون سر زلف خویش بشکست بسی
 دلهای درست را ز بشکن بشکن

□

ای کام مرا نموده شیرین نامت
 مرغ دلسم افتاده به قید دامت

گر می نگرفتم از تو معذورم دار
خود مست تو بودم نگرفتم جامت

□

تا مرحله عشق ترا پیمودم
هر دم غمی از عشق به جان افزودم
میلت به می و ساقی بزم است بخیل
ای کاش که من ساقی مجلس بودم

□

کی داشتمی خبر ز کار غم عشق
آسوده دلم بود ز بار غم عشق
در گلشن دهر آخر از شاخ گلی
بر پای دلم خلیلد خار غم عشق

□

تب دور ز جسم جانپرور تو
پریاد ز راه عافیت ساغر تو
یارب جانت ز هر گزند ایمن باد
حق جامه صحت کند اندر بر تو

□

بر چشم جهانبین تو ای خصم امید
آسیب نه از جرید محبوب رسید
یا بر تو رسید چشم زخم از مردم
یا چشم تو چشم لطف از ما پوشید

□

ای آنکه بود به چشم از روی تو نور
باشد صله رباعیت زینت حور
پاسخ به ردیف و قافیه باید گفت
تا هیچ کست نجوید از طبع قصور

در وفات جالینوس الزمانی میرزا مسیح طبیب

تا ناله خلق بر فلک زین غم رفت

صد غم به دل مسیح ازین ماتم رفت

افشانند طبیب از سرش دامن و گفت

افسوس مسیحا دمی از عالم رفت

□

رفعت که مراست در دل از جان بهتر

از جان بود البته که جاتان بهتر

آمد به نظر جمله راعیاتش

آن یک به از این و این یک از آن بهتر

□

ای رخ خوب تو غیرت گل حمرا

بر گل روی تو دل چو بلبل شیدا

شاه جهان شهریار کشور هستی

بنده ایزد ولی چو ایزد یکتا

ای به حقیقت تو جانشین پیمبر

وان دگران را ز جای بسی سر و بی پا

فاتح خیبر تویی و خواجه قنبر

شافع محشر تویی و قاسم طویی

آن که نهوید ره ولای تو امروز

کیست خجل تر ازو به عرصه فردا

گر نه سپهر از نهیب تست به زنهار

از چه حمایل فکنده است ز جوزا

ترک نگاهت به یک کرشمه دلکش

برده به یغما دل از سفیر چو لیلا

□

الا ای که داری هوای حسین

برآر آهی از جان برای حسین

به پشای تولا ز روی وفا
 بیا در مصیبت سرای حسین
 بیا بشنو این ناله از نای من
 بزن جام این می ز مینای من
 دمی گوش جان ده که آوای من
 بود مرغ دستان سرای حسین
 چو نی ناله غم فزا ساز کن
 به قاتون غم نغمه آواز کن
 درین پرده بی پرده آواز کن
 برای غم بینوای حسین
 نبودی اگر در صف کربلا
 که جان برفشانی به آن مبتلا
 برآر از جسگر آه سردی دلا
 بیا در صف کربلای حسین
 تو را دعوی عقل و فرزاندگی است
 گرت لاف مردی و مردانگی است
 خموشی ز اطوار بیگانگی است
 بنال ای به غم آشنای حسین
 به جانت اگر نور ایمان بود
 تو را دل غمین دیله گریان بود
 مگر اشک چشم محبان بود
 به تن مرهم زخمهای حسین
 درین غم فکار است روح الامین
 پیمبر غمین است حیلدر حزین
 یکی چشم حسرت گشای و ببین
 به دشت بلا ماجرای حسین

به محنت قرین خاتم انبیاست
 ز غم خاطر آسوده خیرالنساست
 غم مرتضی ماتم مجتبی است
 عروسی قاسم عزای حسین
 به دشت بلا مجتبی چون نبود
 که از غایت بذل و احسان نبود
 دهد سر بلدان فرقه بی وجود
 کند جانفشانی به پای حسین
 به جانی ملول و دلی بیقرار
 لبی تشنه و دیسهای اشکیار
 به زاری کنند قاسم دل فکار
 به جای حسن جان فدای حسین
 که قاسم کجا بود و کی با شکیب
 یتیمی ز عیش جهان بی نصیب
 به گلزار خونین دلان عندلیب
 گل گلشن ابتلای حسین
 به جای لباس عروسی به تن
 کفن پوش گردید و خونین کفن
 به قامت قد دلربای حسن
 به صورت رخ جانفزای حسین
 درین بزم شادی تو ای دل بیار
 نثاری به آن کودک جان نثار
 سفیر اشکی از چشم گریان بیار
 به داماد پسا در حنای حسین
 به حجله عروش به حسرت به تاب
 به خیمه درون مادرش دل کباب

ز شهد شهادت شده کامیاب
 به کوی وفا جان فدای حسین
 فدای تو ای قاسم نامراد
 که کردی سر و جان ز روی و داد
 به قربانی عم نیکوندهاد
 به دشت بلا در هوای حسین



از گردش روزگار و چرخ گردون
 حلقوم شد و خنجر شمر ملعون
 سیراب شدند هر دو از یکدیگر
 آن تشنه آن بود و این تشنه خون



به کریلا برسانم که آرزو دارم
 میان روضه بسی با تو گفتگو دارم



ببینم آه کجا بوده منزل زینب
 ببینم آه کجا سوخته دل زینب



ای چرخ پرده شب و روزت دریده باد
 انجم به جای اشک ز چشمت چکیده باد
 خون حسین می چکد از پال ذوالجناح
 ای روزگار دست جفایت بریده باد



هر کس که درین تعزیه گریان حسین است
 شک نیست که فردا ز محبان حسین است
 فرمان رسد از حق به سوی خازن جنت
 وی را بنوازد که مهمان حسین است

روزی که گناه خلق را سنجیدند

دیوان من از ثواب خالی دیدند

چون بود درو ذره‌ای از مهر علی

ما را عوض خون حسین بخشیدند

□

در مسلخ عشق نیست مقتول چو تو

نی در ره و رسم شوق مقتول چو تو

از بدو زمان نکرده کس تا اکنون

هفتاد و دو قربانی مقبول چو تو

□

محبوب قلوب عالمین است حسین

زینت ده بزم شور و شین است حسین

امروز اگر نجات فردا طلبی

می‌دان به یقین همه حسین است حسین

□

در ماتم ای محرم اسرار الله

هستند تمام انبیا جامه میاه

گر در صف محشر به شکایت آیی

لا حول ولا قوة الا بالله

□

در ماتم آن شهید در خون شده غرق

افکند ز سر کلاه زر خسرو شرق

اشک ملک است آن‌که بینی باران

آه فلک است این‌که پنداری برق

□

فرمود حسین که ترک جان خواهم کرد

جان را به فدای امتان خواهم کرد

هر شیعه که بر غریبیم گریه کند

البته شفاعتش بجان خواهم کرد

□

فرمود به یعقوب شهنشاه نجف

گم گشت ز هر دو دو فرزند خلف

اما تو دوباره یوسف خود دیدی

شد یوسف من به زیر شمشیر تلف

□

شه خواست از آن قوم شقاوت بنیاد

آبی و کسی لب به جوابش نگشاد

در کرب و بلا خنجر خونریز آخر

با آن همه فولاد دلی آبش داد

□

آن روز که اعمال تو سنجیده شود

وز فعل بد و نیک تو پرسیده شود

دریا دریا گنه به یک قطره آب

از بهر حسین سفیر بخشیده شود

□

می گفت کسی به چشم خون پالایی

در تعزیه حسین بزم آرایی

گر روسیه از گناهام اما به خدا

یک قطره اشک و معصیت دریایی

□

هر چند که مرگ تلخ و شیرین جانست

شیرینی جان سفیر بی پایان است

والله که در برابر مهر حسین

آن ذره که در حساب ناید جانست

دانی که چه گوهریست در روز جزا
 کس نیست سفیر مشتری غیر خدا
 آن قطره اشک کایید از دیده دل
 در ماتم فرزندان رسول دو سرا

□

اشکی که روان ز دیده اهل عزاست
 در روز جزا سفیر باقدر و بهاست
 خواهی که بدانیش چه باشد قیمت
 این بس که ورا مشتری آن روز خداست

□

در تعزیه شاه شهیدان نفسی
 گر گریه کنی به قدر بال منگسی
 در روز جزا بسال نجسات تسو شود
 در معرکه ای که خوفناک است بسی

□

کلثوم عروس بزم ناموس خدا
 در کربویلا بگفت ای کربویلا
 در باغ تو سروها به خود می بالند
 جز سرو نکوی من که افتاد ز پا

□

هر کس که به کربلا تنش زار افتد
 حاشا که به دوزخش سروکار افتد
 گر شمر رود به کربلا پای شود
 مانند سگی که در نمکزار افتد

□

اما بعد بر ملاحظه کنندگان این کتاب مستطاب پوشیده نماناد که مترجم و نگارنده این اوراق، نبیره مرحوم محمد نبی خان است که تفصیل احوالات آن مرحوم

در این کتاب به تحریر آمد متنها آرزوی او عود به وطن مألوف و توطن یزد است که آنجا خانه و املاک موروثی دارد که بلاجهت و تحقیق از سنه ۱۸۶۷ به تصرف اولیای دولت علیه ایران درآمد. اگرچه در هنگام توقف موکب همایون به دارالخلافه اسلامبول (۱۸۷۵) و ایضاً در ایام وصول موکب همایون به پاریس و وینه (۱۸۷۸) دریاها طی کرده، از هندوستان به فرنگستان رفت و شخصاً در شهرهای مذکور عارض شد، جای تأسف است که عرایضش نتیجه‌ای نبخشید.

خجسته درگه محمود زابلی دریاست

چگونه دریا کورا کرانه پیدا نیست

اگر که دامن من تر نگشته زان دریا

گناه بخت من است این گناه دریا نیست

و بدین سان تاکنون به آرزوی عود و امید استرداد املاک، در هندوستان منتظر مراجع و عدالت اولیای دولت علیه ایران است که شاید شهنشاه جم اقتدار ظل الله معدلت شعار ناصرالدین شه خسرو صاحبقران خلد الله ملکه و سلطانه که صیت عدالت و رعیت پرورش خافقین را مالا مال دارد، به راهی املاکش فرمان دهد و او را مظهر احسان بی پایان فرماید.

قد فرغت من طبعه بعون الله و تأئیده

ربیع الاول سنه ۱۳۰۴ هجری مطابق ماه دسمبر سنه ۱۸۸۶ ع

تمام شد این کتاب مستطاب در بندر بمبئی، به عهد جناب جلالت عآب فخامت نصاب لاردری گورنر بمبئی و زمان سعادت اقتران نواب معلى القاب نوئين اعظم ارل دفرین گورنر جنرل کشور هندوستان.

حسب الامر عالیجہ رفیع جایگاہ عزت و اقبال ہمراہ شمساً
لسماء النجاة والعزة والعلیٰ عمدة الخوانین العظام سرکار
محمد نبی خان دام مجده و ظلہ العالی.

M. A. Kashani

Calcutta

حاجی خلیل خان از عناصر و کارگزاران سرشناس شرکت هند شرقی در ایران محسوب می‌شد و مقر اصلی او در بوشهر بود. از حدود سال ۱۷۸۰ که کار داد و ستدش با شیوخ خلیج فارس و شرکت هند شرقی رونقی به خود گرفت سرشناس‌ترین نماینده حکمران بمبئی در جنوب ایران به حساب می‌آمد. ... پر واضح بود که برای احراز نمایندگی دولت ایران در قلمرو شرکت هند شرقی بهتر از حاجی خلیل خان کسی وجود نداشت.

خلیل خان و انبوه خویشاوندان و خدم و حشم همراهش (۱۲۰ نفر) در آوریل ۱۸۰۲ با دو کشتی و یک ناو جنگی از بوشهر عازم بمبئی شدند.

ماجرای استقبال و پذیرایی از خلیل خان از سوی شرکت هند شرقی و کشته شدن او در ۲۰ ژوئیه ۱۸۰۲ را در مجموعه حاضر به قلم نبیره محمدنبی خان می‌خوانیم.

پس از مرگ خلیل خان، محمدنبی خان شیرازی - برادر زن خلیل خان - به عنوان جانشین سفیر مقتول تعیین و عازم هند شد. در ۵ سپتامبر با همراهانش که بسیار بیشتر از خیل همراه خلیل خان بود به کشتی نشست و در ۱۹ اکتبر کشتیهای حامل سفیر ایران و همراهان وارد آبهای ساحلی بمبئی شد.

مجموعه حاضر روایتی است خواندنی به قلم نبیره محمدنبی خان از دوران کوتاه سفارت خلیل خان و سپس محمدنبی خان در هندوستان که به‌رغم پراکندگی و اختصار گویای نکات ارزنده‌ای است از چگونگی شروع دوره دوم روابط سیاسی ایران و انگلیس.

قسمتهایی از مقدمه کتاب

